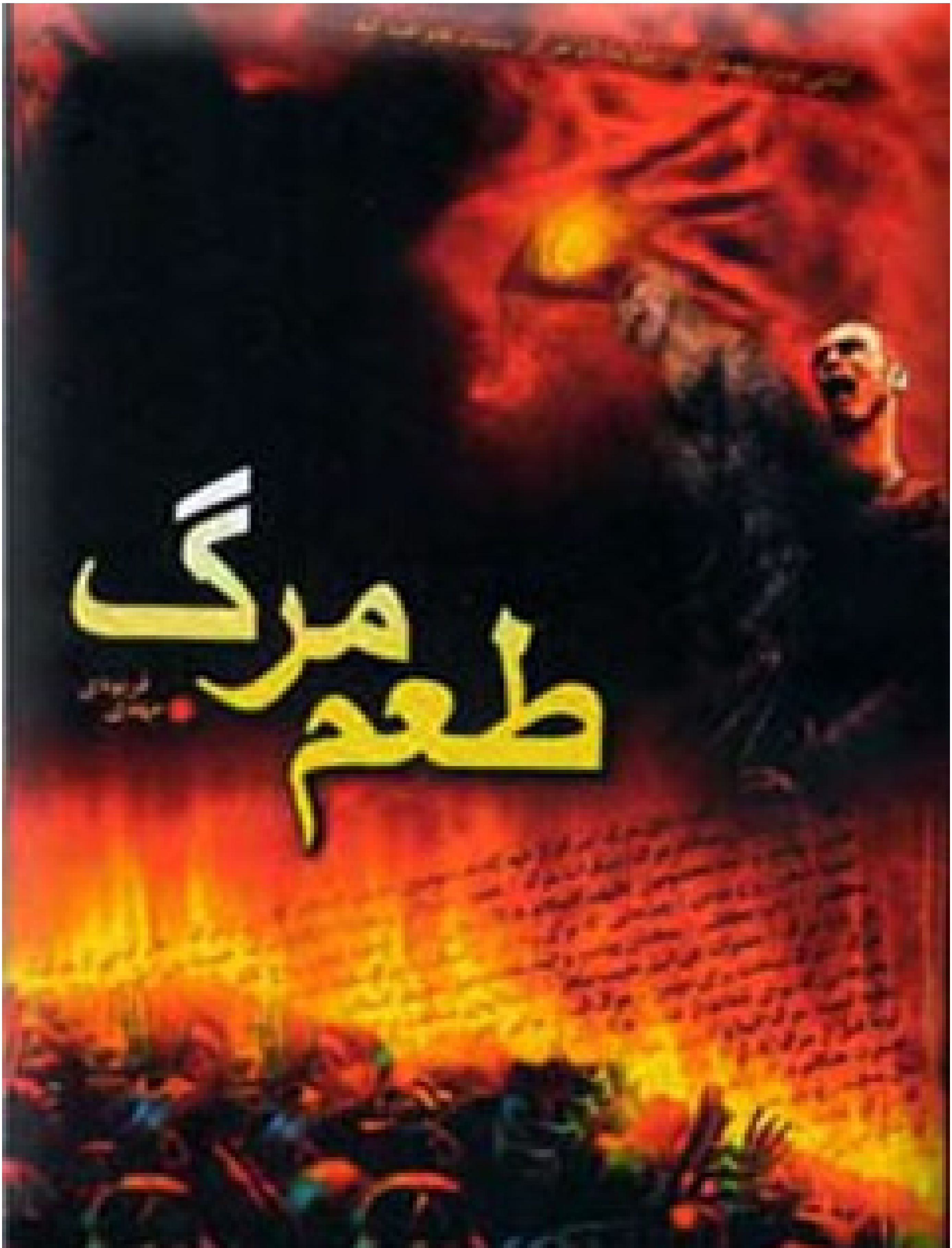

طعم مرگ

بسم الله الرحمن الرحیم

طعم مرگ

نویسنده:

مهدی فربودی

ناشر چاپی:

حضرت بقیه‌الله(عج)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ۵
طعم مرگ ۱۰
مشخصات کتاب ۱۰
فصل اول: حقیقت مرگ ۱۰
مرگ چیست؟ ۱۰
هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید ۱۱
مرگ را بهتر بشناسیم ۱۲
شباهت خواب و مرگ و اثبات وجود حقیقتی به نام روح ۱۲
خواب و مرگ از یک جنس هستند ۱۳
علت خلق مرگ و زندگی ۱۵
تشبیه مراحل تکامل کرم ابریشم به سیر تکاملی انسان ۱۵
خطبه هشدار دهنده حضرت أمیرالمومنین علیه السلام ۱۷
فرار از مرگ؟ ۲۰
نامه مهم ۲۱
یاد مرگ ۲۱
سوالات مردی بادیه نشین از امام علی علیه السلام ۲۲
فایده یاد مرگ ۲۲
صدقه و ملک الموت ۲۴
خطاب عزرائیل به مردگان ۲۵
عزرائیل در هر روز پنج روز بار افراد خانه را خدا می زند ۲۵
فصل دوم: اقسام مرگ ۲۶
اشاره ۲۶
اجل معّین در قرآن کریم ۲۶

بعضی از کارهایی که باعث افزایش طول عمر می شوند: ---------- ۲۷
بعضی از کارهایی که باعث کاهش طول عمر می شوند: ---------- ۳۰
مقام و حقیقت شهادت ---------- ۳۰
فصل سوم: احتضار و خصوصیات آن ---------- ۳۱
احتضار و خصوصیات آن ---------- ۳۱
حاضران هنگام مرگ ---------- ۳۲
۱-حضور فرشتگان، فرستادگان خداوند و ملک الموت ---------- ۳۲
کیفیت قبض روح از زبان شهید دستغیب شیرازی ---------- ۳۳
گفتگوی ملک الموت با مومن ---------- ۳۴
۲-حضور شیطان و لشکریانش و وسوسه او هنگام مرگ ---------- ۳۴
چه کنیم که به عدیله هنگام مرگ دچار نشویم ---------- ۳۵
۳-حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیه السلام ---------- ۳۷
تأثیر اعمال و صفات در لحظه مرگ ---------- ۴۰
حکایت مرگ شاگرد فضیل بن عیاض ---------- ۴۱
کلام حضرت أمیرامومنین علیه السلام درباره حال محتضر ---------- ۴۱
فصل چهارم: سکرات مرگ ---------- ۴۳
اشاره ---------- ۴۳
تاثیر وابستگی به دنیا در سهولت و سختی مرگ ---------- ۴۶
اختلاف قبض ارواح بر حسب اختلاف ایمان و عمل ---------- ۴۷
حضرت عزرائیل علیه السلام طبیب حاذق ---------- ۴۹
حضرت عزرائیل علیه السلام و نحوه گرفتن جان افراد ---------- ۵۰
کیفیت قبض روح کافر ---------- ۵۱
چگونگی قبض روح مومن ---------- ۵۲
سکرات مرگ، تصفیه و پاک شدن از گناهان ---------- ۵۳

سخت جان دادن مؤمن و راحت جان دادن کافر؟ ---- ۵۴
ایمان در حال سکرات مرگ بی فایده است ---- ۵۵
چیزهایی که باعث آسانی سکرات مرگ می شوند ---- ۵۶
فصل پنجم: ترس از مرگ ---- ۵۹
اشاره ---- ۵۹
علل ترس از مرگ ---- ۶۰
اشاره ---- ۶۰
۱- ترس از نابود شدن ---- ۶۰
۲- ترس از پرونده سیاه اعمال ---- ۶۱
۴- عدم شناخت و آمادگی برای جایی که به آنجا منتقل می شویم ---- ۶۲
۵- ترس اولیای خدا از مرگ ---- ۶۲
اشتیاق مؤمن به مرگ ---- ۶۲
مؤمن مشتاق مرگ است و کافر گریزان از آن ---- ۶۳
فصل ششم: تهیه مقدمات مرگ ---- ۶۴
مهیا شدن برای سفر آخرت ---- ۶۴
توبه قبل از مرگ ---- ۶۵
توصیه هایی درباره کفن ---- ۶۶
تهیه مقدمات مرگ توسط آیت الله مرعشی نجفی ---- ۶۷
نوشتن وصیت نامه ---- ۶۷
فصل هفتم: داستان های شگفت انگیزی درباره مرگ ---- ۶۹
قبض روح حضرت آدم علیه السلام ---- ۶۹
قبض روح حضرت ابراهیم علیه السلام ---- ۶۹
قبض روح حضرت موسی علیه السلام ---- ۷۰
قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام ---- ۷۱

قبض روح حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ---------- ۷۱
قبض روح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۷۲
برافروخته شدن سیمای سیّدالشّهدا علیه السلام در روز عاشورا ---------- ۷۴
قبض روح بلال ---------- ۷۴
حاج مؤمن و ملاقات او با یکی از مردان خدا ---------- ۷۵
حکیم هیدجی و مرگ اختیاری مرد عامی ---------- ۷۶
فرا رسیدن اجل و شفاعت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام ---------- ۷۸
زنی که نمی خواست به دنیا برگردد ---------- ۷۹
محمود غزنوی در سکرات مرگ ---------- ۸۰
مردی که در حال سجده قبض روح شد ---------- ۸۰
توبه یک جوان یهودی قبل از مرگ ---------- ۸۰
مردی که آسان اهل بهشت شد ---------- ۸۱
اشک حشرت مرد ثروت اندوز، هنگام مرگ ---------- ۸۲
ظالمی که هنگام قبض روح حسرت می خورد ---------- ۸۲
مرگ فرعون ---------- ۸۲
مرد جاهلی که هنگام جان دادن بهشتی شد ---------- ۸۳
احتضار سید حمیری ---------- ۸۴
شیخ عبدالکریم حائری و شفاعت امام حسین علیه السلام ---------- ۸۵
گفتگوی جمجمه با حضرت علی علیه السلام ---------- ۸۶
دلسوزی ملک الموت ---------- ۸۷
حضرت داوود علیه السلام و جوان ژولیده ---------- ۸۸
ملکی با قیافه اندوهگین ---------- ۸۹
سرانجام عزرائیل هم خواهد مُرد ---------- ۸۹
منابع ---------- ۹۰

درباره مرکز -- ۹۱

طعم مرگ

مشخصات کتاب

سرشناسه : فربودی، مهدی، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور : طعم مرگ : پژوهشی قرآنی و روایی درباره مرگ/تالیف مهدی فربودی.
مشخصات نشر : قم: انتشارات حضرت بقیه‌الله(عج)، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص.
شابک : ۱۸۰۰۰ریال:۹۷۸-۹۶۴-۶۹۲۵-۵۹-۵
یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : پژوهشی قرآنی و روایی درباره مرگ.
موضوع : مرگ -- جنبه‌های قرآنی.
رده بندی کنگره : BP۲۲۲/۲۲/ف۳۶ط۷ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۴
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۸۰۴۸۵

فصل اول: حقیقت مرگ

مرگ چیست؟

بشر از آغاز خلقت برای شناخت مرگ تلاش های زیادی کرده و همواره در پی این بوده تا بداند این چیست که پایان عمر آدمی است و به زندگی اش پایان می دهد؟

علما، دانشمندان، متفکران و فیلسوفان زیادی در این باره تحقیقاتی کرده و نظراتی بیان کرده اند؛ که برخی از آن نظریات مقبول و بعضی مردود شناخته شده ولی بهترین راه گشا در این موضوع کلام خداوند متعال و روایات ائمه معصومین علیه السلام می باشد زیرا خداوند متعال آفریننده همه چیز از جمله مرگ می باشد:

(الذی خَلَقَ المَوت وَ الحَیاةَ لِیَبلُوکُم اَیّکُم اَحسَنُ عَمَلاً)

«آن کسی که مرگ و زندگی را آفریده، تا شما را بیازماید که کدامیک

{صفحه ۱۰}

نیکوکار ترید» (۱)

مرگ در اصطلاح به معنی نبودن حیات است؛ اما در واقع انتقال از حیات مادی این جهان به حیات اخروی ملکوتی است. به عبارت دیگر انسان زندگی دنیوی را ترک گفته و به زندگی ابدی اخروی منتقل می شود پس مرگ آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت ماست. از روایات معصومین علیه السلام نیز معنی منتقل کننده بودن مرگ استفاده می شود: حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«فَسابِقوا رَحمَکُمُ الله اِلی مَنازِلِکُمُ التی اَمَرتم ان تعمروها وَ التی رَغَبتم فیها وَ دُعیتُهم اِلَیها»

«پس به سوی منازل خود پیشی گیرید، (خدا شما را رحمت کند) منازلی که مأمور گشتید تا آن ها را آباد کنید منازلی که میل به آن داشته و به سوی آن دعوت شدید.»

حضرت در حدیث فوق مرگ را انتقال دهنده از این دنیا خوانده اند و به اندوختن زاد و توشه سفارش نموده اند.
همچنین حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به یاران خویش فرمودند:
«مرگ فقط پلی است که شما را از سختی و بلا و فلاکت وبدبختی ها به باغهای وسیع و نعمت های همیشگی سوق می دهد؛ پس کدامیک از شما منتقل شدن از زندان به کاخ را خوش نداشته و از آن کراهت می ورزد؟ و

****

۱-سوره ملک آیه ۳

{صفحه ۱۱}

این مرگ برای دشمنان شما همانند کسی است که از کاخ به زندان و عذاب منتقل گردد...
همانا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه واله به من خبر داد که دنیا زندان مومن و بهشت کافر است و مرگ برای مومنان مانند پلی است که آن ها را به بهشت و باغ هایشان می رساند، همانطور که برای آنان (دشمنان شما نیز)، پلی خواهد بود که به جهنم سوقشان می دهد. نه من دروغ گفتم و نه پدرم به من دروغ گفته است.(۱)
باز از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام روایت شده که می فرماید:
«لِکُلِ دارٍ بابٌ وَ بابُ دارِ الآخِرةِ الموت»
هر خانه دری دارد و در خانه آخرت مرگ است.

هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید

اگر ذائقه کسی سالم باشد و خللی در قوه چشایی او ایجاد نشده باشد وقتی به او عسل داده شود طعم شیرین و گوارای عسل را می فهمد اما اگر همین شخص دچار عارضه چشایی شده و مثلا سرما خوردگی شدید کام او را تلخ کرده باشد، عسل هم به او بدهند نه تنها طعم مطلوب آن را نمی فهمد احساس نامطلوبی هم نسبت به آن پیدا می کند.
طبق آیات قرآن هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید اگر ذائقه اش سالم باشد و بر اثر گناه و عصیان بیمار نشده باشد وقتی نظر او را

****

۱-شیخ صدوق، ابی جعفر، معانی الاخبار، ص ۱۹۵

{صفحه ۱۲}

نسبت به مرگ جویا شوند، می گوید: «احلی من العسل»(۱) یعنی از عسل شیرین تر است. اما اگر ذائقه اش بر اثر مرض های روحی و معنوی بیمار شده باشد مرگ در نظرش بسیار تلخ و سخت خواهد بود لذا طعم مرگ که به ناچار هر کسی باید بچشد بسته به سلامت یا بیماری اشخاص متفاوت است برای یکی شیرین و برای دیگری تلخ.
قرآن کریم مرگ را یک قانون الهی می داند و می فرماید: (کُلُ نَفسٍ ذائِقَةُ الموت) (۲) «هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید»
آری، زندگی جاوید و حیات بدون مرگ دنیا ممکن نیست، و مرگ سرنوشت حتمی همه انسان ها است. غنی و فقیر، پیر و جوان، سالم و مریض خواهند مرد. با آن که مرگ در قضای خداوند یک سرنوشت حتمی و یک قَدَر اجتناب ناپذیر است، با این وجود بیشتر مردم بر اثر عشق ورزیدن به زندگی و آرزوهای دراز که در سر می پرورانندم از آن غافلند و آنچنان سرگرم دنیای خود هستند که گویی باود ندارند روزی مرگ به سراغ آنان می آید و به زندگی شان خاتمه می دهد.
عجبت لجازع باک مصاب***باهل او حمیم ذی اکتیاب

شقیق الجیب داعی الویل جهلا***کان الموت کالشیء العجاب

و سوی الله فیه الخلق حتی***نبی الله فیه لم یحاب له

****

۱-این جمله را حضرت قاسم علیه السلام در جواب سوال عمویشان حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که، مرگ در نظر تو چگونه است؟

۲-سوره آل عمران آیه ۱۸۵، سوره عنکبوت آیه ۵۷

{صفحه ۱۳}

ملک ینادی کل یوم***لدو اللموت و ابنو اللخراب(۱)

از کسی که مصیبت دیده، و خانواده یا نزدیکان خود را از دست داده و ناله می زند و گریه می کند تعجب می کنم.

گریبان را چاک می زند و از روی نادانی اظهار ناراحتی می کند. گویا مرگ در نظرش چیز عجیبی است.

تمام مخلوقات خدا تا آنجا در مرگ مساوی هستند که پیامبر خدا صلی و الله علیه واله هم در برابر مرگ بیمه نیست.

فرشته ای است که همه روزه فریاد می زند؛ برای مردن بزایید، و برای خراب شدن بسازید.

مرگ را بهتر بشناسیم

رسول اکرم صلی و الله علیه و اله در روز بدر رو به شهدای بدر کرده و فرمودند:

«هَل وَجَدتُم ما وَعَدَ رَبّکُم حَقاً» ای کشته شدگان آیا آنچه را که پروردگارتان به حق و راست به شما وعده داده بود، یافتید؟»

بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه واله این ها که مرده اند چگونه با ایشان سخن می گویید در حالی که جسدی بیش نیستند؟

حضرت فرمودند:«اِنِهُم اَسمَعَ مِنکُم»

هم اکنون ایشان از شما شنواترند و فهم و ادراک ایشان از شما بیشتر است.(۲) البته مشخص است که منظور از این حدیث شنیدن و درک با

۱-دیوان منسوب به امیرالمومنین علیه السلام، ترجمه زمانی، ص ۷۵

۲-نراقی ملا احمد، معراج السعاده، ص ۱۰

{صفحه ۱۴}

گوش مادی نیست بلکه منظور شنیدن و ادراک برزخی است که هم مسائل این جهان و هم مسائل برزخ را درک می کنند. همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمودند:

«اَلنّاس نِیامٌ فَاذا ماتو اانتَبِهوا»

مردم در خوابند وقتی مردند بیدار می شوند.

شباهت خواب و مرگ و اثبات وجود حقیقتی به نام روح

انسان هر شب در عالم رویا صحبت ها و گفتگوهایی دارد بدون اینکه، زبان یا لب او جنبش و تکانی داشته باشند و کسی که نزدیک این شخص بیدار است صدایش را نمی شنود و سیر و سفرهای او را در کوه و صحرا و جاهای دیگر نمی بیند. این ها نشان دهنده این است که حقیقتی به جز این جسم مادی در ما وجود دارد.

خداونـد متعال خواب دیدن را در وجود انسان برای این قرار داده تا واقعیت پرواز روح از کالبد جسم را به او بفهماند و این اتفاق از دوران کودکی تـا پیری هر چنـد وقت به وقوع می پیونـدد، تـا انسـان زنـدگی در عـالم برزخ و قیامت را انکار نکنـد. چنانچه از امام کاظم علیه السـلام نقل شـده است که: «بشـر در ابتـدای خلقت رویا نـداشت، و بعد از مرور زمان خداوند به او عطا کرد و آن بعد از وقتی بود که خداونـد متعال پیامبری را برای دعوت و هدایت مردم زمانش فرسـتاد؛ او مردم را به اطاعت و بندگی پروردگار امر می کرد. آن مردم گفتند: «اگر ما خدا را بپرستیم در برابرش چه داریم، در حالی که دارایی تو از ما بیشتر نیست؟»

{صفحه ۱۵}

آن پیامبر فرمود: «اگر اطاعت خدا کنید، جزای شـما بهشت است و اگر معصـیت کرده و حرف مرا نشـنیده بگیرید، جای شما دوزخ است.» گفتنـد: بهشت و دوزخ چیست؟ برایشـان توصـیف کرد و توضـیح داد. پرسـیدند کی به آن می رسـیم؟ فرمود: «هنگـامی که مردیـد.» گفتنـد: مـا می بینیم که مرده هـای مـا پوسـیده و خاک می شونـد و برای آن ها چیزی از آنچه وصف کردی نیست؟ و آن پیغمبر را تکذیب کردند.

خداونـد رویا را برای آن ها قرار داد. در خواب دیدنـد که می خورنـد، می آشامنـد، حرکت می کننـد و می گوینـد و می شـنوند و چون بیـدار می شدنـد، اثری از آنچه دیـده بودنـد، نمیدیدنـد. نزد پیغمبرشـان آمدنـد، و خواب های خود را بیان کردنـد. آن پیغمبر فرمودنـد: «خداونـد خواست حجت را بر شـما تمام کند. روح شـما هم، اینچنین است. هنگامی که مردید هر چند بدن های شـما در خاک پوسیده می شود ولی روح های شما در عذاب و یا در ناز و نعمت می باشد.»

از حضرت جواد علیه السلام سوال شد: «مرگ چیست؟»

ایشان در جواب پاسـخ دادنـد: «مرگ همان خواب است که هر شب به سـراغ شـما می آیـد، جز آن که مـدت خواب مرگ طولانی است و آدمی از آن خواب بیدار نمی شود جز روز قیامت.»(۱)

شبـاهت و همانـندی خواب و مرگ به انـدازه ای است که رسول گرامی اسـلام هر وقت از خواب بیـدار می شدنـد، خـدا را اینگونه حمد

****

۱-معانی الاخبار، ج ۲، ص ۱۹۵؛ در توضـیح این مطلب گفته می شود که کسی که در خواب است متوجه نیست که وقایعی که می بینـد در خواب است و آنها را واقعی می پندارد و واقعا از خوشـی هایی که در خواب می بیند لذت می برد و از عذاب های آن رنج می برد.

{صفحه ۱۶}

وسپاس می نمودند: «اَلحَمدُ لله الَّذی اَحیانا بَعدَ ما اَماتَنا وَ اِلیهِ النُّشور»

«و سپاس خداوندی را سزاست که ما را پس از مردن دوباره زنده کرد و حشر و بر انگیختن مردم در قیامت به سوی او خواهد بود.»

بایـد توجه کرد که مسأله خواب مثل خیال نیست که انسان در دم چشـمش را روی هم بگـذارد و تصّور چیزی را بکنـد، مثلا خیال یـک صـدا و تصور آن غیر از حقیقت آن صـدا است. چنـانچه اگر در خواب حادثه وحشـتناکی را ببینیم و یا صـدای مهیبی بشـنویم بسیار می ترسیم در صورتی که اگر تصور آن را بکنیم اصلا نمی ترسیم.

همچنین اگر شخصـی را در خواب ببینیم می گوییم فلانـی را دیـدم در صورتی که اگر تصور دیـدن آن شـخص را بکنیم هیـچ گاه نمی گوئیم او را دیدم.

خواب و مرگ از یک جنس هستند

تمام فلاسفه و حکمای بزرگ جهان متحیّرند که حقیقت خواب چیست. همانطور که از درک حقیقت مرگ عاجزند، و هیچ یک از آن ها تا بحال نتوانسته است به أسرار خواب پی ببرد و از حقیقت آن پرده بردارد، کما اینکه هیچ یک از آن ها نتوانسته است به اسرار مرگ پی برد و به واقعیّت آن دست یابد.

در حال خواب بدن انسان روی زمین است و روح انسان سیر در عوالم دیگر می کند و سپس بر می گردد، و در حال مردن هم بدن روی زمین یا زیر زمین است و روح به عوالم دیگر می رود و دیگر بر

{صفحه ۱۷}

نمی گردد. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(اللهُ یَتَوَفَّی الانفُسَ حِینَ مَوتِهَا وَالَّتِی لَم تَمُت فِی مَنَامِهَا فَیُمسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیهَا المَوتَ وَ یُرسِلُ الأخرَی إِلَی أَجلٍ مُسَمًّی إنَّ فِی ذَلِک لآیَاتٍ لِّقومٍ یَتَفَکرُّونَ) (۱)

«خداست که جانٍ ها را می گیرد در وقت مرگشان، و نیز آن جان هائی را که در خواب هستند و مرگشان فرا نرسیده است. پس آن جان هایی که حکم مرگ را بر آن ها جاری کرده در نزد خود نگاه می دارد و دیگر به بدن باز نمی گرداند، ولی آن جان هائی که در خواب رفته و هنوز مرگشان نرسیده است آن ها را رها نموده تا هنگام بیدار شدن به بدن برگردند و با أجل مسمّی و زمان معیّن در بدن باقی باشند؛ و در این امر نشانه هائی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات و نشانه های او تفکّر بنمایند.»

این آیه مبارکه صراحت دارد بر آنکه مرگ و خواب هر دو از یک جنس هستند. هم وقت مرگ و هم وقت خواب در هر دو حال خداوند جان را می گیرد، ولی آن کس که اجلش رسیده باشد، جان او نگه داشته می شود، و کسی که هنوز اجلش نرسیده باشد، جانش را در موقع بیداری به او بر می گرداند.

باید توجه کرد که خداوند متعال گرفتن جان را که مشترک بین خواب و مرگ است به لفظ «توفّی» بیان کرده است نه به لفظ «قبض».

****

۱-آیه ۴۲ سوره زمر

{صفحه ۱۸}

چون معنای توفّی، یعنی «گرفتن تمام چیزی به طور کامل» ولی معنای قبض، «گرفتن و ربودن» است.

یعنی در حال خواب که خود نوعی مرگ است، خداوند جان را به طور کامل می گیرد اما اگر اجل آن نرسیده باشد به بدن باز می گردد و انسان بیدار می شود؛ ولی اگر اجل رسیده باشد چه انسان در خواب باشد چه بیداری علاوه بر آن قبض می کند یعنی می رباید که دیگر قادر به بازگشت نیست، و انسان می میرد.

و نیز در آیه دیگر که در خصوص خواب وارد شده است به لفظ توفّی تعبیر شده است:

(وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیلِ وَ یَعلَمُ مَا جَرَحتُم بِالنَّهار ثُمَّ یَبعَثُکُم فِیهِ لِیُقضَی أجَلٌ مُّسَمًّی ثُمَّ إلَیهِ مَرجِعُکُم ثُمَّ یُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُم تَعمَلُونَ) (۱)

«و اوست آن خدائی که شما را در شب توفّی می کند و بسوی خود می برد، و از همه کردار و افعال شما در روز مطّلع است. و بعد از توفّی در خواب، شما را در روز بر می انگیزد تا زمان معیّنی که وقت عمر به سر آید. سپس به سوی اوست بازگشت شما و سپس آگاه می سازد شما را به آنچه انجام داده اید.»

خواب و مرگ یکی هستند؛ منتها مرگ قدری عمیق تر و سنگین تر است و خواب سطحی تر و سبکتر. پس می توان گفت که

مرگ خوابی است سنگین؛ و خواب مرگی است سبک.

****

۱–آیه ۶۰ سوره انعام

{صفحه ۱۹}

علت خلق مرگ و زندگی

نفوس انسان ها در ابتدای خلقت و فطرت، قابلیت و استعداد محض هستند و هنوز در زمینه خوشبختی و بدبختی به فعلیت نرسیده اند. پس از اینکه در این دنیای طبیعی و با این بدن مادی به وسیله افعال اختیاری، قابلیت ها و استعدادهای نفس تبدیل به فعلیّت شد، تفاوت انسان ها مشخص شده و با ارزش و بی ارزش از هم جدا می شوند. یعنی هدف از خلقت جدا شدن نفوس با ارزش و بی ارزش از همدیگر است.

ارزش ارواح، در واقع ارزش ذات انسان هاست و آن هم از طریق تأثیر پذیری قلب و باطن از اعمال ظاهری حاصل می شود. پس در واقع امتحان اعمال همان امتحان ذات هاست. پس هدف زندگی در این دنیا و مشخص شدن اعمال خوب و بد، مشخص شدن ذات انسان ها می باشد.

پس از اینکه خوب از بد و با ارزش از بی ارزش مشخص شد، بایستی به جزا و پاداش یاکیفر اعمال خود برسند وگرنه خلقت این جهان عبث و بیهورده خواهد بود.

البته دلایل عقلی و نقلی معاد در کتاب چهارم این مجموعه به نام «قیامت، روز حسرت عظیم» آورده شده ولی چیزی که اجمالاً در این کتاب به آن اشاره می شود این است که این جهان قابلیت و توانایی

{صفحه ۲۰}

پاداش و کیفر اعمال را ندارد. به عنوان مثال برای کسی که با یک بمب اتمی هزاران نفر را کشته است چه مجازاتی را می توان در نظر گرفت؟ آیا می توان او را هزاران بار کشت؟ و از این نوع مثال ها که بسیار زیاد است.

پس برای پاداش و کیفر اعمال باید انسان ها به جهانی دیگر منتقل شوند که قابلیّت کیفر و پاداش آن ها را داشته باشد؛ و انتقال از این جهان به آن جهان از طریق مرگ صورت می پذیرد.

تشبیه مراحل تکامل کرم ابریشم به سیر تکاملی انسان

کرم ابریشم و دوران های تکاملی مختلفی که بر این حیوان می گذرد بسیار شگفت انگیز است. افرادی که دوران های مختلف آن را به چشم خود دیده باشند، می توانند از آن عبرت های زیادی بگیرند و حتی یک دوره درس معاد را در این حیوان مشاهده کنند. تخم این حیوان سفید رنگ و قدری از دانه خشخاش بزرگتر است. در فصل بهار همینکه درخت توت برگ هایش جوانه می زند این تخم باز می شود و کرم ریز سیاه رنگی به اندازه ضخامت ته سنجاق و به درازای چند میلیمتر از آن خارج می گردد، و از برگ توت تغذیه می کند و کم کم بزرگ می شود؛ بعد در خواب فرو می رود. خوابش تقریبا دو شبانه روز طول می کشد.

در حال خواب پاهایش روی زمین و دست ها و سرش بلند است، و در این حالت نه راه می رود و نه غذا می خورد. و اگر دستی به او

{صفحه ۲۱}

بزنیم مختصر حرکتی می کند که فقط معلوم می شود زنده است.

بعـد از دو شـبانه روز بیـدار می شود، و پوست عوض می کند؛ پوست سابق خود را می گذارد و از میان آن با پوست جدید و بدنی تازه و نو خارج می شود. در این حال قدری بزرگتر و رنگش سفیدتر است. تا چند روز مشغول خوردن غذای خود یعنی برگ توت شده و کم کم بزرگ تر می شود و رنگش بازتر می گردد.

برای مرتبه دوّم به خواب می رود و دو شـبانه روز مانند بار اوّل می خوابد و پس از دو شبانه روز بیدار می شود، و باز پوست عوض کرده و با بدن شاداب تر و تازه تر به سراغ برگ توت می رود.

چندین روز دیگر تغذیه می کند و باز به خواب می رود و پس از گذشـتن دو شـبانه روز بیدار می شود وپوست جدیدی عوض می کند. در این حال بسیار شکلش با سابق تفاوت دارد، بندهای بدنش مشخص و سرش مشخص و شکل پاها و دست ها معلوم، و حتی در موقع نفس کشـیدن، شـکل ورود و خروج نفس در ریه او که در نـاحیه پشت او قرار دارد، کاملاـ معلـوم می شـود. در این حـال دوباره مشـغول خوردن غـذا می شود، این بار طوری برگ توت را می جود که صـدای آن ماننـد برش ارّه موئی به گوش می رسد. چنـدین روز به همین منوال می گـذرد این حیوان باز به خواب می رود، و بعـد از چنـد روز بیدار می شود و پوست عوض می کند. هم اکنون این حیوان به مرحله بلوغ خود رسیده است و رنگش سفید مایل به آبی، ضخامتش تقریبا به اندازه

{صفحه ۲۲}

ضخامت یک دانه نخود یا هسـته خرما، و طول قامتش تقریبا هفت یا هشت سانتیمتر می باشـد. مـدّتی از غـذای خود می خورد تا به مرحله کمالش می رسد.

حالاـ دیگر می خواهـد این زنـدگی و حیات را وداع گویـد. این حیوان کم کم برای خود قبری می سازد، و در حال ساختن این قبر کم کم مشغول مردن می شود؛ سکرات موت بر او غلبه می کند و کاملا گیج می شود.

قبر او عبارت است از پیله او که با لعاب دهان خود (که مانند نخ نازکی دائما و متّصل بهم بیرون می آورد) بنا می کند. این قبر برای او لازم است چون اگر خود را در میان آن مخفی نکند خطرات زیادی در کمین او خواهد بود؛ مورچه که بزرگترین دشـمن اوسـت او را پاره پاره کرده و به لانه خود می برد، گنجشکان نیز یکباره او را می بلعند، و یا در زیر دست و پا له می شود.

این پیله یـا قبر را در میان شاخه های درخت توت یا در همان صـندوق و ظرفی که او را در آن گـذارده انـد بنا می کنـد، این پیله به اندازه ای ظریف و لطیف است که آدمی خود را بدان محتاج دیده و به نام ابریشم برای تهیّه لباس از آن بهره برداری می نماید.

به هر جهت، هم اکنون که هنگـام سـکرات موت و زمـان مرگ اوست، شـروع به خـارج کردن آب دهان خود کرده و دائما به دور خود می تند تا در مدّت تقریبا یک شبانه روز این پیله دور او را کاملا احاطه

{صفحه ۲۳}

کرده و کم کم این کرم بلند قامت کوتاه می شود؛ در زمانی که پیله تماما تنیده شد، تقریبا طولش به اندازه یک سوم طول اولیه اش می شود. وقتی که پیله کاملاـ تنیـده شـد حیوان در داخل آن می خوابـد؛ خوابی طولانی که تقریبا بیست روز طول می کشـد. امّا در این مدّت دیگر این حیوان به شکل کرم نیست، چنان در خودش جمع شده و سرو پاها و دست هایش در بدنش فرو رفته و به اندازه ای کوتاه شده که هیچ شباهتی با آن کرم سابق ندارد.

طولش تقریبا یک سانتیمتر شده، و اگر پیله را بشکافید می بینید این حیوان به صورت یک دانه لوبیای سوخته یا به صورت یک دانه تخم زنبور در آمده و به تمام معنی خشک شده و مرده است.

این حیوان به هیـچ چیز شبیه نیست جز یـک موجود جامـد مرده، امّا مرده نیست؛ در داخل پیله چه سـیرها دارد، چه حرکت هائی در جوهره و اصـل وجودش اتفـاق می افتـد که در هر لحظه او را از مرحله ای به مرحله دیگر کشانـده و از شـکلی به شـکل دیگر تغییر داده و در مقام سیر تکاملی وجود او پیوسته او را به کمال نهایی نزدیک تر می کند.

تا اینکه کم کم زنده می شود؛ و سر از این خواب سنگین بر می دارد، و قبر خود را با لعاب دهان خود می شکافد و از پیله و قبرش خارج شده و در صحرای محشر حاضر می شود.

ولی عجب شکلی پیدا کرده است! آن کرم دراز در این هنگام یک پروانه است. دو بال بزرگ دارد، دو بال کوچکتر روی آن دو بال

{صفحه ۲۴}

قرار دارد، دو چشم روشن و درخشان دارد عین چشم های پروانه، دو شاخ بلند و زیبا دارد مانند دو شاخ پروانه، پاهایش که قبلا عقب بود الان در زیر سرش قرار گرفته، شکمش مانند شکم پروانه قسمت فوقانیش ضخیم و قسمت تحتانیش باریک شده است. به اندازه ای بدن و بال هایش ظریف و لطیف شده اند که اگر کسی با دست خود مختصر اشاره ای کند آثار گرد لطیف آن ها بر روی دست او خواهد نشست.

سبحان الله چه خبر است؟ این چه موجودی است؟ این چه سیر و چه تکاملی است؟

این یک نمونه و مثال از مردن و زنده شدن و مراحل تکامل در طبیعت است.

گرچه حالاتی که برای کرم ابریشم بیان شد عیناً شبیه مراحل مردن و زنده شدن و تکامل انسان نیست (چون تمام دوران هائی را که این کرم طیّ کرده است همه در این عالم مادّه بوده و به عالم برزخ نرفته است) ولی تشبیه خوب و به جا و مفید به حال انسان می باشد.

این تشبیه برای دوران مرگ و خفتن انسان در میان قبر که تمام شکل و اندام اوّلیه خود را از دست داده و چشم و گوش و جوارح را بخاک فنا می سپرد، و برای نشان دادن آنکه این تغییرات دلالت بر فقدان حیات نمی کند بسیار جالب و قابل توجّه است.

همین انسان در قیامت به صورت و شکل دیگری که همان صورت واقعی نفس ناطقه اوست حضور پیدا می کند، منتهی قیامت این کرم

{صفحه ۲۵}

بعد از بیست روز است و قیامت انسان دیرتر.

همینطور که این کرم خوابید و بیدار شد، انسان می خوابد و بیدار می شود. همینطور که این کرم مرد وزنده شد، انسان می میرد و زنده می شود.

برای روشنتر شدن مطلب درباره آن کمی توضیح می دهیم:

وجود انسان سه مرحله دارد: اوّل بدن انسان که از آن به عالم طبع و مادّه تعبیر می شود، دوّم قوای فکریّه و تخیّلیّه که از آن به عالم مثال و صورت تعبیر می شود، سوّم روح و نفس او که از آن به عالم نفس تعبیر می گردد.

این سه مرحله از هم جدا نیستند بلکه داخل یکدیگرند، نه مثل آنکه یک نخود را با یک لوبیا پهلوی هم قرار دهیم، و نه مانند آنکه یک قاشق را داخل استکان و استکان را داخل ظرفی بگذاریم، بلکه بدن جدا از صورت و صورت جدا از روح نیست؛ بدن در درون صورت وصورت در درون نفس است.(۱)

خطبه هشدار دهنده حضرت أميرالمومنين عليه السلام

از فرمایشاتِ حضرت أميرالمومنين عليه السلام است که:

(فَإِنَّ الغَايَةَ أَمَامَكُم وَ إِنَّ وَرَآءَكُمُ السَّاعَةَ تَحدُوكُم. تَخَفَّفُوا تَلحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنتَظَرُ بِأَوَّلِكُم ءَاخِرُكُم) (۲)

****

۱-برای توضیح بیشتر به کتاب سوم این مجموعه به نام ((برزخ، پس از مرگ چه می گذرد؟))
۲-نهج البلاغه «خطبه۲۱؛ و از طبع مصر با تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۵۸
{صفحه ۲۶}

«ای مردم! لقاء خدا، نتیجه اعمال، بهشت و دوزخ، در جلوی شماست و مرتّبا به سوی آن حرکت می کنید و بدان نزدیک می شوید. و آن ساعت مرگ و اجل پشت سر شماست و با آواز حدی (۱) شما را می رانند و به آن غایتی که در پیش دارید می رسانند.»

«تَخَفَّفوا تَلحَقُوا» یعنی بار خود را سبک کنید تا برسید.

ارواح انبیاء و ائمّه و اولیاء علیه السلام و پاکان همه رفتند و در منازل خود در بهشت ها مسکن گزیدند، ارواح مخلصین و مقّربین همه در مقصود آرمیدند و قافله به منزل رسید؛ ای بندگان خدا! شما چرا معطلید؟ بار گناه، علاقه های مادّی و شهوانی فراوان شما را خسته و معطّل نموده ومنزجر و کسل کرده است.

آن ها را بریزید، ریشه علائق را ببرید، خود را سبک کنید تا بدین قافله رحمت و لقاء الهی خود را برسانید و عقب نیفتید.

«فَانَما یَنتَظَرَ بِأَوَّلِکُم ء اخِرُکُم» پیشینیانی که رفته اند در انتظار شما هستند.

قیامت بر پا نمی شود و بعث و حشر و نشر انجام نمی گیرد مگر آنکه بازماندگان به گذشتگان ملحق شوند. پس بواسطه گناهان و زشتی هایی که نموده اید نتوانستید خود را به ارواح پاکان برسانید و آن ها را در ترقّب و انتظار نگاهداشته اید؛ با اعمال نیکو و اخلاق

****

۱-ساربانان، در راههای طولانی، برای آنکه شتر طول راه را حسّ نکند و راه را طیّ کرده بار را به مقصد برساند، آوازی می خوانند که به آن «حدی» می گویند و أمیرالمومنین علیه السلام اجل را به آواز حدی تشبیه فرمودند که از پشت سر دائما در گوش انسان می نوازد تا بالاخره او را به آن جهان برساند.
{صفحه ۲۷}

پسندیده و ملکات فاضله و عقائد حسنه خود را به قافله طیّبین و طاهرین برسانید، و آن ها را از انتظار بیرون آورید. و اگر فرضا در دنیا عمر طولانی کنید، اگر این عمر توأم با پاکی دل و نیّت و اخلاق و کردار شما باشد، در حال حیات ارواح شما به عالم بالا و ملأ اعلی متعلّق شده، و به مقام طهارت و قرب رسیده، و به ارواح پاکان پیوسته اید.(۱)

أمیرالمومنین علیه السلام بسیار یاد مرگ می کرده اند، و اصحاب خود را بدین موضوع توجّه می داده اند. و در ملأ عامّ خطبه ها می خواندند.

سیّد رضیّ رحمه الله می گوید: در بسیاری از اوقات آن حضرت اصحاب خود را با این جملات مخاطب قرار داده و می فرمودند:

تَجَهَّزُوا رَحِمکُمُ الله؛ فَقَد نُودِیَ فِیکُم بِالرَّحِیلِ وَ أَقِلُّوا العُرجَةَ عَلَی الدُّنیاء وَ انقَلِبُوا بِصَالِح مَا بحَضرتِکُم مِنَ الزَّادِ؛ فَإنَّ أَمَامَکُم عَقَبَةً کَؤُداً، وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لأبدّ مِنَ الوُرُود عَلَیهَا و الوُقُوفِ عِندَهَا.

وَ اعلَمُوا أنَّ مَلاحِظَ المَنِیَّةِ نَحوَکُم دَانِیَةٌ، وَ کَاَنَّکم بِمَخَالِبِهَا وَ قَد نَشِبَت فِیکُم، وَ قَد دَهَمَتکُم فِیهَا مُفظِعاتُ الأُمورِ، وَ مُعضِلاتُ المَحذُورِ. فَقَطِعُوا عَلاَئِقَ الدُّنیَا، وَ استَظهِرُوا بزَادِ التَّقوَی.(۲)

»اماده مرگ شوید و مستعدّ و مجهّز گردید، خدای شما را رحمت کند؛

****

۱-سیّد رضیّ رضی الله عنه، گرد آورنده «نهج البلاغه» در ذیل این خطبه می گوید: این جملات، از کلام خدا و رسول خدا صلی

الله علیه واله گذشته و اگر با هر کلامی مقایسه شود هر آینه بالاتر و عالیتر خواهد بود.
و امّا در خصوص جمله اخیر آن حضرت که فرمود بودند: «تَخَفَّفوا تَلحَقُوا» پس کلامی از این مختصر تر و پر معنی تر و عمیق تر در میان کلمات به گوش أحدی نرسیده است، و از این جمله زلال تر و دلنشین تر و سیراب کننده تر در میان کلمات حکمت آمیز، کسی به خاطر نیاورده است.
۲-نهج البلاغه خطبه ۲۰۲؛ و از طبع مصر با تعلیقه محّمد عبده، ج ۱، ص ۴۱۸ و ۴۱۹
{صفحه ۲۸}
بانگ رحیل در میان شما سر داده شده است. اعتماد و دلبستگی خود را به دنیا کم کنید، و به سوی خدا با آنچه در نزد شماست از اعمال صالحه و توشه های پسندیده باز گردید؛ چون در روبروی شما گردنه ای است سخت، و منازلی است مخوف و هولناک که ناچار باید بر آن ها وارد شد و در آنجا اقامت جسته و درنگ نمود. و بدانید که مرگ به شما نظر انداخته و دائما این نظر بسوی شما نزدیک می شود، و مثل آن است که شما در چنگال های مرگ گرفتارید و آن چنگال ها در شما فرورفته است و در این باره، امور بسیار سخت و از پا در آورنده ای شما را پوشانیده و در برگرفته و مشکلات طاقت فرسایی شما را احاط نموده است. پس علاقه و محبّت دنیا را ببرید و ریشه آن را در وجود خویش نابود کنید، و به توشه تقوی اعتماد کرده و از آن کمک بجوئید.«
ودر جای دیگر می فرمایند»
«الدّنیا دار غرور و فنآء و ملتقی ساعاً و وداع، و النّاس متصرّفون فیها بین و صدر، صآئرون خبرا بعد أثر. غایهٔ کلّ متحرک سکون، و نهایهٔ کلّ متکوّن أن لا‌ یکون؛ فإذا کان ذلک کذلک، فلم التّهاک علی هالک؟ و اعلموا أنّما الدّنیا تطلب لثلاث: للعزّ و الغنی و الرّاحهٔ؛ فمن قنع عزّ، و من زهد استغنی، و من قلّ سعیه استراح».
«دنیا خانه غرور و فنا و محلّ برخورد و ملاقات است یک ساعت با همدیگر هستید و سپس وداع و مفارقت از هم. مردم پیوسته در حرکت می آیند و می روند و دائما دو دروازه دنیا باز است؛ دسته ای وارد و دسته ای خارج می شوند. و بعد از آنکه در دنیا اثری بودند تبدیل به خبر می گردند. پایان هر
{صفحه ۲۹}
حرکت کننده ای مرگ و سکون است و نهایت هر موجودی نیستی می باشد، پس چون چنین شد چرا با وجود مرگ خود را به هلاکت اندازیم؛ و بدانید که مردم دنیا را برای سه چیز می خواهند: برای عزت و غنا و آسایش؛ هر کس قناعت کند، به عزت رسد و هر کس زهد ورزد بی نیاز (غنی) شود و هر کس کمتر برای دنیا تلاش کند به راحتی و آسایش رسد.»
معنی این حرف حضرت علیه السلام یعنی چه؟ یعنی دیگر از وجود آنان اثری نیست. از قدرت آن ها، از علم آن ها، از حیات دنیوی آن ها، از تمام صفات و آثار آنان اثری نیست؛ فقط از آنان خبری و خاطره ای مانده است. شناسنامه عوض می شود، ؟ آقای فلانی «خدا توفیقش دهد» تبدیل به مرحوم آقای فلانی «خدا بیامرز» تغییر می یابد، امروز می گویند: خدایش شفا دهد، برای او حمد بخوانید، فردا می گویند: خدایش رحمت کند برای او فاتحه بخوانید. آیا اینطور نیست؟ !
پدر ما کجا است؟ جدّ ما کجا است؟ اجداد ما کجا رفتند؟ گذشتگان کجایند یک روز زنده بودند؛ دنیا را زیر گام خود تکان می دادند، فریاد مَنَم مَنَم آنان گوش فلک را کر می کرد؛ این ها همه اثر بودند ولی امروز خبر شدند. ما هم امروز اثریم؛ می گوئیم، می شنوئیم، در فعّالیّت هستیم؛ فردا خبریم؛ می گویند: خدا رحمتش کند. این قرعه ای نیست که فقط به نام آنان زده شود، شتری است که در خانه می خوابد.
عاقبت هر جنبنده ای سکون است؛ پس حالا که مطلب از این قرار است، به چه دلیل و مجوّز عقلی، شخص خود را برای رسیدن به
{صفحه ۳۰}

چیزهایی فانی وزود گذر، در دام هلاکت بیافکند؟

فرار از مرگ؟

(أینَمَا تَکُونُوا یُدرِ ککُّمُ المَوتُ وَ لَو کُنتُم فِی بُرُوجٍ مُّشَیِّدَةٍ) (۱)

«هر جا که باشند مرگ شما را درک می کند؛ اگر چه در قصرهای بسیار بلند و محکم باشید.»

عجیب است که انسان با فرار از مرگ چگونه خود را به مرگ نزدیک می کند. از خیابان تند می دود به ماشین نخورد، همان سرعت موجب تصادف و مرگ او می گردد. در ظاهر فرار از مرگ است و در واقع استقبال از مرگ. چه بسا به طبیب مراجعه می کند که مرضش معالجه شود، با اندک اشتباه طبیب می میرد. به بیمارستان می رود تا با عمل جرّاحی قدری در دنیا بیشتر زیست کند چه بسا در زیر تیغ جرّاح جان می دهد.

این است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام می فرمایند: «و الهرب منه موافاته.» «فرار از او عین وصول و رسیدن به اوست.»

گویند بامداد روزی مردی وحشت زده خدمت حضرت سلیمان علیه السلام رسید. حضرت سلیمان علیه السلام دید از شدّت ترس رویش زرد و لبانش کبود گشته، حضرت سوال کرد: ای مرد مومن! چرا چنین شدی؟ سبب ترس تو چیست؟ مرد گفت:

عزرائیل بر من از روی کینه و غضب نظری کرده و مرا چنانکه

****

۱-سورهٔ نساء آیه ۷۸

{صفحه ۳۱}

می بینی دچار ترس ساخته است.

حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: حالا بگو چه می خواهی؟ او گفت: یا نبیّ الله! باد در فرمان شماست؛ به او امر فرمائید مرا از اینجا به هندوستان ببرد، شاید در آنجا از چنگ عزرائیل رهائی یابم!

حضرت سلیمان علیه السلام به باد امر فرمود تا او را شتابان به سمت کشور هندوستان ببرد.

روز دیگر که حضرت سلیمان علیه السلام در مجلس ملاقات نشست و عزرائیل برای دیدار آمده بود گفت: ای عزرائیل چرا به آن بنده مومن از روی کینه و غضب نظر کردی تا آن مرد بیچاره، وحشت زده دست از خانه و کاشانه خود کشیده و به دیار غربت فراری شود؟

عزرائیل علیه السلام عرض کرد: من از روی غضب به او نگاه نکردم؛ او چنین گمان بدی درباره من برد؛ داستان از این قرار است که حضرت ربّ ذوالجلال به من امر فرمود تا در فلان ساعت جان او را در هندوستان قبض کنم. قریب به آن ساعت او را اینجا یافتم، و در یک دنیا از تعجّب و شگفت فرو رفتم وحیران و سرگردان شدم؛ او از این حالت حیرت من ترسید و چنین فهمید که من بر او نظر سوئی دارم در حالی که چنین نبود و چهره من بسیار متعجّب بود؛ و با خود می گفتم اگر او صد پر داشته باشد در این زمان کوتاه نمی تواند به هندوستان برود، من چگونه این مأموریّت خدا را انجام دهم؟

لیکن با خود گفتم من به سراغ مأموریت خود می روم، بر عهده من

{صفحه ۳۲}

چیز دیگری نیست. به امر حقّ به هندوستان رفتم ناگهان آن مرد را در آنجا یافتم و جانش را قبض کردم.

«أیّها النّاس! کلّ امرئ لاق ما یفرّ منه فی فراره.»

ای مردم، هر کس از هر چیز که فرار می کند آن را ملاقات خواهد کرد.

در عین فرار از مرگ آنرا استقبال نموده در آغوش می گیرد، و فرار عین استقبال است و هیچکس قادر بر فرار نیست چون هر فراری به هر کیفیّتی و به هر صورتی خود فرو رفتن در کام مرگ است.

نامه مهم

محمّد بن إدريس حلّی، در کتاب «مُستطرَفات سرآئر» روایت می کند از أبی القاسم بن قولویه رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند: «خبر مرگ یکی از اصحاب أمیر المومنین علیه السلام به آن حضرت رسید، و پس از آن، خبر دیگری رسید که آن مرد نمرده است؛ حضرت نامه ای برای آن مرد نوشتند:

«بسم الله الرّحمن الرّحیم. أمّا بعد، خبری از ناحیه تو برای ما آمد که موجب تشویش و فزع وجزع برادران تو شد. پس از آن، خبر دگری آمد و خبر اوّل را تکذیب نمود، و این خبر موجب سرور و روشنی چشم و فرح ما شد. لیکن این سرور و فرح سریع از بین می رود است، و بزودی تصدیق خبر أول به این سرور رسیده و آن را در بر خواهد گرفت.

پس آیا تو در این زمینه و موقعّیت مانند کسی هستی که مرگ را چشیده باشد و سپس زنده شده باشد؟

{صفحه ۳۳}

آیا مانند کسی هستی که از خدا تقاضای رجوع به دنیا را کرده باشد و خدا حاجت او را بر آورده و به دنیا برگردانیده، و در این حال او خود را مستعدّ و آماده نموده که از اموال خود آنچه موجب خرسندی و خشنودی اوست برداشته و با خود به محلّ قرار همیشگی و منزل جاودانی ببرد، و برای خود أبدا دارائی و ثروتی غیر از آن نبیند؟

بدان که شب و روز که پیوسته به دنبال هم می گردند با نهایت سعی و جدّ و جهد می کوشند که عمرها را کوتاه کنند، و اموالی را فانی و خراب بنمایند، و اجل ها را در نوردیده وآخرین نقطه آن را برسانند.

هیهات، هیهات! چقدر دور است افهام مردم غافل از این واقعیت.

روز و شب چقدر بر قوم عاد و ثمود و طوائف کثیر دیگری طلوع کرده و وارد شدند و چهره خود را بدان گروه نشان دادند، تا در نتیجه همه آن ها را مرگ در بر گرفت و به خدای خودشان وارد شدند و در مقابل اعمال خود قرار گرفتند.

روز و شب پیوسته تر و تازه بوده و این همه اموری که در دنیا انجام می گیرد از خرابی ها و کهنگی ها و مرض ها و مرگ ها، و دائما این روز و شب از مقابل آن ها می گذرند و بر آن ها مرور می کنند، هیچگاه آن ها را کهنه نمی کنند؛ و پیوسته این دو آماده اند که آنچه را بر سر پیشینیان وارد کرده اند بر آیندگان نیز وارد کنند، و آن مرگ و فسادها و خرابی هایی را که بر سر گذشتگان فرود آورده اند بر آیندگان نیز فرود آرند.

بدان که تو عینا نظیر برادران و شبیهان خود هستی که دنیا را ترک کرده و پس از مدّتی زندگی، غزل وداع را خوانده اند.

{صفحه ۳۴}

مثل تو، مثل جسد و پیکری است که تمام قوای آن بیرون رفته و در آن جز آخرین نفس های کوتاه باقی نمانده است. پیوسته در انتظار ملك الموت نشسته، و هر لحظه گوش به فرا خواننده حق فرا داده است. پس ما پناه می بریم به خدا از آنچه در مقام اندرز و نصیحت می گوئیم ولی در مقام کردار و عمل کوتاهی می کنیم.»(۱)

یاد مرگ

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«هر کس بداند بازگشت او به گور است. و جایگاهش همان جاست و در مقابل خدا خواهد ایستاد و اعضای بدنش بر ضد او

شهادت می دهند، حسرت و اندوهش طولانی و عبرتش بسیار و تفکرش دایمی می گردد. کسی که بداند، عاقبت از دوستان جدا و در خاک ساکن می شود و با حساب رو به رو می گردد، (این فکرش مانند) تیری است که آرزوهای وی را قطع و او را وادار به عمل خیر می کند، پس این کلام خدا را به خاطر داشته باشید:

(وَجَاءت سَکرَةُ المَوتِ بِالحَقَّ ذَلکَ مَا کُنتَ مِنهُ تَحِیدُ*وَ نفُخَ فِی الصُّور ذَلِکَ یَومُ الوَعِیدِ* وَجَاءت کُلُّ نَفس مَّعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِیدٌ*لَقَد کُنتَ فی غَفلَةٍ مَّن هَذا فَکشَفنات عنکَ غِطَاءک فَبَصرُکَ الیَومَ حَدیدٌ) (۲)

«و سرانجام، سکرات مرگ حقیقت را (پیش چشم او) می آورد (و به انسان گفته می شود:) این همان چیزی است که تو از آن می گریختی! و در

****

۱-کتاب «سرآئر» چاپ سنگی، ص ۲۰ از باب مستطرفات

۲-سوره آیات ۱۹تا ۲۲

«صور» دمیده می شود؛ آن روز، روز تحقق وعده پروردگار است! هر انسان وارد محشر می گردد در حالی که همراه او شخصی حرکت دهنده و گواه است (به او خطاب می شود:) تو از یاد این (روز بزرگ و دادگاه عظیم) غافل بودی پس ما پرده (حجاب) را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملا تیزبین است.»

سپس حضرت فرمودند: آیا می دانید، زیرک ترین شما کیست؟

-جواب دادند: خیر

-حضرت جواب فرمودند: کسی که بیشتر و بهتر آمادگی مرگ را داشته باشد

-باز پرسیدند: علامت آمادگی مرگ چیست؟

-امام فرمودند: عدم دلبستگی به دنیا و توجه داشتن به آخرت و تهیه زاد و توشه برای سکونت در گور و ترس از روز رستاخیز».

سوالات مردی بادیه نشین از امام علی علیه السلام

شخصی بادیه نشین از راه دور به حضور امیر المومنین علی علیه السلام رسید و عرض کرد: از راه دور برای این آمده ام که به چهار سئوالم پاسخ دهید. حضرت فرمودند: «بپرس»

پس او چنین سئوال کرد:

«واجب چیست و و اجبتر کدام است؟ نزدیک چیست نزدیکتر کدام است؟ عجیب چیست عجیبتر کدام است؟ و مشکل چیست و مشکل تر کدام است؟»

حضرت پاسخ فرمودند:

«واجب ترک گناه است و واجبتر توبه کردن از آن؛ نزدیک قیامت است و نزدیکتر مرگ می باشد؛ عجیب همین دنیاست (از نظر بی وفایی) و عجیبتر دلبستگی به این دنیا؛ مشکل رفتن به قبر است و مشکلتر بی توبه به قبر رفتن است. (۱)

فایده یاد مرگ

حضرت رسول صلی و الله علیه واله فرمودند: «زیاد یاد نابود کننده لذت ها باشید.»

عرض شـد: «یا رسول الله آن چیست؟» ایشان در پاسخ فرمودند: «مرگ است. آن کسـی که به حقیقت از مرگ یاد می کند، اگر در راحتی و گشـایش باشـد، غرورش بر طرف می شود و دنیـا بر وی تنگ می گردد؛ و اگر در مضـیقه و سـختی باشـد با یاد مرگ، از فشار فکری و روحی رهایی می یابد و دنیا به نظرش وسیع و گسترده می نماید.

مرگ اولین منزل از منـازل آخرت و آخرین منزل از منـازل دنیاست. خیر و خوشـبختی از آن کسـی است که هنگام فرود آمـدن در اولین منزل، مورد تکریم و احترام باشد و موقع بیرون رفتن از آخرین منزل به شایستگی و خوبی بدرقه شود.»(۲)

انسان نه بایـد فاصـله اش با مرگ را زیاد بداند و چشم واقع بین را با آرزوهای دور و دراز و غیر قابل تحقق نابینا سازد و نه اینکه از شدت

****

۱-داستانهای شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۱۸۳

۲-بحار الا نوار، ج ۳، ص ۸۳۴

{صفحه ۳۷}

نگرانی از نزدیکی مرگماننـد بیمار لا علاجی که طبیب از درمانش اظهار ناتوانی کرده باشـد واو از زنـدگی نا امید شده است، در کنج خانه به انتظار پایان عمر باشد و هیچ کاری انجام ندهد. بلکه باید همیشه یاد مرگ را جلوی چشمانش نگه دارد و به وسیله آن تلاش خود را در جهت رضایت حضرت حق تعالی افزایش دهد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: «کسی که مرگ را با چشم یقین نگاه کند، آن را نزدیک می بیند و کسی که آن را با چشم آرزو می نگرد، آن را دور می پندارد.» (۱)

همچنین فرمودند: «کسـی که زیاد به یاد مرگ باشد، از حرص و زیاده خواهی رهایی می یابد؛ و به مقدار کمی از آنچه در زندگی دنیا دارد، راضی می شود.»

اولیای خـدا درباره یاد مرگ سـفارش بسـیار کرده انـد و گفته اند که یاد مرگ می تواند در افراد با ایمان و آگاه مفید و تأثیر گذار باشد؛ اخلاقشان را اصـلاح کند، آنان را از گناه و ناپاکی مصون دارد و موجبات رسـتگاری و سعادت آن ها را فراهم کند و به طور خلاصه یاد مرگ موجب اسـتفاده از فرصت ها، دوری از شـهوات، خودسازی و عبادت و توبه و بازگشت به سوی خداوند می باشد و باعث می شود تا دنیا، لذت های زودگذر و همچنین سختی مصیبت ها در نظر انسان کوچک شوند.

****

۱-بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۴

{صفحه ۳۸}

از فوایـد دیگر یـاد مرگ این است که، موجب می شود انسان بر اثر غفلت، در امور مادّی و دنیوی اسـراف و زیاده روی نکننـد و در مسـیر کسب تعالی اخلاق که سـرشت انسان است قدم بردارد نه در راه سقوط در فساد و تباهی؛ و از گذشتگان درس عبرت بیاموزد و از این سـرنوشت اجتناب ناپذیر پند و اندرز گیرد. و بدین وسـیله خویشـتن را از گناه و تجاوز به حقوق دیگران مصون دارد. و در این مسـیر اولیای الهی سفارش کرده اند که بسیار به یاد مرگ باشید و خاطرنشان کرده اند که یاد مرگ می تواند در افراد آگاه و با ایمان سودمنـد باشـد؛ اخلاقشان را اصـلاح کنـد، آنان را از گناه و ناپاکی بر حـذر دارد، موجب رسـتگاری و سـعادت آنان باشـد و جامعه را اصلاح کند. در این راستا امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«یاد مرگ، شـهوات غیر مشـروع را در ضـمیر انسان می میرانـد، ریشه های غفلت و نا آگاهی را می کنـد، دل را به وعـده های الهی تقویت می کند. به طبیعت آدمی نرمی و رقّت می نشاند و دنیا را در نظر آدمی کوچک و حقیر می سازد.» (۱)

ابی بصیر تفسیر آیه (فَلَولَا إذاَ بَلَغَتِ الحُلقُومَ...إن کُنتُم غَیرَ مَـدِینِینَ*تَرجِعُونَهَـا إن کُنتُم صادِقِینَ) (۲) را از امام صادق علیه السلام سوال پرسید؛ امام علیه السلام پاسخ فرمودند: «موقعی که جان مومن در گلو هست و هنوز فروغ حیاتش پایان نیافته و چراغ زندگی اش به کلی خاموش نشده است. منزلی را که در بهشت دارد به وی ارائه می شود، از دیدن آن به هیجان می آید و

****

۱-بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۵

۲-سوره واقعه آیات ۸۳ تا ۸۷

می گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا خانواده ام را به آنچه مشاهده می کنم آگاه کنم. در پاسخش گفته می شود که این کار نشدنی است و راهی برای برگشت نداری.»(۱)

آری! دنیای گذرا برای انسان های با معرفت خانه خودسازی و انجام وظایف الهی و ادای تکالیف الهی است. و عالم آخرت برای آنان خانه پاداش خداوند متعال است. حضرت امیر المومنین علی علیه السلام در این باره چنین فرموده اند:

«و إنَّ الَیوم عَمَلٌ وَ لا حِسابٌ وَ غَداً حِسابٌ وَ لا عمَلٌ»

«امروز روز عمل است نه روز حساب و فردا روز حساب است نه روز عمل.»

و از قول شاگردان حضرت آیت الله بروجردی رحمهٔ الله که در لحظات آخر عمر، دورش حلقه زده بودند و چشم های اشک آگین آقا را مشاهده می کردند، خدمات آقا را نسبت به اسلام و مذهب به حقّ تشیع یادآور می شدند، آقا اشاره به یک حدیث نبوی کردند که می فرمایند: «خُلِّصَ العَمَلَ لِلّه فَانَّ الناقِـدَهَ بَصیرٌ بَصیرٌ» «عمل برای خداوند باید خالص محض باشد، زیرا نقاد و بررسی کننده عمل بسیار بسیار ظریف بین است.»

یعنی این عمل صالح و مخلصانه است که به فریاد انسان می رسد نه خدمات گسترده.

حضرت سیّد السّاجدین امام سجاد علیه السلام در یاد مرگ، چنین

****

۱-اصول کالی جلد ۳

می فرمایند: «ای خداوند بزرگ! ما را از فریب آرزوهای بزرگ و خطرهای این فریب در امان دار. و همواره یاد مرگ را در جلوی چشمانمان نمایان ساز، و یاد آن را بری ما گاه گاه قرار مده و از اعمال شایسته برای ما عملی قرار ده که بازگشت به سوی (رحمت) تو را دیر شمریم و برای زودتر رسیدن به رحمت تو حرص داشته باشیم. تا مرگ برای ما جای انس و آرامش باشد که با آن انس گیریم و جمای الفت و دوستی باشد که به سوی آن مشتاق باشیم و (مانند) خویشاوندان نزدیک باشد که نزدیکی به او را دوست بداریم.

پس هر گاه آن را برای ما حاضر نمودی و به ما واقع ساختی ما را به وسیله آن خوشبخت گردان زمانی که آن را ملاقات می کنیم. و ما را با آن مأنوس گردان وقتی که از راه می رسد؛ و ما را در مهمانی آن بدبخت ودر هنگام دیدارش خوار مفرما. و آن را برای ما دری از درهای آمرزش خود و کلیدی از کلیدهای رحمت خود قرار ده. ما را بیمران در حالی که از هدابت شدگان (راه حق) باشیم نه از گمراهان آن؛ و از فرمانبردارن که از مرگ بدشان نمی آید و از توبه کنندگان که گناه نکنیم و اصرار بر آن نداشته باشیم. ای ضامن پاداش نیکوکاران و ای اصلاح کننده کردار تباه کاران.(۱)

صدقه و ملک الموت

معاذ بن مسلم گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که از مریضی و درد، به میان آمد. حضرت علیه السلام فرمودند: «مریضانتان را با صدقه مداوا کنید. همانا به ملک الموت رخصت و اجازه قبض روح بنده ای داده

****

۱-صحیفه سجادیه دعای حضرت درباره یاد مرگ

{صفحه ۴۱}

می شود و او صدقه می دهد؛ به ملک الموت گفته می شود: برگرد و روحش را مگیر.»(۱)

خطاب عزرائیل به مردگان

رسول خدا صلی الله و علیه واله می فرمانید: «در هر شب ملک الموت ندا می کند و می گوید ای اهل قبور امروز بر حال چه کسانی غبطه می خورید که شماها را بر هول و هراس مطّلع (۲) یاری نماید؟

مردگان می گویند ما بر حال مومنانی که در مساجد نماز می خوانند و ما نمی خوانیم، زکات می پردازند و ما نمی پردازیم، ماه رمضان روزه می گیرند و ما نمی توانیم بگیریم و بر آنچه از خرج زن و بچه شان زیاد آمده صدقه می دهند و ما نمی توانیم بدهیم و لذا بر حال آن ها غبطه می خوریم». (۳)

عزرائیل در هر روز پنج روز بار افراد خانه را خدا می زند

رسول خدا صلی الله و علیه واله می فرمایند: «هیچ خانه ای نیست مگر آنکه ملکوت الموت در هر روز پنج بار به آن خانه می آید؛ پس هنگامی که اجل یکی از اهل آن خانه رسیده باشد غم مرگ را بر او القا می کند و سختی و رنج های مرگ او را فرا می گیرد و اهل خانه او موهای خود را می کنند و بر سرو صورت می زنند و صدا به ناله و شیون بلند می کنند. پس ملک الموت می گوید: وای بر شما چرا شیون و ناله سر می دهید؟ به خدا سوگند رزقتان از بین نرفته و اجلتان

****

۱-وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۸؛ مکارم الا خلاق، ص ۳۸۸.

۲-کلمه «هول مطلع» در لغت به معنی ترس هنگام آگاهی می باشد و در اصطلاح معانی متفاوتی دارد از جمله: ترس میت هنگامی که می خواهند او را در قبر بگزارند، ترس در روز حساب و ....

۳-ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۳

{صفحه ۴۲}

نزدیک نگردید و به نزد او نیامده و روحش را نگرفتم مگر آنکه مامور به آن شدم، درباره شما نیز بر من حق است (وظیفه من است) که نزدتان برگردم تا احدی از شما باقی نماند.»

سپس رسول خدا صلی الله و علیه واله فرمودند: «سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست اگر اهل خانه مکان او را ببینند و صدایش را بشنوند، دست از مرده خود برداشته و بر حال خودشان گریه می کنند.»

تا اینکه جنازه میت را تشیع می کنند و روح او بر بالای جنازه اش برمی گردد و ندا می کند: «ای اهل خانه و فرزندان من همچنانکه دنیا با من بازی کرد با شما بازی نکند، اموالی را از راه حلال و حرام جمع کردم و آن ها را برای شما به جا گذاشتم که سنگینی و وبال آن برای من مانده است پس بر حذر باشید، آنچه که بر من وارد شده بر شما وارد نشود.»(۱)

****

۱-ارشاد القلوب، ج ۱،ص ۶۲؛ اعلام الدین، ص ۳۴۵.

{صفحه ۴۳}

فصل دوم: اقسام مرگ

اشاره

به طور کلّی سه نوع مرگ وجود دارد: ۱-مرگ طبیعی ۲-مرگ اخترامی (یا اجل معلق) ۳-شهادت.

«مرگ طبیعی» که درباره آن گفته شده: «لا یَتَأَخّرُ ساعَتاً وَ لا یَتَقَدّم اَبَداً» «ساعتی در آن تأخیر و یا تعجیل نمی شود» زمانی است که به هر اندازه که ماده استعداد دریافت و قبول قبض داشته باشد، از طرف فیض رساننده (خداوند) به او فیض برسد. و وقتی به این انسان آنچه از فیض که امکان داشت عطا شد و او نیز به اندازه ای که مستعد بود قبول کرد، در واقع همه نیروهای بالقوه اش بالفعل گشته در نتیجه نفسش مستقل

{صفحه ۴۴}

می گردد و دیگر امکان ندارد حتی یک لحظه، نفس در بدنش باقی بماند.

خروج نفس از بدن امری اختیاری نیست، بلکه هر زمان که نفس مستقل شد، عین خروجش از بدن می باشد.

نوع دیگر مرگ «موت اخترامی» می باشد که در روایات از آن به «اجل معلّق» تعبیر شده است؛ که البته غالب مردم دچار این نوع مرگ می شوند.

این نوع مرگ که از تصادفات و اتفاقات خارجی ناشی می شود، در شرایطی است که ماده هنوز استعداد قبول فیض را دارد و نفس هنوز می تواند رشد کند و کامل شود، منتها از خارج خللی در بدن حاصل می شود که در نتیجه بدن از لیاقت اینکه روح در آن باشد خارج می شود و روح دیگر نمی تواند در بدن بماند و مجبور به ترک بدن می شود و مرگ اتفاق می افتد؛ مثلا شخص از پشت بامی می افتد یا تصادف می کند و یا گلوله ای به او اصابت می کند؛ اگر این خلل خارجی نبود این ماده هنوز استعداد و توانایی رشد کردن داشت و می توانست تکامل پیدا کند. پس در واقع نفس این انسان هنوز مستقل نشده بوده و به بدن احتیاج داشته است؛ ولی به علت آسیبی که از بیرون رسیده مثلا استخوان هایش از بین رفته این بدن از لیاقت اینکه روح در آن باقی بماند خارج شده است.

در این بین اگر طبیب توانست در رفع خلل بدن بکوشد و آن

{صفحه ۴۵}

را ترمیم کند، و این بنای آسیب دیده را بنّایی کند، نفس می تواند به حرکتش ادامه دهد. البته خود روح هم در رفع این آسیب کمک می کند و حتی عمده کار را او انجام می دهد تا بدن ترمیم شده و زندگی ادامه یابد:

پس در واقع این مرگ معلّق و وابسته بود به اینکه طبیب از خارج مشغول مداوای بدن نباشد و یا مثلا استخوان های خرد شده را درست نکنند و نبندند. و یا مرگ معلق بود به اینکه اهل کرامتی بر اثر نفس کیمیایی خود این آسیب را درست نکند.

گفتم به کجا می روی ای جان من*** گفتا چه کنم خانه فرو می آید

اجل معّین در قرآن کریم

کمال انسان و کمال موجودات عالم طبع به این است که در همین زمان معلوم و اجل محدود که برای آن ها مقدّر شده است خود را کامل کنند. نمی توانند از دایره این زمان پا بیرون نهند و بر اجل خود پیشی گیرند و یا آنرا تمدید نموده و به تأخیر اندازند. هیچ گاه موجودات مادّی و طبعی که دارای مادّه و طبع هستند نمی توانند از این قانون کلّی خارج شده و زوال و فنا و محدودیّت اجل و زمان زندگی خود را تبدیل به بقاء و دوام و استمرار ابدیّت بنمایند. این حقیقت صریحا از آیات قرآن کریم استفاده می شود. و در خصوص انسان می فرماید:

(وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُم لاَ يَستَاخرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَستَقدِمُونَ)

{صفحه ۴۶}

«برای هر گروه و جمعیّتی اجلی است، چون زمان اجل آن ها برسد و اجل آنان را دریابد، نمی توانند زمان آن را به عقب ببرند یا به جلو بیاورند»

و این آیه که: (مَّا تَسبِقُ مِن أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَستَأخِرُونَ)

«هیچ امّت و گروهی نمی توانند از اجل خود پیشی گیرند و نمی توانند اجل خود را به تأخیر اندازند.»

مسأله مرگ از مسائل مشکل به شمار می رود. افراد بشر زحمت ها کشیده، رنج ها برده اند که بتوانند زندگی را در دنیا جاودان کنند، مسأله مرگ را حلّ نموده و این مشکل را از میان بردارند، ولی هیچکس موفّق نشده است.

قدرتمندترین سلاطین، بزرگان، علماء و دانشمندان، حکماء و فیلسوفان و اندیشمندان ومتفکّران، در طیّ قرن های گذشته با تمام قوای مادّی و معنوی و فکری کوشیده اند و تمام همّت و نیروی خود را مصرف نمودند بلکه بتوانند این معمّا و معضل را حلّ کنند تا بشر بتواند در دنیا دائما زیست کند و در انتظار وحشتناک مرگ نباشد؛ ولی نشد.

از جمله اشعار معروف و مشهور ابو علی سینا است که:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل***کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم زقید هر مکر و حیل***هر بند گشاده شد مگر بند اجل

{صفحه ۴۷}

و نیز حکیم خیّام که خود را مدّعی کشف معضلات و حلّ مسائل سخت علوم می داند گوید:

خیّام که خیمه های حکمت می دوخت***در کوره غم فتاد و ناگاه بسوخت

مقراض اجل طناب عمرش ببرید***دلاّل امل به رایگانش بفروخت

حضرت أمیرالمومنین علیه السلام در همان ایّامی که ضربت خورده بودند در ضمن خطبه ای می فرمایند:

«أيّها النّاس! كُلُّ اِمرِئٍ لاقٍ ما يَفِرُّ مِنهُ فی فِرارِه وَ الاَجل مساقُ النَّفسِ إليه، وَ الهَربُ منهُ مُوافاتُه. كَم اطرَدتِ الايّامُ أبحَثُها عَن مَكنونِ هذا الاَ مر، فَأبَى الله إلاّ إخفآءَهُ هَيهات! عِلمٌ مخزونٌ»

«ای مردم! تمام افراد بشر در زندگی خود بر خورد می کنند با چیزی که از آن فرار می کرده اند که همان مرگست. و اجل و مدّت زندگی همان زمانی است که نفس او را به مرگ سوق می دهد و رهبری می کند، و فرار از آن عین برخورد و رسیدن به آنست. چه بسیار روزها گذشت که من در صدد جستجو و تفحّص از حقیقت بروز این واقعه بودم ولی خداوند آن را به اراده جدّیّه خود مخفی داشت؛ هیهات! این دانشی است که در خزانه علم الهی مخفی است.»

بعضی از کارهایی که باعث افزایش طول عمر می شوند:

۱–صله رحم و دید و بازدید و سرزدن به اقوام و خویشان و نزدیکان مخصوصا پدر و مادر؛ و در روایت به این مضمون آمده است

{صفحه ۴۸}

که: هر کس صله رحم کند چه بسا عمرش تا سی سال و بیشتر اضافه می شود؛ و یا عمر سه ساله اش به سی سال می رسد.

۲-صدقه دادن.

به داستانی در این باره توجه کنید:

از آقای سید محمد رضوی شنیدم که فرمودند: «زمانی که مرض سختی عارض دایی بزرگوارشان مرحوم آقای میرزا ابراهیم محلاتی شد به طوری که اطبا از معالجه ایشان مایوس شدند؛ ایشان امر فرمودند که مرضشان را به عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بیدآبادی که مورد علاقه و ارادت میرزا بودند خبر دهیم ما هم به اصفهان تلگراف کردیم و مرحوم بیدآبادی را از مرض سخت میرزا با خبر کردیم.

فورا جواب دادند مبلغ دویست تومان(۱) صدقه دهید تا خداوند شفا عنایت فرماید.

هر چند آن مبلغ در آن زمان زیاد بود لیکن هر طور بود فراهم آورده بین فقرا تقسیم کردیم و بلافاصله میرزا شفا یافت.

مرتبه دیگر میرزای محلاتی به سختی مریض شدند و اطبا اظهار یأس کردن من ابتدا مرحوم بید آبادی را با تلگراف با خبر کردم و با اینکه جواب تلگراف را قبول و در خواست کرده بودم از ایشان جوابی نرسید تا بالاخره در همان مرض میرزا مرحوم شدند.

آنگاه دانستم که سبب جواب ندادن مرحوم بیدآبادی این بود که

****

۱-توجه شود که در آن زمان دویست تومان مبلغ زیادی بوده است.

{صفحه ۴۹}

اجل حتمی میرزا رسیده و به صدقه جلوگیری نمی شود.

از این داستان دو مطلب فهمیده می شود یکی آنکه به واسطه صدقه ممکن است در شفای مریض تعجیل شود بلکه مرگ را به تاخیر اندازد و درباره تاثیر صدقه در شفای مریض و تاخیر مرگ و طول عمر و دفع هفتاد نوع بلا، روایاتی از اهل بیت علیه السلام رسیده و داستانهایی نقل گردیده که طالبین به کتاب کلمه طیته مرحوم نوری مراجعه کنند مطلب دیگر آنکه هر گاه اجل حتمی باشد و بقای شخص مخالف حکمت حتمی خدا باشد دعا و صدقه از این جهت بی اثر می شود هر چند از سایر آثار خیریه دنیوی و اخروی آن بهره مند خواهد بود(۱)

۳-دعا کردن و درخواست مستقیم از خداوند؛ چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: (یَمحو الله ما یشاءُ و یُثبِت) (۲) خداوند آنچه را بخواهد (از قضا و قدر) محو و یا ثبت می نماید و اصل کتاب (آفرینش) نزد اوست.

و همچنین در بسیاری از دعاها از جمله دعاهای ماه مبارک رمضان از خداوند در خواست طول عمر می شود:

«...اَن تُطیلَ عُمری و اَن تُوَسعَ عَلَیَّ فی رِزقی...»(۳)

«...اینکه عمرم را طولانی و روزیم را وسیع گردانی...»

۴-کمک به مردم و حل مشکلات ایشان و انجام کارهای خیر.

در کتاب شریف اصول کافی در این باره از امام موسی کاظم علیه السلام

****

۱-داستانهای شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۲۷۴

۲-سوره رعد آیه ۳۹

۳-مفاتیح الجنان صفحه ۳۶۷ اعمال شبهای قدر

{صفحه ۵۰}

حدیثی بدین مضمون نقل شده که فرمودند: «در بنی اسرائیل فردی بود که پسر نداشت، خداوند یک پسر به او داد اما به او گفتند که پسرت شب عروسیش خواهد مرد؛ پسر بزرگ شد برایش خواستگاری کردند و شب عروسیش فرا رسید.

در شب عروسی پیرمرد فقیر و ناتوانی را دید که از بی غذایی رمق نداشت دلش به حال او سوخت و به او غذای سیری داد پیرمرد پس از سیر شدن گفت ای جوان من از گرسنکی داشتم می مردم تو مرا زنده کردی خداوند تو را زنده کند؛ آن شب گذشت و برای جوان هیچ اتفاقی نیفتاد؛ فردا همه تعجب کردند که او چطور زنده است. پدر جوان خواب دید که به او گفتند از پسرت بپرس که چه کار کرده تا از مرگ حتمی نجات پیدا کرده و زنده مانده است. پس از بیداری از پسرش علت را جویا می شود. آنگاه پسر جریان غذا دادن به پیرمرد و دعایش را بازگو می کند...»

۵-همچنین در بعضی از روایات نوشتن وصیتنامه باعث افزایش طول عمر دانسته شده است.

یکی از وظایفی که هر انسان مسلمانی قبلی از مرگ، باید انجام دهد، وصیّت است. اگر چه وصیّت در اصل مستحب می باشد، ولی تأکید قرآن و سفارشات امامان معصوم علیه السلام آن را تا حد جوب پیش برده است.

وصیّ یعنی متصل شدن، و وصیّت از ایضاء به معنی سفارش و دستور است، و گاهی به چیز وصیّت شده اطلاق شده اطلاق می شود به عبارتی

{صفحه ۵۱}

وصیّت را از آن جهت بدین نام می خوانند که وصیّت کننده کارش را به کارهای وصّی متصل می کند، و به قولی کارهای قبل از مرگ را به کارهای بعد از مرگ متصل می کند.

البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست، بلکه انسان باید وضع دین ها، قرض ها و اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند، به گونه ای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا در حقوق الهی که بر عهده اوست، وجود نداشته باشد.

در قرآن کریم توصیه به وصیت چنین آمده است:

(کُتِبَ عَلَیکُم اِذا حَضَرَ اَحدکُمُ المَوتُ اِن تَرَکَ خَیراً الوَصیّةَ لِلوالِدَینِ و الاَقرَبینَ بِالمعروفِ حَقّاً عَلَی المُتّقینَ) (۱)

«بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقی است بر پرهیزگاران.»

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در زمینهٔ وصیت شده است. چنان که پیامبر اکرم صلی الله و علیه واله می فرمایند: «سزوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر این که وصیت نامه اش زیر سر او باشد.»(۲)

ونیز فرموده اند: «کسی که بدون وصیّت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است.» پس اگر چه وصیّت ذاتا اِز مستحبات است، ولی گاه شکل وجوب پیدا می کند، و یا اماناتی از مردم نزد او است که در

****

۱-سوره بقره، آیه ۱۸۰.

۲-وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۲

{صفحه ۵۲}

صورت عدم وصیّت احتمال می دهد حقوق آن ها از بین برود. نکته آخر این که اگر انسان واجباتش را انجام ندهد، لازم است در هنگام فرا رسیدن مرگ وصیت نماید، چنان که خدای سبحان می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون مرگتان فرا رسید به هنگام وصیت دو عادل را از میان خودتان به شهادت گیرید.»(۱)

بعضی از کارهایی که باعث کاهش طول عمر می شوند:

۱–عاق والـدین شدن، بدی به پدر و مادر، و کشـتن ایشان حتی اگر به حق بوده باشد.(مثلا قاضـی ای که به مرگ پدرش حکم می دهـد ولو به حق بوده باشـد. (مثلا قاضـی ای که به مرگ پدرش حکم می دهد ولو به حق باشد) چنانکه در صدر اسـلام در یکی از غزوات پیامبر صـلی الله وعلیه واله فرزند در صف مسلمانان و پدرش در صف مشـرکان بود؛ اما حضرت آن فرزند را نهی کردند از اینکه با پدرش جنگ کند.

۲–قطع رحم؛ که چه بسا عمر سی ساله را سه ساله می کند.

۳–انجام بعضی از گناهان کبیره که عمر را کوتاه و اجل را نزدیک می کند.

مقام و حقیقت شهادت

و اما شهادت؛ شهادت مرگ نیست، یک حیات جاوید است؛ برای حیات جاوید است که این انسان تقاضای شهادت می کند.

شهدا زنده هستند و در پیش خدای تبارک و تعالی عندَربَّهم

****

۱–سوره مائده، آیه ۱۰۶

{صفحه ۵۳}

یُرزَقونند. «نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» (۱)

آن ها الان در نزد پروردگارشان به روزی های معنوی و همیشگی نائل آمده اند. آن ها آنچه را که از پروردگارشان بود و داشتند و آن جانشان بود، تسلیم کردند و خدای تبارک و تعالی آن ها را پذیرفته است و می پذیرد.

(وَلَا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ قُتلُوا فِی سَبِیلِ اللَّه أَموَاتًا بَل أحیَاءٌ عِندَ رَبهِّم یُرزَقُونَ) در این آیه کریمه بحث در زندگی پس از حیات دنیا نیست، زیرا که در آن عـالم، همه مخلوقـات به اختلاـف مراتب دارای زنـدگی هسـتند؛ از زنـدگی حیوانی وپـایین تر از حیوانی تا زنـدگی انسانی و ما فوق آن. بلکه شرف بزرگ شهدای در راه حق، زندگی نزد پروردگارشان و ورود در ضیافت الله است.

این حیـات و این روزی غیر از زنـدگی در بهشت و روزی در آن است، این لقـاء الله وضـیافت الله می باشـد. آیا این همان نیست که برای صاحبان نفس مطمئنه وارد است. (فَادخُلی فی عِبادی وَ ادخُلی جنّتی)

که فرد بارز آن سیّد شهیدان امام حسین علیه السلام است.

در روایتی از رسول اکرم صـلی الله علیه و اله نقل شده است که برای شـهید هفت خصلت است که اولین آن عبارت است از این که اوّلین قطره ای که از خون او به زمین بریزد تمـام گناهانی که کرده است آمرزیـده می شود و مهمترین آن آخرین خصـلتی است که بیان می فرمایند، و آن این است

****

۱–سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

{صفحه ۵۴}

که شهید نظر می کند به «وجه الله».

و این نظر به «وجه الله» فقـط برای انبیـا و شـهداء راحت است (امکان دارد). و شایـد نکته آن این باشـد که حجاب هایی که بین ما و حق تعالی است منتهی می شود به حجاب «خون انسان».

انسـان خودش حجـاب بزرگی است که همه حجاب هایی که هست (چه حجاب هایی که از ظلمت باشـند و چه حجاب هایی که از نور باشـند) منتهی می شوند به خود انسان. و اگر کسـی این حجاب را در راه خدا داد، این حجاب را شکسـته و آنچه را که داشته و آن عبارت بوده از جان خودش، در راه رضایت حق تعالی نثار کرده و این مبدأ همه حجاب ها را شکسته است.
خداونـد مشتری جـان آنـان شـد و اجر و مزدشـان را بی دریغ، و در نزد خود قرار داد، و حیاتشـان را جاودانه ساخت که این منتهای آرزوی عاشقان و مشتقان و نهایت آمال عارفان است که «یا لَیتَنَا کُنّا مَعَهُم» و ای کاش که ما هم با آن ها بودیم.
گوارا بـاد بر آن هـا لـذت انس و همجواری بـا انبیـای عظـام و اولیـای کرام و شـهدای صـدر اسـلام و گواراتر باد بر آن ها نعمت و رضایت حضرت حق که (رِضوانٌ مِنَ الله اَکبَر) «خشنودی خداوند از همه چیز بالاتر و بزرگتر است»(۱)
۱-سوره توبه،آیه ۸۲
{صفحه ۵۵}

فصل سوم: احتضار و خصوصیات آن

احتضار و خصوصیات آن

وقت احتضار و مرگ را در اصـطلاح «معاینه» به معنی «مشاهده کردن» می گویند زیرا در آن لحظه انسان، آثار آن عالم را آشـکارا مشاهـده می کنـد و چشم غیبی ملکوتی انسان باز می شود و بخشـی از اوضاع ملکوت را می بیند؛ حتی آثار و تجسم اعمال خود را مشاهـده می کنـد و بشارت بهشت و جهنم را از ملك الموت می شـنود و زمانی که این چیزها را دیـد قلب او آماده دیدن برزخ می شود.
اگر در طول عمرش از افرادی بوده که دوستی و جـذبه پروردگـار را داشـته، همـان گروهی که در سوره واقعه نسـیم لطیف و جمال حضرت
{صفحه ۵۷}
حقّ جل و اعلا بر قلب آنان ورزیده؛ قلب او حبّ لقاء خدا و رسیدن به محبوب را پیدا می کند و آتش اشتیاق در قلبش شعله ور می گردد که در آن حال جز خداوند نمی داند که چه تجلّی و شوق و لذّت و کرامتی به او می رسد.
و اگر از اهـل ایمـان و عمـل صالـح بوده از کرامـات حضـرت حقّ متنـاسب بـا ایمـان و عمل صالحش به او عنایت می شود؛ و آتش اشتیاق مرگ و رسـیدن به آن کرامات و عنایات خداوند در او شعله ور می شود. و با راحتی و بهجت و سرور از این عالم منتقل می شود که این خوشی و طعم و لذت آن را با چشم ها و ذائقه های این دنیا نمی توان چشید. و اگر در طول عمرش اهل شقاوت و کفر و نفـاق و اعمـال زشت و گناهان بوده باشـد، به همان انـدازه که در دنیا آن ها را کسب کرده آثار غضب و قهر الهی و همنشـینی با بـدبخت هـا و اشـقیاء برای او نمایـان می شود؛ و چنان وحشتی در او ایجاد می شود که از هیـچ چیز بیشتر از تجلّیات غضب و جلال خداوند متعال نمی ترسد و بدش نمی آید؛ و در آن حال چنان سختی و عذاب و فشاری به او وارد می شود که به جز خداوند متعال کسی نمی تواند اندازه آن را بفهمد.
این عـذاب کسـانی است که در این عـالم کـافر، منـافق و دشـمن خـدا و اولیـای او بودنـد و برای اهل معصیت و گناه هم به انـدازه گناهانی که کرده اند نمونه ای از جهنّم برایشان نمایان می شود و برای آن ها در این حال هیچ چیز دردناك تر و سخت تر از انتقال از این عالم نیست.
{صفحه ۵۸}

ُپس آن ها را با فشار و سختی و زحمت به آن عالم منتقل می کنند و در آن حال حسرتی بر دل آن ها است که سختی و شدّت آن حسرت قابل اندازه گیری نمی باشد.

راوی می گوید: «به حضرت امام صادق علیه السلام گفتم: ...کسی که دیدار خداوند را دوست بدارد، آیا خداوند هم دوست دارد دیدار با او را؟ و کسی که از دیدار خداوند خشمناک و گریزان باشد آیا خداوند هم در هنگام دیدار با او خشمناک است؟» حضرت فرمودند: «آری» عرض کردم: «به خدا قسم ما کراهت داریم از مردن». حضرت فرمودند«چنین نیست که تو گمان کردی؛ در وقت مرگ چنین است که وقتی (برای مومن) آنچه را که دوست می دارد به او نشان دادند، چیزی نزد او محبوب تر از ورود بر خدای خویش نیست و او دوست می دارد دیدار خدای خویش را؛ و وقتی (کافر) آنچه را که از آن بدش می آید مشاهده کرد، پس از چیزی بیشتر از دیدار خداوند بدش نمی آید؛ و خداوند در هنگام دیدار او، با او خشمناک است.»(۱)

و علت این مشاهدات این است که انسان تا وقتی اشتغال و توجه به آباد کردن این دنیا دارد و تمام هّم و غمش این دنیا است و مستی طبیعت او را مست کرده و شهوت و غضب او را احاطه کرده، صورت و تجسّم اعمال و اخلاقش بر او پوشیده است و از آثار آن ها در قلب خود بی خبر است ولی در زمان مرگ سکرات و سختی ها و فشارهای مرگ باعث می شود تا از این دنیا منصرف شود و دل بکند و نتیجه

****

۱-فروع کافی، جلد ۳، ص ۱۳۴

چشمش به عالم برزخ گشوده می شود و می بیند آنچه را ذکر شد.

حاضران هنگام مرگ

در هنگام مرگ و احتضار که بستگان بالای سر محتضر جمع می شوند افراد دیگری هم حاضر می شوند که ما آن ها را نمی بینیم اما آیات قرآن و روایات حضور آنان را تأیید می نماید؛ در زیر به چند نمونه اشاره می گردد:

۱-حضور فرشتگان، فرستادگان خداوند و ملک الموت

(قُل يَتَوَفّاكُم مَّلَكُ المَوتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُم ثُمَّ إِلَى رَبِّكُم تُرجَعُونَ) (۱)

«بگو، فرشته مرگ که موکل شماست، شما را توفی می کند، سپس به سوی پروردگار خود رجوع خواهید کرد.»

قبلا در مورد واژه «توفّی» صحبت کردیم ولی منظور ما از آیه بالا کلمه «ملك الموت» است. پس یکی از کسانی که در هنگام جان دادن بالای سر محتضر می شود ملك الموت است.

همچنین در آیه (الَّذِين تَتَوفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمِي اَنفُسَهُم) (۲)

کلمه «ملائکه» نشان دهنده حضور بعضی از ملائکه در هنگام مرگ است. و همچنین طی حدیث بلندی از حضرت امام صادق علیه السلام که در آخر همین بخش آورده خودهد شد؛ بعد از حضور پیامبران و ائمه علیهم السلام، به حضور حضرت جبرائیل و میکائیل علیه السلام نیز اشاره

****

۱-سوره سجده، آیه ۱۰ و ۱۱

۲-سوره نحل آیه ۲۸

{صفحه ۶۰}

شده است و همچنین در آیه شریفه: (حَتّی اِذا جاءَ اَحَدَکُمُ المَوتُ تَوَفّتهُ رُسُلُنا وَ هُم لا یُفَرَّطون) (۱)

«آنگاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما او را میمیرانند و در قبض روح شما هیچ کوتاهی نخواهند کرد.»

وجود کلمه «رُسُلنا» به معنی حضور فرستادگان خداوند هنگام جان دادن می باشد.

کیفیت قبض روح از زبان شهید دستغیب شیرازی

در کیفیت قبض روح در ضمن احادیث معراج است که آثارش این است که لوحی جلوی حضرت عزرائیل علیه السلام است که نام همه در آن ثبت شده؛ هر کس اجلش برسد اسمش پاک می شود و فوراً حضرت عزرائیل قبض روحش می کند.

ممکن است در یک لحظه هزاران نفر نامشان پاک شود و حضرت عزرائیل هم قبض روحشان نماید؛ تعجبی ندارد مثل بادی که هزاران شمع را یکباره خاموش کند.

همه به خدا بر می گردد؛ عزرائیل قبض روح می کند اما در حقیقت خدا میرانده، چون از طرف اوست. و از این بیان ظاهر می شود در قرآن مجید که قبض روح را به خدا نسبت داده: (اللهُ یَتَوَفّی الاَـ نفُسَ حینَ مَوتِها) (۲) «خداوند است که ارواح خلق را هنگام مُردن می گیرد»

****

۱-سوره انعام آیه ۶۱

۲-سوره زمر آیه ۴۲

{صفحه ۶۱}

و در جای دیگر نسبت به حضرت عزرائیل می فرماید: (قُل یَتَوَفّاکم مَلِکُ المَوتِ الّذی وُکِّلَ بِکُم) «بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند....»

و در جای دیگر به ملائکه ای که اعوان و انصار عزرائیل هستند. نسبت داده می شود: (الذینَ اِذا تَوَفّتهُمُ المَلائکه ظالِمی اَنفُسَهُم) (۲)

که هر سه صحیح می باشد؛ چون عزرائیل و ملائکه اعوان او به امر خداوند جانها را می گیرند، مانند سلطانی که به وسیله لشکر و سردارنش کشوری را فتح می کنند؛ پس هم صحیح است که گفته شود لشکر فلان کشور را فتح کرده و هم صحیح است بگویند فلان سردار فتح کرده و هم بگویند سلطان فلان کشور را فتح کرده است. و این مثال برای نزدیک شدن مطلب به فهم است و گرنه اصل مطلب از اینها بالاتر است و خلاصه خداوند موقع مرگ جان را می گیرد ولی متوجه باشید که پروردگار عالم دنیا را دار اسباب قرار داده از آن جمله برای مرگ هم اسبابی معین فرموده است؛ مانند از بام افتادن، مریض شدن، کشته شدن و .... البته اینها بهانه و سبب است چون بسیاری هستند که مرض های سخت تر از او هم داشتند و نمردند پس این به تنهایی موجب مرگ نمی شود؛ اگر پیمانه عمرش تمام شده باشد جانش را پروردگار عالم قبض می کند و گرنه چه بسیار اشخاصی که صحیح وسالم بودند و بدون هیچگونه

****

۱-سوره سجده آیه ۱۱

۲-سوره نحل آیه ۲۸

{صفحه ۶۲}

سابقه کسالتی مردند(۱)

گفتگوی ملک الموت با مومن

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمودند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: مومن همیشه از عاقبت خود بیمناک است و تا وقت جان کندن به خشنودی و رضایت پروردگار یقین پیدا نمی کند، در هنگام مرگ که فرشتگان بر او فرود می آیند در آن موقع که از همه چیز مأیوس شده و سینه اش به تنگ آمده و از عاقبت مرگ و گناهان خود در حالت اضطراب است، ملک الموت به او می گوید: چرا این قدر مضطربی؟ آیا شخص عاقل به خاطر آنکه دستش از دنیا و مال آن کوتاه شده این اندازه غم و غصه می خورد؟ نگران مباش پروردگارت چندین برابر آن را در آخرت به تو عطا خواهد فرمود بالای سر خود را نگاه کن و جایگاهت را ببین این قصرها و درجات و منازلی که می بینی تمام آن ها به تو تعلق دارد، دوستان و نزدیکان و فرزندان صالح تو در آنجا با تو خواهند بود. پس از آن به او گوید مشاهده کن محمد و علی و آل او و ائمه معصومین علیهم السلام را که تو همنشین این بزرگواران خواهی بود. آیا این ها بهتر از اهل و عیال تو نیستند؟ آیا راضی نیستی حضرات ائمه علیه السلام انیس و مونس تو باشند؟

در آن وقت آن مومن عرض می کند: پروردگار راضی و خشنود شدم. خطاب می رسد تمام این ها به خاطر استقامت و پایداری هایی بود که در دنیا نمودی. فرشتگان به او می گویند: ما در دنیا و آخرت از دوستدارانت بوده و

****

۱-داستانهای شگفت انگیزی از مرگ جلد۳، صفحه ۱۰۲ به نقل از معاد شهید دستغیب صفحه ۹

هستیم و در بهشت هر چه دلت می خواهد و آرزوی آن را داری مهیّا و آماده است. این سفره احسان و میهمانی با شکوه را خداوند بخشنده و مهربان برای تو گسترده و فراهم ساخته است.(۱)

۲-حضور شیطان و لشکریانش و وسوسه او هنگام مرگ

از جمله کسانی که هنگام مرگ نزد محتضر حاضر می شود، شیطان است؛ او برای فریفتن و گرفتن ایمان مومن در هنگام جان دادن حاضر می شود. در روایتی صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند:

«هنگامی که مرگ یکی از دوستان ما فرا می رسد، شیطان از جانب راست و چپ او می آید تا از ایمان و اعتقادی که دارد، او را باز دارد. ولی خداوند مانع او می شود(۲)و به همین دلیل می فرماید:

(یُثَبِّت الله الّذین آمنوا بِالقَولِ الثّابِت فِی الحَیاةِ الدّنیا وَ فِی الآ خِرَةِ) (۲)

خداوند مومنان را با گفتار ثابت و استوار (عقیده صحیح و محکم) در حیات دنیا و آخرت پا برجا و ثابت می دارد.

در روایت دیگری آمده است که وقتی ابلیس، ملک الموت را همراه با پانصد فرشته می بیند که با کیفیت خاصّی برای قبض روح مومنی می آیند، دست بر سر گذاشته و فریاد می کشد. در این هنگام لشکریانش علت را جویا شده به او می گویند: ای سرور ما چه اتفاقی

****

۱-تاویل الآیات الظاهره، ص ۵۲۴؛ تفسیر امام عسگری، ص ۲۳۹.

۲-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۸

۳-سوره ابراهیم، آیه ۲۷

{صفحه ۶۴}

برای شـما افتاده؟ جواب می دهـد: آیا نمی بینیـد که به این بنـده چگونه کرامتی عطا شده است؟ چرا غفلت کردید و نتوانستید او را فریب داده و گمراه کنید؟ گویند ما درباره او تلاش خود را کردیم؛ ولی او از ما پیروی نکرد.

در روایت دیگر از امام صادق علیه السـلام آمده است که: «هیچکس نیست، مگر این که هنگام مرگ ابلیس، بعضـی شـیاطین تحت امرش را برای به کفر کشانـدن و ایجـاد شـک در دینش به سـراغ او می فرسـتد؛ تـا وقتی که روحش خارج شود. امّا بر مومنان چنین تسـلطی ندارد؛ پس هنگامی که نزد مردگان خود (کسانی که درحال احتضار هستند) حاضر شدید، تا به هنگام مرگشان شهادتین را به آنان تلقین کنید.»(۱)

البته در آن هنگام شیطان توانایی جذب همگان را ندارد؛ بلکه بی ایمانان و دنیا طلبان غافلی که در طول زندگی، خود را در اختیار او قرار داده و او را «ولیّ» خود انتخاب کرده بودنـد، در آن لحظه هم به فرمانش گوش می سپارند و در این موقع حسّاس اگر ایمان ضعیفی هم داشته باشند، از دست می دهند. و شاهد این مطلب سخن خداوند متعال در قرآن است که تسلط شیطان را بر کسانی می داند که او را ولیّ خود بدانند:

(إِنَّما سُلطانُهُ عَلَی الّذینَ یَتَوَلّونَه وَ الّذینَ هُم بِهِ مُشرِکون) (۲)

«به درستیکه (تنها) تسلط شیطان بر کسانی است که او را دوست گرفته اند

****

۱-همان، ص ۱۶۵

۲-سوره نحل، آیه ۱۰۰

{صفحه ۶۵}

(و از او پیروی می کنند) و با فریب او به خداوند مشرک شدند.»

و نیز کسانی را که او را سرپرست خود برگزیده اند، در خسران و ضرر آشکار می داند:

(وَ مَن یَتّخِذ الشَّیطان وَلیّاً مِن دونِ الله فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبیناً) (۱)

«و به درستی که کسانی که شیطان را به جای خدا به عنوان ولیّ و سرپرست خود بگیرند ضرر و خسارت آشکاری کرده اند.»

در هنگام مرگ شـیطان در باطن این گونه افراد که در طول زندگی از او پیروی می کرده اند وسوسه می کند؛ و از راه قوّه خیال در او تصـرف می کند. به او مناظر زیبا دلفریب را نشان می دهد و یک سلسله نیّات و تخیلات و خاطره های نفسانی را به یاد انسان می آورد تـا از محبت لقای خـدا منصـرف شود و از درجات معنوی و رضوان خداونـد غفلت ورزد و باز هم به دنیا و زینت های آن دل ببندد و با همین حال از دنیا برود که به این حال «عدیله» هنگام مرگ گویند.

چه کنیم که به عدیله هنگام مرگ دچار نشویم

عدیله یعنی بازگشـتن از حق به باطل در وقت مردن، و آن این گونه است که شـیطان نزد محتضر حاضر می شود و او را وسوسه می کند و به شک می اندازد تا ایمان را از او بگیرد، و از این جهت است که در دعاها از آن به خدا پناه برده شده (۲)؛ در زیر به بعضی از کارهایی که

****

۱-سوره نساء، آیه ۱۱۹

۲-یعنی فرموده اند از آن به خدا پناه ببرید.

{صفحه ۶۶}

جهت جلوگیری از عدیله هنگام مرگ مفید است اشاره می گردد:

۱-جناب فخر المحققین فرموده که هر که بخواهد از شرّ آن سالم بماند، دلیل های ایمان و اصول پنجگانه دین را با ادلّه قطعی و صفای خاطر نزد خود (در دلش) حاضر کند و آن را به حق تعالی بسپارد که در وقت مرگ به او باز گرداند و بعد از ذکر عقاید حقّ این دعا را بگوید:

«اللّهم یا ارحم الرّاحمین إنّی قد أودعتک یقینی هذا و ثبات دینی و أنت خیر مستودع و قد أمرتنا بحفظ الوادیع فردّه علیّ وقت حضور موتی».(۱)

همچنین بر حسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و توجه به معنی آن در خاطر، برای سلامت جستن از خطر عدیله هنگام مرگ نافع و سودمند است.

۲-شیخ طوسی رحمهٔ الله از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که: «به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شیعیان می گویند که ایمان بر دو قسم است: یکی مستقّر و ثابت و دیگر آنکه به امانت سپرده شده است و زایل می گردد. پس به من دعائی بیاموزید که هر گاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و محو و زایل نشود.

امام فرمودند: بعد از هر نماز واجب بگو:

«رَضیتُ بِالله رَبّاً وَ بِمُحَمّدٍ صَلّیَ الله عَلَیهِ و آلِهِ نَبیاً و بِالِاسلام دیناً وَ

****

۱-بار خدایا! ای مهربان ترین مهربانان، همانا من یقینم و استواری دینم را نزد تو، به ودیعه و امانت میگذارم، و تو بهترین ودیعه پذیری، و خودت به ما امر فرمودی که امانت دار باشیم، پس این امانت مرا در هنگام حضور مرگ به من باز گردان.

{صفحه ۶۷}

بِالقُرآن کِتاباً و بالِکعبهٔ قِبلَهً وَ بِعَلیِّ وَلیاً وَ اِماماً وَ بِالحَسَنِ وَ الحُسینِ وَ عَلیِّ بنِ الحُسَینِ وَ مُحَمّدَ بن عَلیٍ وَ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ وَ موسَی بن جَعفَرِ وَ عَلیِّ بنِ مُوسی وَ مُحَمّدَ بن عَلیٍّ وَ عَلیِ بنِ مُحَمَّدٍ وَ الحَسَنَ بن عَلیٍ وَ الحُجَّهِٔ بِنِ الحَسَن صَلَواتُ الله عَلَیهِم أئِمَّهً، اَللّهُمّ إنّی رَضیتُ بِهِم أَئِمّهً فَارضِی لَهُم إنّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیر»(۱).

۳-و از چیزهائی که نافع است برای عبور از این گردنه، مواظبت بر اوقات نمازهای واجب است.

و در حدیثی آمده است که: «در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آنکه ملك الموت در هر شبانه روز در اوقات نماز، پنج مرتبه به ایشان نظر می کند؛ اگر کسی را که می خواهد قبض روح کند، از کسانی باشد که مواظبت تلقین می کند به او شهادتین را و از او ابلیس ملعون را دور کند.» (۲)

۴- و روایت شده که حضرت صادق علیه السلام برای شخصی نوشت که: «اگر می خواهی عمل تو به خوبی ختم شود، و رد حالی که مشغول به افضل اعمال هستی تو را قبض روح کند، پس حقّ خدا را بزرگ شمار و

****

۱-راضی شدم به اینکه الله پرودگار من است و راضی شدم به حضرت محمّد که درود خدا بر او و بر خاندان پاکش باد به عنوان پیامبر خدا، و به اسلام، به عنوان دین بر حق، و به قرآن به عنوان کتاب الهی، و به کعبه به عنوان قبله، و به حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و به امام حسن و امام حسین و علی بی الحسین (امام سجاد) و محمد بن علی (امام باقر) و جعفر بی محمد (امام صادق) و موسی بن جعفر (امام کاظم) و علی بن موسی (امام رضا) و محمد بی علی (امام جواد) و علی بن محمد (امام هادی) و

حسن بن علی (امام حسن عسکری) و حجت بن الحسن (امام زمان حضرت مهدی) علیه السلام به عنوان امامان بر حق رضایت می دهم، بار خدایا من آنها را به عنوان پیشوایان خود برگزیدم، تو نیز مرا در پیشگاه آنها مرضی و مقبول فرما، زیرا تو بر همه چیز قادر و توانایی...

۲-کافی، ج ۳، ص ۱۳۶.

{صفحه ۶۸}

بپرهیز از آنکه نعمت های خدا را در معصیت های خدا صرف کنی، و مبادا مغرور شوی به حلم خدا از تو، و هر کس را که یافتی که ما را ذکر می کند یا ادّعای مودّت و دوستی ما را دارد او را گرامی بدار، حتی اگر او دروغ گفته باشد برای تو اشکالی ندارد، چون همانا نیّت تو به تو نفع می رساند و دروغ او به او ضرر می زند.»(۱)

۵-همچنین برای عاقبت بخیر شدن و از شقاوت و بدبختی به سعادت رسیدن خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله سجادیه را مفید دانسته اند: «یا مَن ذِکرُهُ شَرَفٌ لِلذّاکِرینَ....» (۲).

۶- و نیز خواندن دعای «تمجید» که در آخر کتاب مفاتیح الجنان بعد از ادعیه ساعات ذکر گردیده و ابتدای آن اینچنین است: «انت الله لا اله الا انت رب العالمین».

۷-خواندن نمازی که در یکشنبه ذی القعده وارد شده و در مفاتیح الجنان در اعمال ماه ذی القعده ذکر گردیده است.

۸-مداومت به این ذکر شریف: «رَبّنا لا تُزِغ قُلوبَنا بعدَ اذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَةً إنّکَ اَنتَ الوَهّاب»(۳)

۹-مداومت به تسبیح حضرت زهرا علیه السلام (۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمدلله و ۳۳ مرتبه سبحان الله).

۱۰-انگشتر عقیق در انگشت کردن، مخصوصاً اگر بر آن نقش «محمد نبی الله و علیّ ولیّ الله» باشد.

****

۱-عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۴.

۲-ای خدائی که یادش شرافت است برای یاد کنندگان او- مفاتیح الجنان با تصحیح تفکری صفحه ۹۶۴.

۳-بار پروردگارا! ما را پس از آنکه هدایت فرمودی به باطل میل مده و ما را از لطف خویش رحمتی عطا فرما زیرا که توئی بسیار بخشنده. سوره آل عمران، آیه ۸

{صفحه۶۹}

۱۱-خواندن سوره «قد افلح المومنون» در هر جمعه

۱۲-خواندن هفت مرتبه این ذکر شریف بعد از نماز صبح و نماز مغرب: «بسم الله الرّحمن الرّحیم، لا حول و لا قوّه الّا بالله العلیّ العظیم»

۱۳-آنکه در شب بیست و دوّم رجب، هشت رکعت نماز بخواند و در هر رکعت یک مرتبه حمد و هفت مرتبه «قل یا أیها الکافرون»؛ بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند.

۱۴-سیّد بن طاووس از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر کس در شب ششم ماه شعبان چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید پنجاه مرتبه بخواند، حق تعالی روح او را بر سعادت قبض نماید و قبر او را وسیع گرداند. و از قبر خود بیرون آید در حالی که صورتش مثل ماه می درخشد و می گوید: «أَشهَد أن لا اِلهَ اِلّا الله وَ أَشهَدُ أنّ مُحَمّداً عَبدُهُ وَ رَسولُه»(۱) که این نماز مانند نماز حضرت امیر المومنین علیه السلام است که فضیلت بسیار دارد.

۳-حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیه السلام

روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که به چند روایات بسنده می کنیم:

ابن سنان در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «هیچ کس از دوستان ما که بغض دشمنان ما را دارد نمی میرد، مگر اینکه رسول الله، امیرالمومنین، امام حسن و امام حسین علیه السلام نزد او حاضر می شوند. پس اورا دیده و بشارتش می دهند؛ اما اگر از دوستان ما نباشد آنان را با نار حتی

****

۱-اقبال الاعمال، ص ۲۰۴.

{صفحه ۷۰}

و نگرانی می بیند.

و در روایات دیگر آمده است که امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام به حارث همدانی، هر کس بمیرد، مرا خواهد دید، مومن باشد یا منافق.»(۱)

در روایت دیگر آمده است که حارث همدانی گوید: «خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام رسیدم؛ حضرت سوال کردند:

-چه چیز باعث شد تا به اینجا بیایی؟

-محبت شما یا امیر المومنین

-ای حارث، آیا مرا دوست داری؟

-بله، به خدا قسم یا امیر المومنین

-«لو بلغت نفسک الحلقوم رأیتنی حیث تحبّ» زمانی که جانت به گلو برسد، همان گونه که دوستم داری مرا خواهی دید.» (۲)

همچنین نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم به امیر المومنین حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«ای علی، دوستداران تو در سه موقع شادمان می شوند: هنگامی که جان آن ها خارج می شود و تو در آنجا آنان را تلقین می کنی؛ و هنگام وارد شدن بر خداوند که آنجا هم تو آنها را معرفی می کنی.»(۳)

****

۱-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸

۲-بحار الانوار،ج ۶، ص ۱۸۱

۳-بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۰

{صفحه ۷۱}

همچنین امام صادق علیه السلام می فرمایند: «هنگامی که مومنی در حال احتضار است، ولی نمی تواند سخن بگوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او حاضر شده و به او مژده بهشت می دهد.» (۱)

و در روایت دیگر آمده است: «هنگامی که کافر در حال احتضار باشد رسول الله صلی و الله علیه وآله بالای سر او حاضر شده و به ملک الموت می فرماید: «این شخص، دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیتش بوده؛ پس بغض او را داشته باش و بر او سخت بگیر.»(۲)

و در آخر با حدیث شریفی از حضرت امام صادق علیه السلام این بخشی را به پایان می بریم:

راوی گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمودند:

«...به خدا قسم از شما قبول شود، و به خدا قسم شماها آمرزیده شوید. و بین شما و بین این که مورد غبطه واقع شوید و سرور و روشنایی چشم ببینید چیزی نیست، مگر آن که جان شما به حلقوم رسد.

پس فرمود: هنگامی که چنین شد و احتضار فرا رسید، حاضر شود پیش او رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و علی و امامان علیه السلام و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیه السلام؛ پس جبرئیل نزدیک محتضر آید و به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کند: این شخص، شما اهل بیت را دوست می داشت، پس شما او را دوست داشته باشید. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: ای جبرئیل، این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و اهل بیت او را، پس او را دوست داشته باش. پس جبرئیل

****

۱-محمد بی یعقوب کلینی؛ فروع کافی، ج ۳، ص ۱۹۲

۲-فروع کافی، ج ۳، ص ۱۳۲

{صفحه ۷۲}

می گوید: ای ملک الموت این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و آل رسول او را، پس دوست بدار او را و با او مدارا کن.

پس ملک الموت نزدیک شود به محتضر و گوید: ای بنده خدا، آیا گرفتی آزادی خویش و برائت و امان خود را؟ و آیا در سایه پشتیبان های بزرگ در زندگانی دنیا قرار گرفتی؟ پس خداوند به او توفیق می دهد که بگوید: آری پس از آن ملک الموت گوید: چه چیز بود آن پشتیبان ها؟ جواب دهد: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید: راست گفتی، آنچه را که از آن می ترسیدی خداوند تو را از آن امان داد و به آنچه که آرزو داشتی رسیدی؛ بشارت باد تو را به رفاقت گذشتگان نیکو، رسول خدا و علی و امامان از اولاد او علیه السلام؛ پس جان او را با مدارا بگیرد؛ و کفن از بهشت برای او آورده و حنوط او مثل مشک خوشبو باشد. پس با آن کفن او را کفن کنند، و با آن حنوط، حنوط نمایند؛ پس از حُلَّه های (لباس های) زرد بهشتی حلّه ای به او بپوشانند. و وقتی که او را در قبر گذاشتند دری از درهای بهشت بر او باز شود که بر او از روح و ریحان بهشتی داخل شود. پس از آن، به او گفته شود: بخواب همچون عروس در رختخواب خود؛ بشارت باد تو را به روح و ریحان و نعمت های بهشت و پروردگاری که بر تو خشمناک نیست.»(۱)

و وقتی که زمان مرگ کافر می رسد، رسول خدا و علی و امامان علیه السلام و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیه السلام نزد او حاضر شوند. پس، جبرئیل نزدیک او آید و به رسول خدا گوید: «ای رسول خدا، همانا این شخص بغض

****

۱-علم الیقین، ج ۲، ص ۸۵۴ و ۸۵۶ فروع کافی، ج ۳؛ ص ۱۳۱

{صفحه ۷۳}

شما اهل بیت را داشته، پس بغض داشته باش به او. و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می فرماید: ای جبرئیل، این بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیت رسول او، پس بغض داشته باش به او. پس جبرئیل گوید: ای ملک الموت، این شخص به خدا و رسول او و اهل بیتش بغض داشته، پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر به او. پس جبرئیل گوید: ای ملک الموت، این شخص به خدا و رسول او و اهل بیتش بغض داشته، پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر بر او. پس ملک الموت نزدیک شود به او و می گوید: ای بنده خدا، آیا آزادی خود را گرفتی؟ برائت و امان خود را گرفتی و به نگهبان بزرگ در زندگانی دنیا تمسّک جستی؟ می گوید: نه. پس ملک الموت به او می گوید: بشارت باد تو را ای دشمن خدا به غضب خداوند و عذاب و آتش او. اما آنچه را که آرزو داشتی، از دستت رفت؛ و آنچه را که از آن می ترسیدی، بر تو فرود آمد. پس از آن، جانش را با سختی بسیار بیرون آورد؛ و به روح او سیصد شیطان راکه آب دهن به روی وی افکنند بگمارد که اذیّت شود از بوی آن. و وقتی او را در قبر

نهند، باز شود به رویش دری از درهای آتش؛که بر او از آن باد شعله ور آتشین می بارد»

تأثیر اعمال و صفات در لحظه مرگ

شیخ بهائی رحمهٔ الله در «کشکول» ذکر نموده که زمان مُردن شخصی که صاحب ناز و نعمت بود فرا رسید، در حال احتضار به او کلمه شهادتین را تلقین می کردند، او در عوض، این شعر را می خواند:

یا ربّ قائلهٔ و قد تعبت***أین الطّریق الی حمّام منجاب (۱)

و سبب خواندن این شعر به جای شهادتین آن بود که روزی زن

****

۱-کجا رفت زنی که از راه رفتن خسته شده بود ومی پرسید راه حمام منجاب کجاست؟

{صفحه ۷۴}

عفیفه (پاکدامن) زیبایی از منزل خود بیرون آمد که برود به حمّام معروف منجاب، راه حمّام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد، مردی را بر در منزلی دید از او پرسید که حمام منجاب کجا است؟ او اشاره کرد به منزل خود و گفت: حمّام همینجاست. آن زن به تصور حمّام وارد خانه آن مرد شد. مرد فورا در را بست و خواست که با او زن زنا کند. آن زن بیچاره فهمید که گرفتار شده و چاره ای ندارد جز آنکه با تدبیر، خود را از دست او نجات دهد. ناچار کمال رغبت و سرور خود را به این کار اظهار کرد و گفت من چون بدنم کثیف و بدبو بود می خواستم به خاطر آن حمام بروم، خوب است که یک مقدار عطر و بوی خوش برایم بگیری تا من خود را برای تو خوشبو کنم، و قدری هم غذا حاضر کنی که با هم بخوریم، و زود بیائی که من مشتاق تو هستم.

آن مرد چون رغبت زیاد آن زن را به خود دید، مطمئن شد و او را در خانه تنها گذاشت و برای گرفتن عطر و خرید غذا از خانه بیرون رفت. چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت. زن از خانه فرارکرد و خود را از دست او نجات داد. چون مرد برگشت زن را ندید و جز حسرت چیزی عاید او نشد؛ اینک که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصّه آن روز را به شعر، بجای شهادتین می خواند!(۱) ای برادر! در این حکایت به دقت فکر کن، ببین اراده یک گناه از این

****

۱-کشکول شیخ بهائی.

{صفحه ۷۵}

مرد چگونه او را از اقرار به شهادت، وقت مردن منع کرد، با آنکه از او گناهی صادر نشده بود جز آنکه آن زن را داخل خانه خود نمود، و قصد زنا کرد، بدون آنکه عمل زنا را انجام دهد. و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدان که شیخ کلینی رحمهٔ الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: «هر کس از یک قیراط زکات منع کند و ندهد. وقت مردن (مسلمان نمرده) خواه به مذهب یهود بمیرد یا نصاری.» (۱)

«قیراط» بیست و یک دنیار است، و قریب به همین مضمون وارد شده در مورد کسی که مّستطیع باشد و حجّ نرود تا وفات کند.(۲)

همچنین نقل شده که: بستگان محتضری از عارفی که نزد او بود، خواستند که او را تلقین کند. آن عارف این رباعی را به او تلقین کرد:

گر من گّنه جمله جهان کردستم***لطف تو امید است که گیرد دستم

گوئی که به وقت عجز دستت گیرم***عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم

حکایت مرگ شاگرد فضیل بن عیاض

نقل شده است که فُضیل بن عیاض که یکی از مردان طریقت است شاگردی داشت که داناترین شاگردان او محسوب می شد؛ روزی

****

۱-کافی ج ۳، ص ۵۰۵.

۲-کافی ج ۴، ص ۲۶۸.

{صفحه ۷۶}

مریض شد و زمان اختصار او فرا رسید. فُضیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرده به خواند سوره «یس». آن شاگرد محتضر گفت: این سوره را مخوان ای استاد؛ فضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لا اله الاّ الله»، گفت: نمی گویم چون من بیزارم از آن، و با همین حال مُرد فضیل از مشاهده این حال بسیار ناراحت شد و به منزل خود رفت و بیرون نیامد؛ تا اینکه او را در خواب دید که او را به سوی جهنم می کشند. از او پرسید که تو داناترین شاگردان من بودی، چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟

گفت: به خاطر سه چیز که در من بود:

«اول نمّامی و سخن چینی کردن؛ دوم حسد بردن؛ سوم آنکه من بیماریی داشتم وبه طبیبی مراجعه کرده بودم و او به من گفته بود که هر سال یک قدح شراب بخور، اگر نخوری این بیماری در تو باقی خواهد ماند. من نیز بر حسب سخن آن طبیب شراب می خوردم. به این سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و به آن حال مُردم» (۱).

شیخ کلینی رحمهٔ الله از ابو بصیر روایت کرده که گفت: «امّ خالد معبدیّه بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و من در خدمت آن حضرت بودم، آن زن عرض کرد: فدای شما شوم، قرقره و صداها در شکم من به وجود می آید و مرا می آزارد و طبیب های عراق مرا به آشامیدن نبیذ (که یک قسم از شراب است) با قاروت توصیه کرده اند، و من از خوردن آن پرهیز کرده ام چون می دانستم

****

۱-و نیز روایاتی نزدیک به این مضمون وجود دارد که معصوم علیه السلام می فرماید خداوند شفا را در حرام قرار نداده است.

{صفحه ۷۷}

که شما از آن بدتان می آید، دوست داشتم که در مورد آن از خود شما سوال کنم؛ حضرت علیه السلام فرمودند: چه چیزی مانع شد تا آن نخوری؟ عرض کرد: من در دین خود قلّاده طاعت و فرمانبری از شما را به گردن افکنده ام، تا روز قیامت بگویم: جعفر بی محمّد علیه السلام مرا امر کرد و مرا نهی کرد. حضرت رو کردند به ابوبصیر و فرمودند: ای ابا محمّد آیا گوش کردی به حرف این زن و سوال او؟ سپس به زن فرمودند: نه، به خدا اجازه نمی دهم تو را در خوردن حتی یک قطره از آن، زیرا از خوردن آن پشیمان خواهی شد، تا آن وقتی که جانت به اینجا برسد (و اشاره کردند به گلوی مبارکش) و این کلامشان را سه بار تکرار کردند سپس فرمودند: آیا فهمیدی؟» (۱)

کلام حضرت أمیرالمومنین علیه السلام درباره حال محتضر

حضرت مولی الموحّدین أمیر المومنین علی علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرمایند:

«...و لا ـ يزدجر من الله بزاجر، و لايتّعظ منه بواعظ، و هو يرى المأخوذين على الغرّة حيث لا اقالة و لا رجعة كيف نزل بهم ما كانوا يجهلون، و جآءهم من فراق الدّنيا ما كانوا يأمنون، و قدموا من الاخرة على ما كانوا يوعدون؛ فغير موصوف ما نزل بهم...»(۲)
أميرالمومنين عليه السلام در ابتداى اين خطبه (كه در بالا ذكر نشده) درباره توحيد خداوند عزّ و جلّ و سپس درباره خلقت ملائكه و پس از آن درباره تمرّد مردم از دعوت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و ميل آن ها به دنياى

****

۱-وسائل الشيعه، ج ۱۷

۲-نهج البلاغه خطبه ۱۰۷؛ و از طبع محمّد عبده مصر، ج ۱، ص ۲۱۲و۲۱۳

{صفحه ۷۸}

بى ارزش مطالبى بيان مى فرمايند، و پس از آن مى فرمايند:
«وَ مَن عَشق شيَّ أعشى بَصَره و أَمرَضَ قَلبَه، فَهُوَ يَنظُرُ بِعَينٍ غَير صَحيحَةٍ».
كسى كه عاشق چيزى شود، آن معشوق او را كور مى كند و دل او را مريض مى گرداند، بنابراين او با چشم ناسالمى (ناعادلانه) نگاه مى كند.
تا مى رسد به آنكه درباره اين شخص كور دل و مريض القلب مطالبى را مى فرمايند كه ما عين آن عبارات شريفه را در بالا نقل كرديم كه ترجمه اش اينست:
«و به خاطر خدا منع منع كننده اى را نپذيرفته و از كارهائى كه مى كند دست بر نمى دارد، و براى رضاى خدا اندرز اندرز دهنده اى را نمى پذيرد؛ در حالى كه مى بينيد افرادى را كه به واسطه فريب دنيا غافلگير و بازداشت شدند؛ چنان بازداشتى كه نه مى توانند كارهاى خود را فسخ نموده و به هم زنند، و نه مى توانند بازگشت نموده و مراجعت نمايند. چگونه در آستان زندگى آنان امرى فرود آمد كه آمدن آن را باور نداشتند و به تمام معنى جاهل بودند (يعنى علامت هاى مرگ و نشانه جان سپردن)، و فرا گرفت آنان را از فراق و وداع دنيا آنچه كه از آن در ايمنى و امان بودند، و وارد شدند بر آخرت با ملاحظه و مشاهده آن با وعده هائى كه داده شده بودند. پس آنچه وارد شد بر آن ها از شدائد و سختى هاى مرگ و عذاب هاى بعد از مرگ در وصف نمى گُنجد....
دو چيز ناگهان با هم در آن ها پديدار گشت، يكى سكرات و بيهوشى مرگ و ديگرى پشيمانى و حسرت از دست دادن فرصت و موقعيّت تهيّه زاد

{صفحه ۷۹}

و توشه سفر آخرت. و اين سكرات به اندازه اى شديد بود كه از ورود آن، اعضاء وجوارحشان سست شده و رنگ هاى سيما و بدن آن ها تغيير كرد. سپس مرگ لحظه به لحظه شروع كرد به زياد شدن و پيكر آن ها را فرا گرفتن، پس بين او و گفتارش جدائى و بريدگى پيدا شد (يعنى زبان از كار افتاد ولى هنوز چشم و گوش از كار نيفتاده)؛ و تحقيقا كه او در ميان اهل خود مى باشد و باد ديدگانش مى بيند و با گوش هايش مى شنود، عقلش نيز تمام و صحيح است و ادراكاتش بجا و به موقع است.
در اين حال در عالمى از فكر فرو مى رود كه در چه چيزهائى عمر گرامى خود را به باد داده، و به چه چيزهائى روزگار پر بهاى خود را به پايان رسانيده است. و بخاطر مى آورد اموال خود را كه چگونه انباشته، و در راه بدست آوردن آن دقّت و تأمل نكرده و سرسرى پنداشته، و آن ها را چه از راه هايى كه حلال بودن آن روشن بوده و چه آن هايى كه شبهه ناک بوده، از هر جا به دستش رسيده گرد آورده است.
آرى، آثار و عواقب جمع اين اموال براى جان او، لازم و غير قابل جدا شدن گرديده؛ و در آستانه جدايى و فراق اين اموال است. به

خوبی درک می کند که این اموال را می گذارد تا برای دیگران باشد و بعد از مرگ او از آن استفاده کنند؛ و به وسیله آن در نعمت فرو روند و بهره ها گیرند، و بنابراین لذت بی دردسر آن اموال برای آنان است و بار گران و وزر و وبال آن بر عهده او، و چنان در زنجیره های گِروِی آن اموال بسته شده است که خلاصی از آن محال به نظر می رسد.

در این حال به خاطر چیزهائی که به هنگام مرگ برایش به خوبی پدیدار

{صفحه ۸۰}

شده است، در برابر عمر از دست داده به شدّت انگشت ندامت به دندان می گزد و نسبت به آنچه در ایّام عمرش بدان رغبت داشت سخت بی اعتنا می گردد.

او تمنّی می کند که ای کاش آن کسی که در وقت جمع آوری اموال به می غبطه برده و حسد می ورزید، صاحب آن اموال شده بود نه من.

مرگ نیز کم کم پیش تر می آید و در تصرّف در بدن او قدمی فراتر می نهد تا جائی که بر گوش او هم غلبه می کند و گوشش به پیروی از زبانش که قدرت خود را از دست داده و از گفتار افتاده بود، از قدرت می افتد و شنوائی خود را از دست می دهد. و در این حال در میان اهل خود که اطراف او گرد آمده اند، نه به زبان می تواند سخنی بگوید و نه با گوش سخنی بشنود؛ ولی با چشمش که هنوز از کار نیفتاده است دائماً در چهره اطرافیان خود نگاه می کند و پیوسته دیدگان خود را به این طرف و آن طرف می گرداند؛ و آنچه را که آن ها می گویند، حرکت زبان های آن ها را با چشم می بیند ولی صدای آن ها را با گوش نمی شنود.

و مرگ پیوسته قدم جلوتر می گذارد و به او نزدیکتر می شود تا آنکه چشم او نیز بدنبال گوشش بسته می شود، و جانش از کالبدش بیرون می رود، و بصورت مرداری در بین اهل خود در می آید.

به طوری که تمام اهل و نزدیکان او از او به وحشت افتند و از کنار او دور می شوند؛ و آن مرده بیچاره نیز نمی تواند با گریه خود به گریه آنان کمک دهد، و سخن یکی از آنان را که در سوگ او به ناله و فغان سخنانی را به او خطاب می نماید پاسخ گوید.

{صفحه ۸۱}

سپس جنازه او را بر می دارند و به سوی گوری که برای او می کنند برده، و او را در میان زمین به عملش می سپارند. و از او دور می شوند و از زیارت و دیدار او جدا می شوند.

تا زمانی که مدّت معیّن عمر دنیا که در کتاب قضای الهی نوشته شده سر آید، و امر خدا به مقدّرات خود برسد، و آخرین از مخلوقات به اوّلین آن ها بپیوندند، و امر خدا و فرمان او طبق اراده ومشیّت او برای تجدید آفرینش در قیامت برسد؛ در این حال آسمان ها را به حرکت درآورد و آنرا بشکافد...» ما خطبه را تا اینجا که در مورد احوال شخص محتضر در حال سکرات مرگ بود آوردیم؛ أمیرالمومنین علیه السلام پس از این سخنانی راجع به کیفیّت قیامت و پدید آمدن آن دارند که ما از نقل آن صرف نظر کردیم.

از اینجاست که آن حضرت پیوسته در خطبه های خود بیدار باش می دهند و امّت را به این مواقع خطیر متوجّه می نمایند.

(به نظر این حقیر همین یک خطبه برای کسی که به دنبال موعظه و نصیحت است کافی است تا در زندگی و اعمالش تجدید نظر و توبه کرده و خود را برای آخرت آماده نماید.)

{صفحه ۸۲}

فصل چهارم: سکرات مرگ

اشاره

(وَ جاءَت سَکرةُ المَوت بِالحَقّ ذلِکَ ما کُنت مِنهُ تَحید)

«به حق زمان سختی های مرگ (که از شدت آن ها محتضر مانند فرد مست می شود) فرا رسید، آری این همان (مرگی) بود که از آن دوری می جستید.» (۱)

سکرات به معنی چیزهای مست کننده می باشد اما چرا درباره لحظه مردن انسان، انتخاب شده؟ جواب این است که حال انسان در لحظات آخر زندگی و هنگام جان دادن بر اثر شدت سختی ها چنان است که گویا مست و بی عقل شده است؛ به این دلیل از این واژه در قرآن کریم استفاده شده است؛ چنانکه درباره کیفیت احتضار گفته اند: «شدائد و

****

۱-سوره

{صفحه ۸۳}

سختی ها از طرف به محتضر (کسی که در حال مرگ است) رو می آورد؛ از طرفی، شدّت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام ها، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آن ها با او و غم یتیمی و بی کس شدن بچه های خود، از طرف دیگر، غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آن ها کرده و به سعی زیاد، آن ها را تحصیل نموده، چه بسا شده که بسیاری از آن ها مال مردم بوده و به ظلم غصب آن ها را نپرداخته، و هم اکنون متوجه خرابی های کار خود شده که کار از کار گذشته، و راه جبران آن ها بسته شده؛ و از طرفی، هول ورود به دنیایی که غیر از این دنیا است و چشمش می بیند چیزهایی را که پیش از این نمی دید».

(فَکَشفنا عَنکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدید)(۱)

«آنگاه پرده را از جلو چشمانت می گشائیم و دیده ات چون تیغ (تیزبین و آگاه) خواهد شد.»

می بیند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت طهارت علیهم السّلام و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر شده اند، تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند، و از طرف دیگر ابلیس و اعوان و یاران او برای آنکه او را به شک اندازند جمع شده اند و می خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی ایمان از دنیا برود، و از

****

۱-سوره ق، آیه ۲۲.

{صفحه ۸۴}

طرفی هول آمدن ملک الموت، که به چه شکلی خواهد بود، و چگونه جان او را قبض خواهد نمود و .... حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام درباره این لحظه فرمودند:

«فَاجتَمَعَت عَلیهِ سَکراتُ المَوتِ فَغَیر مَوصوفٍ ما نُزِلَ بِه.»(۱)

«پس سکرات مرگ بر او وارد می شود (و شدّت آن سکرات به اندازه ای است) که قابل توصیف نیست.»

و این است معنی «سکرات مرگ».

(کَلّا اذا بَلَغَتِ الّتراقی* وَ قیلَ مَن راقٍ وَ ظَنّ اَنّهُ الفِراق* وَ التَفّتِ السّاقُ بِالسّاق). (۲)

«هنگامی که جان ها به ترقوه (گلو) رسید و (از طرف حاضران نزد محتضر) گفته شد کیست که او را نجات دهد؟ و (محتضر با مشاهده اوضاع و احوال) می داند (که دیگر نسبت به دنیا) فراق و جدایی حاصل شده است و (در این حال) ساق های پا (از شدت سختی جان دادن) به هم پیچیده است».

این آیه شریفه به دنیا طلبانی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند، هشدار می دهد که چنین چیزی ادامه پیدا نمی کند و به زودی

مرگ گریبان شما را خواهد گرفت و به سوی خدا سوق داده می شوید. در این آیه شریفه عبارت (التفت الساق بالساق) از شدت سختی های فراوانی حکایت می کند که یکی پس از دیگری در هنگام مرگ بر

****

۱-نهج البلاغه بخشی از خطبه ۱۰۹.

۲-سوره قیامت، آیه ۷۵

{صفحه ۸۵}

محتضر وارد می شوید.

از دیگر تعابیری که حاکی از حالات سخت برخی افراد به هنگام مرگ است، تعبیر «غمرات» می باشد قرآن کریم در مورد سختی جان دادن ظالمان می فرماید:

(وَ لَو تَرَی اذ الظّالمون فی غمرات الموت و الملائکهٔ باسطوا أیدیهم أخرجوا أنفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحقّ و کنتم عن آیاته تستکبرون) (۱)

«کاش می دیدی هنگامی که ستمگران در سختی های مرگ قرار می گیرند؛ در حالی که فرشتگان برای قبض روح آن ها دست به کار شده اند(و به آنان گفته می شود) امروز با عذاب خوار و ذلیل کننده ای مجازات می شوید تا کیفر سخنان ناحق شما نسبت به خدا و همچنین استکبارتان در برابر آیات الهی باشد.»

واژه «غمرات» در این آیه شریفه، به معنای سختی های مرگ است که انسان را تحت پوشش خود قرار می دهد.

شیخ کلینی رحمهٔ الله روایت کرده از امام صادق علیه السلام که: «روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام دچار چشم درد شدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به عیادت آن حضرت تشریف بردند و دیدند ایشان را که از شدت درد فریاد می زنند؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این فریاد از جزع و بی تابی است یا از شدت درد؟»

****

۱-سوره انعام، آیه ۹۳

{صفحه ۸۶}

-یا رسول الله، من هنوز دردی نکشیده ام که سخت تر از این درد باشد.

-یا علی، چون ملک الموت نازل شود به جهت قبض روح کافر، با خود سیخی از آتش بیاورد و روح او را با آن سیخ بیرون کشد، در آن حال آن کافر فریادی می زند جهنم!»

وقتی حضرت امیرالمومنین علیه السلام این کلام را از رسول خدا شنیدند برخاستند، نشسته و فرمودند:

-یا رسول الله، حدیث را دوباره برایم بخوان، زیرا باعث شد که درد خودم را فراموش کنم...، آیا از امت شما کسی به این نحو قبض روح می شود؟

-بلی! حاکمی که ظلم کند و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد و کسی که شهادت دروغ دهد.»

حضرت امیرالمومنین امام علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه درباره سکرات و سختی های انسان به هنگام قبض روح می فرمایند:

«اجتمعت علیه سکرهٔ الموت و حسرهٔ الفوت ففترت لها أطرافهم و تغیرت لها ألوانهم ثمّ ازداد الموت فیهم و لوجا فحیل بین أحدهم و بین منطقه و إنّ ه لبین أهله ینظر ببصره و یسمع بأذنه علی صحّهٔ من عقله و بقاء من لبه یفکر فیم أفنی عمره و فیم ذهب دهره و یتذکر أموالا جمعها أغمض فی مطالبها و أخذها من مصرحاتها و مشتباتها قد لزمته نبعات جمعها»(۲)

«سکرات مرگ و حسرت از دست دادن فرصت ها بر آنان (دنیا طلبان) هجوم آورد پس بدن هایشان سست گشت و رنگشان تغییر

کرد؛ سپس

****

۱-یعنی فریادی بسیار دردناک و بلند.

۲-نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

{صفحه ۸۷}

مرگ آرام آرام در آن ها نفوذ کرده همه وجودشان راگرفت؛ پس بین هر یک از آن ها با کلامش حایل گشته و فاصله انداخت (و او را از تکلم بازداشت) و او در بین خانواده خود با دیدگانش می بیند و با گوشش می شنود؛ در حالی که عقلش نیز سالم است و به خوبی تعقل می کند، فکر می کند که عمرش را در کجا تباه کرده و روزگارش را چگونه از بین برده است اموالی را که جمع کرده به خاطر می آورد ثروت هایی که در جمع کردن آن ها چشم بر هم گذاشته از طرق مختلف، حلال، حرام و شبه ناک جمع کرده است و هم اکنون تبعات آن را باید متحمل شود...»

البته برای مومنینی که پاداش آن ها از همین دنیا شروع می شود بر عکس است یعنی سکرات آن ها و مستی هنگام مرگ آن ها از شدّت خوشی و نعمت هاست.

برخی روایات هم گویای این مطلب هستند که انسان به هنگام جان دادن با مال و فرزندان و عمل خود سخن می گوید و از آن ها می پرسد که تا کجا کمک کار و همراه او می باشند. این نکته از شدت حال محتضر در آن لحظه حساس حکایت می کند.

سوید بی غفله در روایتی از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل می کند: «در آخرین روز ایام دنیا و اوّلین روز از ایام آخرت مال و فرزند و عمل آدمی برای او به صورت انسانی تبدیل می شوند؛ پس او به مالش می گوید: به خدا قسم من به تو حریص و بخیل بودم (و کاملا از تو مراقبت می کردم) هم اکنون عازم مسافرتی بس طولانی هستم؛ آیا مرا یاری می کنی؟ مال جواب

{صفحه ۸۸}

می دهد: تو فقط کفن خود را از من می توانی برداری، پس بردار؛ سپس رو به فرزندانش کرده می گوید: به خدا قسم شما را همیشه دوست می داشتم و حامی و مدافعتان بودم. هم اکنون چه چیزی از من نزد شماست؟ (برای من چه می کنید؟) آن ها پاسخ می دهند: ما تو را به قبرت سپرده و پنهانت می کنیم؛ آن گاه به عملش توجه کرده، می گوید: به خدا قسم من رغبتی به تو نداشتم و همانا تو برمن سنگین بودی، پس چه چیزی نزد توست (که به وسیله آن مرا یاری نموده، نجاتم دهی؟) عمل در پاسخ گوید: من هم در قبر و هم روز نشر، همنشین تو خواهم بود تا هنگامی که من و تو (باهم) بر پروردگارت عرضه شویم؛ سپس حضرت فرمودند: اگر این شخص ولیّ خدا باشد، خوشبوترین و زیباروترین شخص که دارای لباس های فاخری است، نزد او خواهد آمد و به وی می گوید: تو را به روح و ریحان و بهشت نعمت ها بشارت باد، و خیر مقدم به او گوید: (محتضر) از او سوال می کند: تو کیستی؟ پاسخ می دهد: من عمل صالح توأم که از دنیا به بهشت کوچ خواهم کرد».

تاثیر وابستگی به دنیا در سهولت و سختی مرگ

وقتی حضرت عزرائیل علیه السلام برای قبض روح بنده مومن می آید و او را به علّت انس و علاقه به فرزندان و بستگان و خویشان، در حرکت به آن عالم سنگین می بیند و مومن در پذیرش مرگ، قدری شکّ و تأمّل دارد، آن ملک مقرّب به نزد پروردگار بر می گردد و علّت تأنّی مرد مومن را عرض می کند؛ خطاب می رسد: بر کف دستت بنویس «بسم الله الرّحمن الرّحیم» و نشانش بده.

{صفحه ۸۹}

عزرائیل بر کف دست راست خود می نویسد، «بسم الله الرّحمن الرّحیم» و آن را به مومن نشان می دهد که ناگاه مومن خود را در

عالم دیگر در بحبوحات بهشت می بیند، و کیفیت حرکت و مرگ خود را ادراک نمی کند این حال مومن است.
امّا پناه به خدا از سکرات مرگ و سختی جان کندن کافر؛ یک عمر در جهت خلاف با علم حیات گام برداشته و برای زینت های دنیا عمر خود را تباه کرده، برای جاه و مقام، ساعات و دقائق عمر خود را هدر داده است و پروردگار رحیم و رووف را فراموش نموده؛ و هم اکنون که لحظه جان دادن اوست. هر یک از این تعلّقات مانند زنجیری آهنین دل او را به خود بسته اند و او را به سوی خود می کشند؛ هزاران تعلّق با هزاران زنجیر، که نمی گذارند به آسانی کوچ کند.
اگر تمام ذرّات و سلّول های پیکرش را ریش ریش کنند باز حاضر نمی شود به اختیار برود، اینجاست که خطاب (خُذوهُ فَغُلّوهُ ثُمّ الجّحیمَ صَلّوه) او را در می یابد و وحشت زده او را به عالم تاریک وغربت می برند.

اختلاف قبض ارواح بر حسب اختلاف ایمان و عمل

افراد مومن دارای درجات مختلفند؛ آن هایی که ایمانشان ضعیف است، ملائکه ای که آن ها را قبض روح می نمایند از فرشتگان ضعیف هستند که فقط در هنگام قبض روح می توانند بر آن مومن غلبه کنند و روح او را قبض کنند و ببرند؛ و افرادی که ایمانشان قوی تر است،
{صفحه ۹۰}
دیگر آن ملائکه ضعیف قدرت قبض روح آن ها را نداشته و ملائکه قوی تر لازم است تا بتواند بر ارواح آنان غلبه کرده و آن ها را بربایند. همچنین بر هر دسته از مومنین، هر چه ایمانشان قوی تر گردد و روحشان عالی تر شود، ملائکه قوی تری بر آن ها غلبه و حکومت می کنند، تا ایمان مومن به سر حدّی برسد که دیگر ملائکه ای که برای قبض روح مردم عادی گمارده شده اند، قدرت بر قبض روح او را نداشته باشند؛ در اینجا خود حضرت عزرائیل علیه السلام که از فرشتگان مقّرب است قبض روح می کند و بدون واسطه آن فرشتگان متصدّی ربودن ارواح آن ها می گردد.
حال باید دید چرا قبض روحی که برای افراد صورت می گیرد مختلف است؟ چرا قبض روح مردم مومن با مردم کافر، مردم شایسته و نیکوکار با مردم زشت کردار تفاوت دارد؟
چرا ملک قبض روح کننده برای مومن به صورت زیبا و برای کافر به صورت زشت در می آید؟ چرا برای قبض روح مردم پاکدل به یک صورت؛ پیامبران به صورت بسیار عالی و خلاصه برای انواع و اصناف مردم به صورت های مختلف ظاهر می شود؟
ملک الموت و اعوان او از فرشتگان دیگر ماهیّت های مختلفی ندارند تا هر وقت بخواهند در قالب یک ماهیّت بوجود آید؛ بلکه چون از موجودات ملکوتی و مجرّد هستند، عیناً مانند آئینه صاف و روشن هستند یعنی در مقابل روح هر شخص محتضری واقع شوند عکس
{صفحه ۹۱}
کمالات یا زشتی های او در آن ها پیدا می شود، و لذا شخصی که در حال جان دادن است، صورت ملکوتی و صفات و اخلاق خود را چه نیکو باشد و چه ناپسند، در صورت و جمال آن ها مشاهده می کند؛ و در واقع حسن و جمال، یا قُبح و زشتی نفس ناطقه خود را در آن ها می بیند.
مومنین در صفات و کمالات مختلف هستند؛ در بعضی حال عبادت غالب است، در بعضی جود و سخاوت، در بعضی علم و معرفت، در بعضی ایثار و شجاعت، در بعضی عطوفت و مودّت، و در بعضی صلابت و حمیّت؛ لذا جمال ملکوتی ملک قبض روح آنان مختلف و به اشکال زیبای متفاوت است، و در برخی که محبّت خدا شدت دارد صورت ملکوتی آن ملک بسیار جذّاب و دلرباست.

از همین نقطه نظر، تشکّل و تصوّر ملائکهٔ قبض ارواح برای آن ها متفاوت، و در عین آنکه همه زیبا هستند، از نظر کیفیّت و چگونگی زیبایی، برای هر مومن به أشکال و صورت های مختلفی ظاهر می شوند. و طبق همین قاعده افراد خبیث از کافران و منافقان، در صفات و ملکات متفاوتند؛ در بعضی حال انکار و جحود غالب است، در بعضی عناد و ستیز گی، در بعضی بخل، در بعضی سنگدلی و خشونت، در بعضی تکبر، و در بعضی فرعونیّت و استبداد؛ لذا نفس ملکوتی آنان نیز متفاوت و به أشکال زشت و نا زیبای متفاوت است؛ و در بعضی که عناد و استکبار با خدا در آن ها شدید است صورت ملکوتی بسیار

زشت و وحشتناک و دلخراش است.

البتّه این صورت ملکوتی در انسان هست، در همین دنیا هم در باطن انسان هست و بواسطه اعمال نیکو یا اعمال زشت، بواسطه ایمان یا کفر تغییر پیدا می کند و ممکن است از صورتی بصورت دیگر تبدیل شود.

ولی آنچه تغییر و تبدیل پیدا می کند در همین دنیاست که خانه عمل است نه خانه حساب. در لحظه مردن دیگر تغیر نیست، و نتیجه و خلاصه این تغییر و تبدیل ها در زندگی و حیات، همان صورت ملکوتی انسان در لحظه مرگ است.

ملّای رومی در «مثنوی» خود این حقیقت را بیان کرده است:

مرگ هر یک ای پسر، همرنگ اوست***آینه صافی یقین همرنگ روست

پیش ترک آئینه را خوش رنگی است***پیش رنگی آینه هم زنگی است

ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار***ز خود ترسانی ای جان، هوشدار

زشت روی تست نی رخسار مرگ***جان تو همچون درخت و مرگ، برگ

از تو رستست ار نکویست ار بد است***ناخوش و خوش هم ضمیراز خود است(۱)

****

۱مثنوی «طبع میرخانی، ج ۳، ص ۲۸۸و۲۸۹

خداوند متعال در سوره واقعه مردم را از نظر ایمان به سه دسته تقسیم می فرماید: ۱-مقرّبین، ۲-اصحاب یمین و ۳-اصحاب شمال

اوّلین دسته مقرّبین هستند که از دنیا و آخرت عبور کرده(۱) و به مقام قُرب پروردگار خود رسیده و در حرم امن و امان الهی آرمیده اند. جای آن ها در بهشت نعیم است و غذای آنان روح و ریحان. نسیم های جان پرور از ناحیه حرم الهی بر آنان می وزد، و بوی عطر و ریحان حرم انس و لقای حضرت معبود، مشام آن ها را عطر آگین و در پرتوهای لطف الهی سرمست می دارد.

دوّم، أصحاب یمین هستند که مانند مقرّبین نتوانسته اند به آن درجه بالا از مدارج و معارج قرب فائز گردند ولی مردم صالح العمل و خوش کرداری بوده اند که عالم غرور نتوانسته است آن ها را در کام ضلالت و گمراهی فرو برد. و به نام اصحاب یمین یعنی اصحاب ناحیه راست که کنایه از سعادت و نجات است نامیده شده اند.

آن ها عمر خود را در دنیا به صدق و امانت گذرانیده و دل های خود را به زنگار شرک، آلوده نکرده اند. و طبق ادراکات عقلی و فطری و شرعی خود رفتار کرده، با صفا و محبّت خدا عالم غرور را ترک گفته اند؛ پس آن ها وارد در اسم سلام پروردگار خود شده اند.

سوّم، اصحاب شمال هستند که در سوره واقعه از آن ها تعبیر به

****

۱-اعمالی که مقربین در دنیا انجام می دهند نه به خاطر ترس از جهنم و نه به خاطر رسیدن به نعمت های بهشتی است بلکه فقط به

خـاطر رضـای پروردگار می باشـد؛ بنابراین خداونـد هم قرب و نزدیکی خودش را اجر و مزد آنها در دنیا و آخرت قرار می دهـد و هیچ کس به جز آنها نمی تواند طعم این قرب و رضای پروردگار را، حتی در وصف و خیال تصور کند.- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تفسیر سوره واقعه

{صفحه ۹۴}

مکـذّبین (دروغگویان) و ضالّین (گمراهان) شـده است. آن ها افرادی هسـتند که مست عالم غرور شده و عمر خود را به اسـتکبار و خودستانی گذرانیده و از معنویّات و حقائق به کنار افتاده، اوقات خود را به تکذیب انبیاء و اولیای خدا علیه السلام و تکذیب مبدأ و معاد و سرسری پنداشتن جهان هستی گذرانده اند.

با توجه به این تقسـیم بندی ایمانی مردم در قرآن کریم،«ملک الموت» برای خوبان و صالحان به بهترین شـکل ها و برای مشرکان و کسانی که در عمرشان عمل خیری انجام نـداده اند، به بدترین شـکل ظاهر می شود. برای کسانی که عمل نیک و شایسـته انجام می دهند، حضـرت عزرائیل علیه السـلام مانند طبیبی می شود که جسم مریض مومن را شـفا میدهد. و به آن درجه و مکانی که خداوند در قرآن به آن بشارت داده هدایت میکند. طبق احادیث و روایات معصومین علیه السـلام شـکل ملک الموت نسـبت به محتضر فرق می کنـد. لـذا دیـده می شود که بعضـی از افراد در حال جان کنـدن، داد و فریاد می کنند، زن و بچه هایش را صدا می زنند، مرتب دست و پا را به شـدّت تکان می دهنـد و چنگ می اندازند، تا خلاصـی یابند. ولی افسوس! که راه فراری نیست. و بعضـی ها نیز در بهترین وجه و در آرامش، به اطرافیان خود وصیت می کنند و بعد جان به جان آفرین تسلیم می کنند.

حضـرت ابراهیم علیه السـلام از حضـرت عزرائیل علیه السلام تقاضا کرد که شکل و هیبتش را هنگام قبض روح کافر ببیند. عزرائیل عرض کرد: طاقت

{صفحه ۹۵}

نداری! فرمود: میل دارم ببینم. عزرائیل خودش را به آن هیبت نشان داد. و ابراهیم علیه السـلام دید مردی است سـیاه که موهای بدن اش ایسـتاده، بدبو، با لباسـی سـیاه و از دهان و بینی اش شـراره آتش و دود خارج می شود و... حضرت ابراهیم علیه السلام از شدت ترس غش کردند. پس از به حال آمدن فرمودند: اگر کافر به جز دیدن تو هیچ عذابی نداشته باشد، برای او بس است(۱)

حضرت عزرائیل علیه السلام طبیب حاذق

ظـاهراً از جنـاب علاّمه حلّی رحمـهٔ الله است که نوشت: «عصـری به قبرسـتان شـهر حلّه برای فاتحه اهل قبور رفتم، اسم نا آشـنایی بر قـبری مشاهـده کردم. معلوم بود که اهـل حلّه نیست، چون اسم آن غیر عربی بود و اهـل علم. آرزو می کردم او را می شـناختم. دعا کردم خدایا! صاحب این قبر را به من بشناسان.

شب در عالم رویا سیّد جلیل القدری را دیدم، که منوّر است و با نشاط گفت: من صاحب همان قبرم که برایم فاتحه خواندی از شما متشـکرم. علاّمه پرسـید شـما کیستیـد؟ گفت: من ایرانی هسـتم و برای تحصـیل علوم دینی به حلّه آمـدم. پس از مـدّتی که در فلان مدرسه بودم مریض شدم، بعد طوری شد که از شدت مریضـی دیگر از حجره هم نتوانستم بیرون بیایم. حالم خیلی بد شده بود و در آن حال درد بـدن مرا می آزرد. ناگهان بوی خوشـی به مشامم رسـید، صورت زیبا و دل ربایی دیدم که دلم آرام گرفت، احوالم را پرسید، گفتم: از سر تا پایم ناراحت است.

****

۱-بحار الانوار، ج ۳ باب ملک الموت

{صفحه ۹۶}

گفت: میل داری طبیب ماهری برای تو بیاورم که راحت شوی. گفتم: چه احسانی از این بهتر و محبّتی از این بالاتر؛ طولی نکشید یک نفر دیگر آمد، زیبا، معطّر، با مهر و محبّت، احوالم را پرسید و گفت کجایت درد می کند؟ گفتم: از نوک پا تا مغز سرم. دستش را روی پایم گذاشت و بالا می آورد، گفتم: تا این جا خوب شد. همین طور بالا می آورد و من می گفتم تا این جا خوب شدم. تا دستش را از سرم گذراند، دیدم خودم کناری هستم و بدنم کف اطاق افتاده است. در همین حال یکی از طلّاب مدرسه وارد شد و دست به بدن من گذاشت، و گفت: وای! سیّد مرد. دیدم بدنم را حرکت دادند، و بردند در غسّال خانه و بعد کفنم کردند، آن لحظه ای که می خواستند مرا وارد قبر کنند، صورت زیبای نخستین را دیدم، اوّل از ترس قبر وحشت کردم، ولی با آمدن آن صورت، دل خوش شدم. پرسید: می دانی من کیستم؟ گفتم: نه. گفت: من عمل صالح و خوب تو هستم. آن طبیب هم ملک الموت جناب حضرت عزرائیل علیه السلام بود که روحت را از جسمت جدا کرد، و رفت. امّا من همیشه با تو هستم.»

حضرت عزرائیل علیه السلام و نحوه گرفتن جان افراد

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «به ملک الموت گفته شد، چگونه روح ها را در یک لحظه می گیری در حالی که بعضی از آن ها در مغرب و بعضی دیگر در مشرق هستند؟

گفت: آن ها را می خوانم و جوابم می دهند و بعد گفت: همانا دنیا در دست من همانند سکه ای در دست شماهاست هر طور که می خواهم آن را

می چرخانم.»(۱)

روایت است که چون هنگام مرگ بنده، فرا برسد ملک الموت بر او ظاهر شود و به او می گوید که از عمر تو ساعتی بیش نمانده پس لحظه ای از آن زمان واپس نگذرد، در آن وقت برای بنده اندوه و حسرت و تأسفی عظیم پدیدار می شود و حتّی اگر تمام دنیا از آن او باشد و بدهد که در عوض ساعتی دیگر به عمرش بیفزاید تا در آن کوتاهی و تقصیر خود را جبران نماید، از او قبول نمی شود.

و نیز روایت است که چون پرده از جلوی چشم بنده بردارند و به مرگ خود یقین کند به ملک الموت گوید: مرا یک روز دیگر مهلت ده تا به درگاه پروردگارم عذر خواهم و توبه کنم، و برای خود توشه شایسته ای بردارم.

ملک الموت گوید: روزهای بسیاری برباد دادی دیگر روزی برای تو نمانده است.

گوید: یک ساعت مهلت بده.

گوید: ساعت ها را از دست دادی دیگر وقتی نداری، و در آن وقت در توبه بر او بسته می گردد و روحش به تلاطم می آید و نفس هایش به شماره می افتد، و جام انده و نومیدی از تدارک و تلافی فرو می برد و حسرت و ندامت بر عمر ضایع شده خود می خورد، و اصل ایمانش بر اثر صدمه این ترس ها و دهشت ها در آشفتگی و اضطراب می افتد،

****

۱-من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۴

و در این هنگام جانش در می رود. پس اگر حکم خداوند بر او به نیکی و سعادت رفته باشد روح او با توحید از دنیا بیرون می رود و این سرانجام نیک است، و اگر حکم به شقاوت وی شده باشد، روح او با شکّ و اضطراب از دنیا می رود و این است پایان و سرانجام بد.(۱)

کیفیت قبض روح کافر

این آیه شریفه درباره قبض روح کافر است که:

(وَ لَو تَری إذ فَزِعوا فَلافَوت وَ أخذوا مِن مّکانٍ قَریب) (۲)

«ای پیغمبر! کاش می دیدی آن وقتی که مردم ظالم و ستمگر را می خواهند قبض روح کنند ناله و فریاد آن ها بالا می رود که از چنگال مرگ فرار کنند، ولی ابداً گریزگاهی برای آنان نیست، و از مکان نزدیک ارواح آن ها را فرشتگان مرگ می ربایند.»

مراد از مکان نزدیک در این آیه کریمه همان باطن انسان است که فرشتگان از آنجا برای ربودن حقیقت و جان تصرّف می کنند.

این باطن به شخص محتضر به اندازه ای نزدیک است که از اعضای پیکر او بلکه از حواسّ او مانند حس بینایی و شنوایی ولامسه نزدیکتر است. و این موضوع شاید با اندکی توجه روشن شود.

فرض کنید شما که اینجا نشسته اید، افکاری دارید و نیّت هائی در دل خود می گذرانید؛ آیا رفیق پهلوی دست شما از آن ها خبر دارد؟ آیا

****

۱-علم اخلاق اسلامی، ج ۳، ص ۷۹

۲-آیه ۵۱ سوره سبأ

{صفحه ۹۹}

بدون ابراز و اظهار شما خودش می تواند از باطن شما با خبر شود؟ الان در ذهن خود فرض کنید که اینجا خانه کعبه است، و شما غسل کنید و مشغول طواف شوید و بعد ازهفت بار چرخیدن دور خانه خدا، نماز طواف را در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام بخوانید و سپس در کناری نشسته و خانه را تماشا کنید چون نظر به خانه خدا ثواب دارد. بعد از اینکه این کارها را در ذهن خود انجام دادید بدون آنکه دست و پای شما حرکتی کند و بدون آنکه حتّی بدن شما مختصر تکانی بخورد حتّی بدون آنکه مختصر کمکی از نیروی چشم و گوش خود در دیدن این مناظر و شنیدن صدای ازدحام و غوغای مردم در اطراف کعبه گرفته باشید، از رفیق پهلوی خود بپرسید: آقا من چه کردم؟ در پاسخ می گوید: هیچ نکرده ای. شما می گوئید: من در قوای متصوّره و عالم خیال خود طواف کردم نماز خواندم و مدّتی به خانه خدا نظاره کردم.

در پاسخ می گوید: من که از باطن شما خبر ندارم؛ چشم من این بدن شما را می بیند، و این بدن ابداً حرکتی نکرده و کاری انجام نداد. در حال احتضار هم که ملك الموت انسان را قبض روح می کند، کیفیّت گرفتن جان، این چنین است.

فرض کنید خوابیده اید، خواب های وحشتناکی دیده اید که اثرش در روان شما تا چند روز ظاهر بوده، یا خواب های شادی دیده اید که اثرش تا مدّتی نیز در روان شما ظاهر شده است، و به اندازه ای این

{صفحه ۱۰۰}

خواب ها عجیب بوده که ممکن است اثر بعضی از آن ها در طول مدّت عمر شما موثّر باشد؛ ولی اگر از رفیق خود که پهلوی بستر شما بیدار بوده، بپرسید: من چه خواب دیدم؟ می گوید:من نمی دانم.

می گویید: من چنین و چنان در خواب دیدم، چگونه تو نمیدانی؟

می گوید: من که از درون تو با خبر نیستم.

عالم مرگ و حالات احتضار و مشاهدات شخص محتضر از این قبیل است.

سرورها و وحشت هائی که انسان در حال جان دادن دارد، دیگری اطّلاع پیدا نمی کند؛ ترس ها و گشایش ها و سایر کیفیّات

ادراکات محتضر نیز چنین است.

همچنین درباره آنان آمده است که: (فَنُزُلٌ مِّنِ حَمیمٍ)(۱)

«نُزُل» به معنای غذائی است که برای مهمان آماده می کنند، و «حمیم» به معنای فلّز ذوب شده است؛ یعنی جایگاه آن ها ورود و پیوستن در آتش افروخته شده است و نوشیدنی آن ها فلزّ ذوب شده می باشد.

چگونگی قبض روح مومن

در کتاب «معانی الاخبار» از محّمد بن قاسم مفسّر از أحمد بن حسن حسینی از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام روایت شده که فرمودند: «پدرم حضرت امام علیّ بن محمّد النّقی علیه السلام به عبادت یکی از اصحابش که در بستر بیماری افتاده بود تشریف آورند، دیدند آن مرد گریه می کند و از ترس مرگ

****

۱-آیه ۹۳ سوره واقعه

{صفحه ۱۰۱}

در جزع و فزع است.

حضرت فرمودند: ای بنده خدا! تو از مرگ در هراس و گریه ای برای آنکه معنای مردن را نمیدانی.

و سپس فرمود: من از تو سوالی می کنم جواب مرا بگو!

اگر فرضاً تمام بدن تو را چرک و کثافت فرا گیرد و از بسیاری این چرک ها وکثافات و پلیدی هائی که بر تو نشسته در رنج و آزار باشی، و در عین حال جوشهای چرکین و دمّل هایی در بدن تو پدیدار شود و مرض چرب و سودای خشک پیکر تو را فرا گیرد، و بدانی اگر در حمّام بروی و تمام این ها را بشوئی تمام این مرض ها و کثافات از بین می رود و بدن تو پاک و پاکیزه می شود، آیا دوست داری که به حمّام بروی و شستشوئی بنمائی و تمام این چرک ها و آفات را از خود دور کنی؟ یا آنکه رفتن به حمّام را ناپسند داری و حاضر نیستی بدانجا گامی نهی، و با تمام این آفات و مریضی ها صبر می کنی و می سازی؟

مریض عرض کرد: یا بن رسول الله! دوست دارم به حمّام بروم و تمام این آلودگی ها و پلیدی ها را بزدایم.

حضرت فرمودند: مرگ برای انسان مومن در حکم همین حمّام و تطهیر و شستشو است. آنچه از گناهانی که انجام دادی و به واسطه طول مرض و سایر امور هنوز از بین نرفته و باقی است، بواسطه مرگ تمام آن ها از بین می رود و از بدی ها و گناهان پاک و پاکیزه بیرون می آیی.

ای مرد! بدان که چون بر مرگ وارد شوی و از این دریچه عبور نمایی،

{صفحه ۱۰۲}

از هر گونه اندوه و غصّه و آزار و رنجی نجات خواهی یافت، و در دامان هر گونه سرور و فرح و انبساطی قرار خواهی گرفت.

در این حال چنان این سخنان در آن مریض اثر کرد که دلش آرام گرفت و از طپش ایستاد، و با نهایت خرسندی و نشاط چشمان خود را فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم نمود و رحلت کرد.»(۱)

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» با همین سند روایت می کند مرحوم صدوق از حضرت امام علّی النّقی علیه السلام که فرمودند: «از پدرم حضرت امام محمّد بن علیّ الجواد علیه السلام سوال شد که چرا این مسلمانان از مرگ ناراحتند و آنرا ناپسند دارند؟»

حضرت فرمودند:«چون به حقیقت مرگ جاهلند، به همین دلیل از مرگ بدشان می آید. اگر آن ها مرگ را بشناسند و از اولیای خدا باشند بسیار مرگ را دوست می دارند، چون می دانند که آخرت برای آن ها بهتر از دنیاست.»

سپس حضرت به شخص سوال کننده فرمود: «ای بنده خدا! چرا کودک و آدم دیوانه از خوردن داروئی که برای صحّت و عافیت بدن او مفید است خودداری می کند و از استعمال دوائی که درد و رنج او را بر طرف می کند اجتناب می ورزد؟»

عرض کرد:«چون مریض دیوانه و کودک به منافع و خواصّ دارو جهل دارند.» حضرت فرمودند: «سوگند به آن خدائی که محمّد صلی الله علیه وآله وسلم را به راستی بر مقام پیامبری برگزید، فایده مرگ برای کسی که خود را مستعدّ و آماده مردن

*****

۱-معانی الاخبار، ص ۲۹۰

کند بیشتر است از منفعت این دارو برای این شخص مریض. مردم اگر بدانند که به واسطه مرگ چه نعمت های بزرگی را در می یابند، حتماً مرگ را دوست می دارند بیشتر از علاقه شخص عاقلی که با احتیاط داروی از بین برنده آفت ومریضی را می خورد»(۱)

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» از محمّد بن قاسم مفسّر جرجانی از أحمد بن حسن حسینی از حسن بن علی ناصری از پدرش از حضرت محمّد بن علی الجواد علیه السلام روایت می کند که:

«ازحضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال شد که: مرگ چیست؟

حضرت فرمودند: «مرگ برای مومن مانند کندن لباس های چرکین گندیده، و مانند باز کردن غل ها و بندهای سنگین، و تبدیل کردن آن هاست به فاخرترین لباس ها و با پاکیزه ترین و مطبوع ترین بوها، وسوار شدن بر بهترین و راهورترین مرکب ها و وارد شدن در شایسته ترین منزل ها.

و مرگ از برای کافر مانند کندن لباس های فاخر و انتقال از منزل مألوف و مأنوس خود، و تبدیل کردن آن هاست به چرکین ترین لباس ها و خشن ترین آن ها و به وحشتناک ترین منزل ها و شدیدترین عذاب ها.»(۲)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ایشان از امام سجاد علیه السلام، نقل شده که فرمودند:

«قال الله عزّ جلّ: ما من شیء أتردّد عن قبض روح المومن بکره الموت وأنا أکره مسآء ته؛ فإذا حضره أجله الذی لا یوخّر فیه، بعثت إلیه بریحانتین

*****

۱-معانی الاخبار ص ۲۹۰وص ۲۸۹

۲-معانی الاخبار ص ۲۹۰ و ص ۲۸۹

من الجنّة تسمّی إحداهما المسخیة و الاخری المنسیة؛ فأمّا المسخیة فتسخیه عن ما له و أمّا المنسیة فتنسیه أمر الدّنیا»

«خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من در هیچ امری در تردید و درنگ نکردم مانند درنگ کردن و تردیدی که در قبض روح مؤمن کردم؛ چون آن مؤمن از مرگ کراهت داشت و من هم کراهت داشتم به او ناراحتی برسانم پس زمانی که اجل حتمی آن مؤمن رسید، من دو شاخه گل معطّر از بهشت برای او فرستادم، یکی از آن ها مسخیه نام داشت و دیگری منسیه.

امّا مسخیه، پس او را نسبت به مالش بی اعتنا نموده از همه آنها می گذارد؛ و امّا منسیه، پس او را از تمام امور و شؤون دنیا به فراموشی و نسیان می اندازد.(۱)

سکرات مرگ، تصفیه و پاک شدن از گناهان

در کتاب «معانی الاخبار» مرحوم صدوق روایت می کند از محمّد بن القاسم الجرجانی از أحمد بن الحسن الحسینی از حضرت

حسن بن علی از پدرش از حضرت علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمّد بن علی علیه السلام که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای عیادت مردی که در سکرات مرگ غوطه ور شده و دیگر قادر بر پاسخ کسانی که با او تکلّم می کردند نبود، وارد شدند.

اطرافیان به آن حضرت عرض کردند: یابن رسول الله! دوست داریم کیفیّت مرگ و کیفیّت احوال این محتضر را که مصاحب ماست

*****

۱- بحارالانوار نسخه آخوندی، ج۶، ص۱۵۲.

{صفحه۱۰۵}

بدانیم! حضرت فرمودند: «مرگ مانند دستگاه تصفیه است، و مؤمنین را از گناهانی که نموده اند تصفیه و پاک می کند؛ به طوریکه آخرین دردی که آن ها تحمّل می کنند، کفّاره آخرین ورز و گناهی است که در آن ها باقی مانده است. و کافران را تصفیه می کند از حسناتی که در دنیا أحیانا انجام داده اند؛ به طوری که آخرین لذّت و راحتی که در دنیا به آن ها می رسد، پاداش و جزای آخرین کار نیکی است که به جای آورده اند.

و امّا حال این رفیقتان که در سکرات است اینست که مانند کسی که گناهان او را در غربال ریخته و غربال کرده باشند، از گناه بیرون آمده است و از گناهان و ورز و وبال آن ها تصفیه شده است، و پاک و پاکیزه شده، مثل لباس چرکینی را که بشویند و از چرک ها پاکیزه گردد. و الان صلاحیّت پیدا کرده که با ما أهل بیت رسول خدا در سرای جاودان ابدی معاشر و همنشین باشد.»

سخت جان دادن مؤمن و راحت جان دادن کافر؟

سئوال: اگر کافران و بی ایمانان با سختی قبض روح می شوند، پس چرا در برخی موارد شاهد آسان جان دادن آنان هستیم و بالعکس بعضی از مؤمنان به سختی جان می دهند؟

به امام صادق علیه السلام عرض شد: چگونه است که بعضی از کافران به راحتی قبض روح می شوند؟ در حال سخن گفتن و خبر دادن و خندیدن (ناگهان) خاموش می شوند؟ در بین مؤمنان و هم از کافران کسانی هستند که به هنگام سکرات موت سختی هایی را تحمل

{صفحه۱۰۶}

می کنند؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

«در مواردی که مؤمن به راحتی جان می دهد به سبب آن است که پاداش او به زودی (و در همین دنیا) آغاز شده است و در مواردی که به سختی جان می دهد، به دلیل آن است که از گناهانش پاک شود (سختی جان دادن، کفّاره گناهانش خواهد بود) تا در آخرت پاک و منزه از گناهان محشور گردد، در حالی که مستحق پاداش ابدی است و هیچ مانعی در برابر او نخواهد بود؛ اما در مواردی که کافر به آسانی قبض روح می شود به جهت این است که همین آسان جان دادن پاداش کارهای نیکی باشد که در دنیا انجام داده تا به هنگام ورود به آخرت هیچ چیزی به همراه نداشته باشد. مگر آن چه را که به سبب آن مستحق عذاب الهی است، و کافرانی که به سختی جان می دهند، بدان سبب است که (در همین جهان) عذاب الهی برایشان شروع شده، در حالی که نیکی هایشان از بین رفته است. این ها به جهت عدالت خداست که ظلم نمی کند.»(۱)

در روایتی دیگر آن حضرت در پاسخ به محمد بن مسلم که از ایشان درباره گناه کاران سؤال کرده بود، فرمودند:

«ممکن است خدای تبارک و تعالی در همین جهان بدن او را بیمار کند تا کفّاره گناهانش باشد؛ ممکن است رزق و روزی را بر او

تنگ بگیرد و اگر این هم کفاره گناهانش نشود، هنگام مرگ، بر او سخت گیری نماید تا بدون

*****

۱- همان، ص۱۵۳

{صفحه۱۰۷}

گناه بر خدا وارد گشته داخل بهشت گردد.»

ایمان در حال سکرات مرگ بی فایده است

اصل وجود انسان، قابلیّت حرکت به سوی سعادت و یا توقف در ویرانه شقاوت و بدبختی را داراست؛ در نتیجه بهشت و جهنّمی که خداوند آفریده، برای انسانی است که دارای اراده و اختیار بوده و بتواند استعداد خود را برای رسیدن به کمال خود به فعلیّت در آورد؛ یا به اختیار خود آن را در مرداب شهوات و اوهام فرو برده و خراب و ضایع نماید.

بنابراین، تا زمانی که انسان اختیار دارد، راه توبه و بازگشت هم دارد و ایمان او مؤثّر است و أعمال او صحیح است؛ ولی همینکه راه اختیار بسته شد و انسان خود را در انتخاب یک طرفه مضطرّ و مجبور دید، دیگر در آن وقت تکلیف ساقط شده و ایمانی که می آورد نتیجه بخش نبوده و برای کمال نفس انسان اثر مثبتی ندارد.

انسان در تمام طول مدّت عمر خود، اختیار دارد ایمان بیاورد یا نیاورد، اعمال صالح انجام دهد یا ندهد، درجاتی را طیّ کند و بسوی کارهای نیکو و بهشت گام بردارد یا در درکات جهل خود را محبوس و غرائز و صفات حیوانی متوقّف و در جهنّم جاودان بماند.

ولی در ساعت آخر عمر که در سکرات مرگ غوطه می خورد(۱)

*****

۱- آن ساعت آخرین ساعت از ساعت های دنیا و اوّلین ساعت از ساعت های آخرت است، و در آن وقت است که پرده از جلوی چشمان انسان برداشته شده و حقائق را با دیدگان ملکوتی خود می فهمد.

{صفحه۱۰۸}

اختیار از انسان سلب شده و دیگر ایمان او به خدا و پیامبران و روز پاداش، فایده ای نخواهد داشت؛ چون آن ایمان اضطراری و اجباری است و از روی اختیار نیست، پس توبه و بازگشت به خدا نیز قابل قبول نیست.

خداوند متعال در آیه ۱۵۸ از سوره انعام می فرماید:

(هَل یَنظُرونَ إلاّ أن تَأتیهُم المَلائِکهُ أو یَأتِی رَبُّکَ أو یَأتِیَ بَعض آیات رَبُّکَ یَومَ یَأتِیَ بَعضَ آیاتِ رَبُّکَ لا یَنفَعُ نفساً إیمانُها لَم تَکُن آمَنَت مِن قَبل أو کَسَبَت فی إیمانِها خَیرا قُل اِنتَظِروا إنّا مُنتَظُرون)

چرا مردم ایمان نمی آورند و چرا عمل صالح انجام نمی دهند؟ با اینکه الان دارای اختیار و اراده هستند.

آیا آن ها در انتظارند که فرشتگان از آسمان بیایند تا ایمان بیاورند، یا آنکه خدای تو بسوی آنان بیاید، یا اینکه بعضی از آیات غضب و علامات قهر خدا بر آن ها ظاهر شود و سپس ایمان بیاورند؟!

در آن روزی که بعضی از آیاتقهر و عذاب خدا از عالم غیب پدیدار گردد، دیگر ایمان آوردن برای کسانی که ایمان نیاورده اند یا با ایمان خود عمل خیری انجام نداده اند، فایده ای نخواهد داشت.

زیرا آن ایمان صوری و اضطراری است؛ آن ایمان بعد از پایان زمان دنیا و زندگی با اختیار است، آن ایمان بعد از نابودی بدن و در هم کوبیده شدن غرائز و فقدان اراده است.

آری، این مردم ایمان نمی آورند تا از عالم غیب چیزی را مشاهده

{صفحه۱۰۹}

نمایند؛ و در آن وقت هم که مشاهده می کنند دیگر آن ایمان فائده ای ندارد؛ (قُل اِنتَظِروا إنّا مُنتَظِرون). ای پیامبر به آن ها بگو: شما منتظر باشید، ما هم منتظر خواهیم بود.

شما ایمان نیاورید و عمل صالح بجای نیاورید، و منتظر باشید که از عالم غیب چیزهائی را ببینید.

ما هم در انتظاریم تا آن زمانی که لحظه مرگ شما برسد و شما از عالم غیب چیزهایی ببینید، و در آن زمان است که خواهید فهمید ایمان به درد می خورد و دستی از شما می گیرد یا نه.

چیزهایی که باعث آسانی سکرات مرگ می شوند

و امّا بعضی از کارهایی که باعث آسانی سکرات مرگ و سختی های جان کندن می شوند در روایات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده که تعدادی از آنها به شرح زیر است:

۱- شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «هرکس بخواهد حق تعالی سکرات مرگ را بر او آسان کند، باید صله ارحام(۱) خود را به جای آورد، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان کند و هرگاه چنین کند، خداوند دشواری های مرگ را بر او آسان کند، و در زندگی خود هرگز دچار فقر نگردد.»(۱)

و روایت شده است که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم در هنگام وفات

*****

۱- دیدار با خویشان و بستگان

۲- امالی شیخ طوسی، ص ۴۳۲.

{صفحه۱۱۰}

جوانی نزد او حاضر شده و به او فرمودند، بگو: «لا اله الاّ الله»

آن جوان زبانش بسته شده بود و نمی توانست بگوید؛ هرچه حضرت تلقین را برای او تکرار می کردند او نمی توانست بگوید؛ زنی بالای سر آن جوان بود؛ حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم رو به آن زن کرده و فرمودند:

- آیا این جوان مادر دارد؟

- بله، من مادر او هستم.

- آیا تو بر او خشمناکی؟

- بلی و الآن شش سال است که با او سخن نگفته ام.

- اینک از او راضی شو.

- آن زن گفت: «برای رضای خدا از او راضی شدم یا رسول الله»

و چون این کلمه را که نشانه رضایت او از پسرش بود گفت، زبان آن جوان باز شد.

حضرت به جوان فرمودند، بگو: «لا ـ اله الاّ الله»؛ جوان گفت: «لا اله الاّ الله» حضرت فرمودند: «چه می بینی؟» عرض کرد: «می بینم مرد سیاه زشت روئی با جامه های چرک و بدبو و گندیده، نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته». حضرت فرمودند، بگو: «یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منّی الیسیر و اعف عنّی الکثیر انّک انت الغفور الرّحیم.(۱)

جوان آن کلمات را گفت. آن وقت حضرت به او فرمودند: «نگاه

*****

۱- ای خدائی که عمل کم و اندک را می پذیری، و از گناهان بسیار در می گذری، عمل اندک مرا بپذیر و از گناهان بزرگ و بسیار من در گذر، همانا تو آمرزنده و مهربانی.

{صفحه۱۱۱}

کن چه می بینی؟ جوان گفت: «می بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوشبو با جامه های خوب نزد من آمده و آن سیاه پشت کرده و می خواهد برود»؛ حضرت فرمودند: «این کلمات را دوباره بگو.» او دوباره کلمات را تکرار کرد، حضرت فرمودند: «چه می بینی؟» عرض کرد: «دیگر آن سیاه را نمی بینم، و آن شخص نیکو روی نزد من است، پس در همین حال جوان وفات کرد!»(۱)

خوب باید در این حدیث تأمّل کرد، و دید که اثر از عقوق والدین(۲) تا چه اندازه زیاد است که این جوان با آنکه از صحابه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شمرده می شد و کسی مثل پیغمبر رحمت صلّی الله علیه و آله و سلّم به عیادت او آمده و بر بالین او نشسته و خود آن جناب کلمه شهادتین را به او تلقین فرمود، نتوانست آن را بر زبان آورد مگر وقتی که مادرش از او راضی شد. آن وقت زبانش باز شد و کلمه شهادت را بر زبان آورد.

۲- دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایتی است که: «هرکس به برادر خود لباسی زمستانی یا تابستانی بپوشاند، حقّ است بر خداوند تعالی که او را بپوشاند از جامه های بهشت، و آسان کند بر او از سکرات مرگ و قبر او را وسیع و بزرگ گرداند».(۳)

۳- و از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل است که: «هرکس به برادر (مومن) خود حلوائی (شیرینی) بخوراند، حق تعالی تلخی مرگ را از

*****

۱- کافی، ج۳، ص۱۲۴.

۲- عاق والدین بمعنی نارضایتی پدر و مادر است که باعث مشکلات فراوانی در دنیا و آخرت می گردد.

۳- کافی، ج۲، ص۲۰۴

{صفحه۱۱۲}

او برطرف فرماید.

۴- و خواندن سوره های «یس»، و «صافات» و «کلمات فرج»(۱) در کنار محتضر از جمله چیزهایی است که برای آسان جان دادن او مفید و نافع است.

۵- و شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: «هرکس یک روز از آخر ماه رجب را روزه بگیرد، حق تعالی او را از شدّت سکرات مرگ و از هول و ترس بعد از مرگ و از عذاب قبر ایمن گرداند.»(۲)

۶- و بدان که برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از ماه رجب، ثواب زیادی نقل شده؛ از جمله آنکه ملک الموت به صورت جوانی با لباسی خوب با قدحی از شراب بهشتی می آید و هنگام قبض روح او حاضر می شود، و آن شراب را به او می نوشاند تا سکرات مرگ بر او آسان شود.

۷- و از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم روایتی است که: «در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز بجای آور، در هر رکعت حمد یک مرتبه، توحید سه مرتبه و سوره های فلق و ناس را بخواند و بعد از اتمام، ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیحات اربعه بخواند، حق تعالی او را در سایه عرش جای دهد و به او ثواب روزه دار ماه رمضان را عطا کند و برای او ملائکه استغفار کنند تا نمازش تمام شود، و جان دادن و فشار قبر را بر او آسان کند و از دنیا بیرون

*****

۱- کلمات فرج این است: «لاـ إله الاّ الله الحلیم الکریم، لا إله إلاّ الله العلیّ العظیم سبحان الله ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین؛
۲- امالی شیخ صدوق، مجلس چهارم، حدیث ۳۱
{صفحه۱۱۳}

نمی رود تا جای خود را در بهشت ببیند، و حق تعالی او را از فزع اکبر(۱) ایمن گرداند.»(۲)
۸- و شیخ کفعمی از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که: «هرکس روزی ده مرتبه این دعا را بخواند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد و از شرّ شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد و دینش ادا شود، و همّ و غمّش زایل گردد» و دعا این است:
اَعدَدتُ لِکُلِّ هَولٍ لا اِلهَ اِلاّ الله، وَ لِکُلِّ هَمّ وَ غَمٍّ ما شاءَ الله، وَ لِکُلِّ نِعمَةٍ الحَمدُ لله، وَ لِکُلِّ رَخاءٍ الشُکرُ لله، و لکلّ اعجوبةٍ سُبحانَ الله، وَ لِکُلِّ ذَنبٍ اَستَغفِرُ الله وَ لِکُلِّ مُصیبَةٍ إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، وَ لِکُلِّ ضیقٍ حَسبیَ الله وَ لِکُلِّ قَضاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَکُلتُ عَلی الله، وَ لِکُلِّ عَدوّ اعتَصَمتُ بِالله، وَ لِکُلِّ طاعَةٍ وَ مَعصیةٍ، لا حَولَ وَ لا قُوّةَ إلاّ بِالله العَلیِّ العَظیم.(۳)
من آماده کرده ام برای هر هول و هراسی کلمه طیّبه «لا اله الاّ الله» (خدایی

*****

۱- در روایت آمده روزی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از جنگ تبوک باز می گشتند، عمر و بن مسعد یکرب به استقبال حضرت آمدند، حضرت به او فرمودند ای ععمرو: اسلام را بپذیر، تا خدا تو را از فزع اکبر امین دارد. عرض کرد فزع اکبر چیست؟ من از فزع اکبر نمی ترسم. حضرت فرمود: اینطور که تو تصور می کنی نیست، در آن روز به مردم صیحه ای می زنند که از ترس آن مرده ای نیست مگر اینکه از هراس آن بر می خیزد و زنده می شود، و زنده ای نیست مگر اینکه از ترس جان می دهد، مگر آنها که خدا بخواهد در آنها تأثیر نگذارد، سپس بانگ دیگری می زنند و از وحشت آن همگی از خاک برمی خیزند، و به یک صف محشور می شوند، آسمان شکافته می شود و زمین در هم کوبیده شود و کوهها خرد شده و فرو می ریزند و شعله های آتش همچون کوه زبانه می کشد، در آن هنگام جنبنده ای نیست مگر اینکه قلبش کنده شود و بیاد دینش بیفتد و به خود مشغول گردد مگر آنان را که خدا بخواهد (که مصون و محفوظ بمانند)، ای عمرو! در آن روز تو کجا خواهی بود؟ عمرو عرض کرد یا رسول الله امر عظیمی می شنوم، در این هنگام ایمان آورد و گروهی از کسانی که با او بودند نیز ایمان آوردند، و بسوی قوم خویش باز گشتند.
۲- مصباح کفعمی، ص ۶۹۴.
۳- مستدرک الوسائل، ج۵، ص۳۷۹.
{صفحه۱۱۴}

جز خدای یکتا نیست) را، و برای هر همّ و غمی «ما شاء الله» (هر چه خدا بخواهد) را، و برای هر نعمتی «الحمد الله»، و برای هر راحتی و آسانی شکر و سپاس از خدا را، و برای هرچه مایه تعجب من بگردد «سبحان الله» را، و برای هر گناهی «استغفر الله» و برای هر مصیبتی اینکه بگویم «انا لله و انا الیه راجعون» (همانا ما از خدائیم و بسوی خدا باز می گردیم) و برای هر تنگی و ضیقی «حسبی الله» را (یعنی بگویم خدا مرا کافی است)، و برای هر قضا و قدری «توکّلت علی الله» (بر خدا توکل می کنم) را، و برای مقابله با هر دشمنی «اعتصمت بالله» را (یعنی در مقابل او به ریسمان خدا چنگ می زنم)، و برای هر طاعت و معصیتی اینکه بگویم «لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم» (هیچ توان و قدرتی نیست بجز قدرت و توان خداوند والای بزرگ).
۹- و بدان که برای هفتاد مرتبه گفتن این ذکر شریف، فضیلت عظیم ذکر شده است از جمله آنکه وقت مردن او را مژده و بشارت

می دهند و آن ذکر این است: «یا اَسمَعَ السّامِعین وَ یا اَبصَرَ النّاظرینَ و یا اَسرَعَ الحاسبینَ و یا اَحکَمَ الحاکِمین.»(۴)
۱۰- شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «از قرائت سوره اذا زلزلت ملول و خسته نشوید، زیرا که هرکس این سوره را در نوافل (نمازهای نافله) خود بخواند، حق تعالی هرگز او را به زلزله مبتلا نکند و با زلزله و صاعقه و به آفتی از آفات دنیا مبتلا نشود تا بمیرد، و در وقت مردن او ملکی کریم از پیش حق تعالی بر او نازل شود و نزد سر او بنشیند

*****

۱- ای شنواترین شنوندگان، و ای بیناترین بینندگان، وای سریع ترین محاسبه کنندگان، و ای قاطع ترین حکم کنندگان، بحار، ج۸۲، ص۶۴.

و بگوید: ای ملك الموت، رفق و مدارا کن به این ولیّ خدا؛ زیرا که او مرا بسیار یاد می کرد.»(۱)

*****

۱- کافی، ج۲، ص۶۲۶.

فصل پنجم: ترس از مرگ

اشاره

زهری از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: «سخت ترین اوقات انسان سه وقت است؛ (اول) زمانی که فرشته مرگ را ملاقات می کند؛ (دوم) آن ساعتی که برانگیخته می شود؛ (سوم) آن هنگامی که در پیشگاه عدل

الهی می ایستد و (در انتظار عدل الهی به سر می برد) یا به سوی بهشت و یا به طرف جهنم روان خواهد شد.»(۱)
کسانی که در دنیا فقط به ظاهر آن توجه می کنند و ابدا به باطن آن کاری ندارند، و با خدا رابطه و ارتباطی ندارند، سرسری و بدون حساب و مسئولیّت و بدون تعهّد زندگی می کنند، پیوسته محبّت دنیا در دل آن ها رو به فزونی می رود تا به جایی که گویی هیچ محبوبی و مقصودی غیر از آن نمی پندارند.
طبیعتاً مُردن برای این افراد بسیار سخت است. چون در طول زندگی تمام فکر و ذکرش امور دنیایی از مال و جاه بوده، برای اولاد رنج برده و متحمّل مشکلات شده، سرمایه ای گرد آورده و بدان اعتماد کرده، در سرما و گرما ایّام و ساعات عمر خود را برای بدست آوردن این امور مصرف نموده است؛ خلاصه تمان دوران عمر خود را که منطبق است بر قطعات زمان از سال ها و ماه ها و روزها و ساعت ها و دقیقه ها و لحظه ها، برای بدست آوردن این چیزها مصرف کرده است.
بنابراین به هریك از آن ها قهراً محبّت پیدا نموده است و هریک از آن ها مانند زنجیری دل و خواست او را به خود می بندد؛ حالا می خواهد از دنیا برود، دل خود را متّصل به هزاران زنجیر می بیند که از هر طرف او را به این امور دوخته است.

*****

۱- الخصال، ص۱۱۹

اموال او هریک دل او را به سوی خود می کشند؛ دوستان و آشنایان دل او را به سمت خود می کشند، اولاد و زن و خویشان به

سمت خود می کشند، آرزوهای دراز که در خیال خود پرورانده دل او را به سمت خود می کشند؛ و این شخص باید برود، حرکت کند، بار سفر آخرتش را ببندد، و وداع کند! و دیگر هیچ رجوع و بازگشتی نیست، دیگر حتّی برای یک لحظه روی این عالم را نمی بیند، و تمام این اندوخته ها و محبوب ها و مقصودها به خاک فراموشی سپرده می شوند.

حتّی به بدن خود عشق می ورزید و برای خراش پوست دستش هم به طبیب متوسّل می شد و هم اکنون باید تمام بدنش را در خاک ببیند که طعمه ماران و موران زمین شده، و محلّ و مدفن او جای آمد و شد خزندگان زیر زمین شده است. و توده های سنگین خاک بر روی پیکر او انباشته گردد و خود در میان آن تبدیل به خاک و خاکستر شود. همه این ها را در مقابل دیدگان خود مجسّم می بیند.

از طرفی هم چون براساس وجدان و عقل حرکت نکرده، نه راه آخرت را روشن کرده و نه از علوم باطنی که موجبات تجرّد نفس می باشند چیزی اندوخته است که هم اکنون به درد او بخورند.

در مقام عبودیّت خدا نبوده و سر به سجده تسلیم و خاکساری در مقابل خالق همه موجودات نگذارده؛ ایثار نکرده، دستگیری از بیچارگان و درماندگان ننموده، و با اعمال صالحه جان خود را به حیات آن عالم زنده نکرده، و برای تاریکی ها و عقبات و کوره راه های

{صفحه۱۱۹}

آن جهان چراغی روشن نکرده است.

و هم اکنون با این حال و کیفیّت می خواهد از دنیا برود! با این مشکلاتی که از هر سو به او روی آورده و او را احاطه نموده؛ حیرت زده، و با ندامت و حسرتی که تمام وجود او را احاطه کرده، می خواهد کوچ کند. بانگ رحیل زده شده و باید برود و دیگر وقت جبران کردن، نیست.

مخصوصاً اگر به این امور فانی دنیا با رنج و زحمت رسیده باشد و آن ها را با زحمت زیاد به دست آورده باشد، که در این صورت علاقه به آن ها بیشتر بوده و در نتیجه دل کندن از آن ها مشکلتر است. با این خصوصیّات اگر به کسی بگویند: یک سال دیگر می میری یا مثلاً ده سال دیگر می میری، دنیا در چشم او تاریک می شود؛ گویی تمام عذاب ها را بر او وارد کرده اند و کوه ها را بر سر او خراب می نمایند.

بیشتر مردم دنیا از فرا رسیدن مرگ نگرانند؛ ترس از مرگ پدیده هول انگیز روانی است و موجب نگرانی، اضطراب و ناراحتی افراد می شوند و اگر آدمی بخواهد راحت و آسوده خاطر و شاد زندگی کند، باید ترس و نگرانی از مرگ او روح و روان او زدوده شود تا از این دلهره و اضطراب که زندگی را به کامش تلخ می کند، آزاد شود.

علل ترس از مرگ

اشاره

ترس از مرگ می تواند علتهای مختلفی داشته باشد اما مهمترین و معمولترین علل ترس از مرگ عبارتند از:

{صفحه۱۲۰}

۱- «ترس از نابود شدن» ۲- «ترس از پرونده اعمال» ۳- «عدم شناخت جایی که انسان بعد از مرگ به آن انتقال می یابد» ۴- «انس به دنیا» ۵- «ترس اولیاء خدا از مواجهه با خداوند»

۱- ترس از نابود شدن

انسان همیشه از «عدم» گریزان است. علت ترس برخی از افراد از مرگ این است که آن ها مرگ را «نیستی» می انگارند و اعتقاد قلبی به معاد ندارند و به همین دلیل دوست دارند که همیشه در دنیا زنده بمانند.

(وَ لَتَجِدَنّهُم اَحرَصَ النّاسِ عَلَی حیاةٍ و مِن الّذینَ اَشرَکوا یَوَدُّ اَحَدَهُم لَو یُعَمّرُ اَلفَ سَنَةٍ)(۱)

«و آنان (یهودیان) را مسلما حریص ترین مردم نسبت به زندگی و حتی حریص تر از کسانی که شرک می ورزند خواهی یافت. هر کدامشان دوست دارند هزار سال زنده باشند.»

۲- ترس از پرونده سیاه اعمال

عده ای از مردم هم بر خلاف دسته سابق به مبدأ و معاد اعتقاد دارند و مسلمانانند ولی به سبب پرونده سیاه اعمالشان از مرگ وحشت دارند. قرآن کریم درباره این افراد می فرماید:

(قُل اِن کانَت لَکُمُ الدّارُ الآخِرةُ عِندَالله خالِصَةً مِن دونِ النّاسِ فَتَمَنّوُا المَوتَ اِن کُنتُم صادِقینَ وَ لَن یَتَمَنّوهُ اَبداً بِما قَدّمَت اَیدیهِم وَ الله عَلیمٌ

*****

۱- سوره بقره، آیه ۹۶

{صفحه۱۲۱}

بِالظالِمین.(۱)

«بگو اگر در نزد خدا، دار آخرت فقط به شما اختصاص دارد و نه به دیگران، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید؛ اما آن ها به سبب کارهایی که قبلا انجام داده اند، هیچ گاه آن را آرزو نمی کنند، و خداوند به حال ستمگران آگاه است.»

در آیه بالا علت ترس از مرگ این افراد صراحتاً گناهان آن ها ذکر شده است.

در روایتی امام باقر علیه السلام می فرمایند: «شخصی از محضر پیامبر علیه السلام سؤال کرد که چرا من مرگ را دوست ندارم؟ حضرت فرمودند: آیا تو مالی داری؟ عرض کرد: بله. فرمودند: آیا از پیش (در راه خدا) فرستاده ای؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمودند: به همین جهت است که مرگ را دوست نداری»

در واقع ترس این افراد از مرگ که می دانند در دادگاه عادلانه ای محاکمه خواهند شد از بدحسابی و دغل بودن و دزدی خودشان است نه از محاسبه خداوند.

۳- علاقه به دنیا

بیشتر سختی مرگ و جان کندن در علاقه به دنیا و لذت های آن است. و آن چند بخش است: از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام، از طرف دیگر، گریستن اهل و عیال و فرزندان و وداع با آن ها و غم دوری و یتیمی و بی کس شدن بچه های

*****

۱- آیه ۹۴ و ۹۵، سوره بقره

{صفحه۱۲۲}

خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آن ها کرده و با سختی زیاد، آن ها را جمع کرده.

به طور کلّی هرچه انسان برای چیزی بیشتر زحمت بکشد، علاقه اش به آن بیشتر خواهد شد؛ و طبیعتا رها کردن و جدا شدن از آن

مشکلتر خواهد بود.

۴- عدم شناخت و آمادگی برای جایی که به آنجا منتقل می شویم

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «مردی به سوی ابوذر رحمه الله آمد. پس به او گفت: «ای ابوذر، چرا ما از مرگ کراهت داریم.» او گفت: «برای اینکه شما دنیایتان را آباد کردید و آخرتتان را خراب نمودید، پس کراهت دارید که از جای آباد به جای خراب و ویرانه منتقل شوید».

آن مرد دوباره به ابوذر گفت: «وارد شدن ما بر خداوند متعال را چگونه می بینی؟» ابوذر رحمه الله گفت: «اگر نیکوکار باشد مثل کسی که دور از خانواده اش بوده و نزد آن ها بازگشته است. و اما اگر بدکار بوده باشد، مانند بنده گریزانی است که او را نزد صاحبش بر می گردانند.»

آن مرد دوباره سؤال کرد: «پس چگونه می بینی حال ما را نزد خدا؟» «ابوذر رحمه الله فرمود: «اعمل خود را بر قرآن عرضه کنید (با قرآن بسنجید) همانا خداوند می فرماید: «همانا نیکویان در نعمت ها هستند، و همانا بدان در جهنمند» آن مرد گفت: «پس کجاست رحمت خدا؟» و ابوذر گفت: «رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران»

{صفحه۱۲۳}

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: «مردی به ابوذر رحمه الله در نامه ای نوشت که ای اباذر، هدیه ای برای من از علم بفرست.» پس به او نوشت: «همانا علم بسیار است؛ ولی اگر می توانی بدی نکنی به کسی که دوستش داری، بکن» دوباره آن مرد نوشت: «آیا دیده ای کسی را که به کسی علاقه دارد و به او بدی می کند؟» ابوذر رحمه الله در جواب او گفت: «آری، نفس تو دوست ترین افراد به توست. پس وقتی که تو عصیان و نافرمانی خدا را بکنی، بدی کرده ای به سوی او.»!

۵- ترس اولیای خدا از مرگ

و اما یک نوع ترس دیگر از مرگ وجود دارد که با انواع دیگر تفاوت دارد و آن ترس مؤمنان کامل و اولیای خدا از مرگ است و حال آنان این چنین است که اگرچه از مرگ نمی ترسند اما خوف آن ها از عظمت حق تعالی و بزرگی جلالت آن ذات مقدس است چنانچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمودند:

«فَاَینَ هَولُ المُطّلع؟» پس چگونه است وحشت کسی که آگاه می شود.(۱)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب نوزدهم وحشت و ترس عظیمی داشتند؛ با آنکه این سخن حضرت در مورد مرگ بسیار معروف است که: «به خدا سوگند، پسر ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از بچّه شیر خوار به پستان مادرش.» که آن ترس از عظمت حضرت حق جل و اعلا بود زمانی که می خواستند به حضرت حق جلّ و اعلا وارد شوند؛

*****

۱- تفسیر برهان، ج۴، ص۵۱۷

{صفحه۱۲۴}

اشتیاق مؤمن به مرگ

باطن مؤمن از ظاهرش بهتر، و باطن کافر از ظاهرش آلوده تر است.

مؤمن آرزوی لقـای خـدا را دارد؛ زیرا می بینـد نتیجه زحمـات تمـام عمرش در این راه، در عـالم هستی ضـایع و باطـل نشـده، و هم اکنون که می خواهـد پـا از این دنیـا بیرون گـذارد، نـتیجه زحمـاتش، در مقابـل دیـدگانش مهیّا و آمـاده است. مزد و ثواب، اجر و پاداش، بهشت و رضوان، لقاء حضرت محبوب، همه و همه حاضرند و آنچه در دنیا برای او مخفی بوده در اینجا آشکار شده است.
و همین پرده و حجـاب تن که تـا انـدازه ای ولو ناچیز، مانع از رسـیدن به بالاترین مراتب تجرّد بود با مرگ از بین می رود و خود را در آغوش خوشبختی و کامیابی و محو جلوه جمال حضرت ازلی می بیند، و در آن لقاء و وصل بی پایان و سرمد به سر می برد؛ لذا آن را همانند شب زفاف و عروسی و شب وصال می داند. حافظ گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد*** زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آن همه ناز و تنعّم که خزان می فرمود*** عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
صبح امّید که شد معتکف پرده غیب*** گو برون آی که کار شب تار آخر شد
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل*** نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

{صفحه۱۲۵}

مؤمن مشتاق مرگ است و کافر گریزان از آن

کسـی که از راه حقّ قـدمی فراتر ننهاده و کردار و صـفاتش را بر مبنای حقّ و امر حقّ تطبیق نموده و پشت به ظواهر این دنیا نموده و از آن رخت بربسـته و میل و رغبت خود را به سوی سـرای جاویـد و ابـدیّت نموده و عاشق لقای خـدا بوده است، این شـخص طبیعتا عاشق مرگ است؛ چون محبّ خداست، هر روز آرزو می کند که لباس بدن را ترک کرده و لباس نورانی تجرّد را بر تن کند؛ بلکه پیوسـته می کوشـد تـا هر روز یـک درجه از وابسـتگی اش به این دنیا کم گردد و یک درجه به ادراک معانی و حقیقت نزدیک تر شود.
رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روایتی فرمودند:
«مُوتوا قَبلَ اَن تَموتوا» «بمیرید قبل از اینکه شما را بمیرانند»
یعنی قبل از اینکه زمان فوت و قبض روح شـما فرا رسـد خود را برای مردن آماده کنیـد، مانند مسافری که بار و اساس سـفر خود را آماده کرده و هر زمان که وقت مسافرت فرا رسد بدون هیچ نگرانی عازم سـفر می گردد. اینچنین شخصی همیشه مشتاق مرگ بوده و برای آن لحظه شماری می کند.
آن کسـی که عمل صالـح انجام داده، به حقوق دیگران تجاوز ننموده و از مقام عبودیّت و بنـدگی خـدا منحرف نشـده، طبعا با خدا ربط و آشـنائی پیدا نموده است و این ربط و آشـنایی موجب گرایش و انس به لقاء و دیدار اوست؛ و چون مرگ تنها راه رسیدن به لقاء و

{صفحه۱۲۶}

دیدار است پس باید عاشق مرگ باشد، چون عاشق محبوب، عاشق راهی است که او را به محبوب می رساند.
و آن کسـی که به عـالم غرور دل می بنـدد و عـالم هستی را فقـط از دریچه چشم شـهوت و غضب و اسـتثمار و حکومت های ناروا ملاحظه می کنـد، از خـدا دور شـده و سـر تسـلیم در مقـام عبودیّت او فرود نیاورده؛ او عاشق دنیا است و مشـتاق جمع آوری مال و ثروت؛ و لذا عاشق هر راهی است که او را به معشوقش برساند. او عاشق حیات و زندگی عالم غرور است نه ابدیّت و سرمدیّت.
قرآن کریم در این باره می فرماید:
(قل یا أیّها الّذین هادوا إن زعمتم أنّکم أولیاء لله من دون النّاس فتمنوا الموت إن کنتم صادقین* ولا یتمنّونه أبدا بما قدّمت أیدیهم و

الله علیم بالظالمین)(۱)

«ای پیغمبر بگو، ای مردمانی که یهودی شده اید! اگر چنین می پندارید که شما فقط اولیای خدا هستید نه سایر مردم، پس تمنّی و آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گوئید! و ابدا چنین تمنّایی نخواهند نمود بعلّت گناهان و تجاوزاتی که نموده اند و به خود و دیگران ستم نموده اند؛ و خداوند به ظالمین داناست.»

طبیعتاً اینچنین شخصی که تمام هم و غم خود را دنیا قرار داده و به آخرت ایمان ندارد و هیچ عمل صالحی پیش نفرستاده از مرگ

*****

۱- آیه ۶ و ۷، سوره جمعه

و ورود به عالم معنا گریزان و ترسان خواهد بود و مرگ در ذائقه او بدترین چیزها و وحشتناک ترین امور است.

فصل ششم: تهیه مقدمات مرگ

مهیا شدن برای سفر آخرت

جناده ابن ابی امیه که یکی از دوستان حضرت امام حسن علیه السلام است حکایت می کند:

«هنگامی که حضرت را مسموم کرده بودند در آخرین لحظات عمر شریفش به حضور ایشان شرفیاب شدم؛ دیدم جلوی آن حضرت طشتی نهاده اند کنار بستر آن حضرت نشستم پس از لحظه ای دیدم که خون به همراه پاره های جگر استفراغ می نماید. افسوس خوردم و با حالت غم و اندوه گفتم چرا خودتان را معالجه و درمان نمی کنید.

حضرت به سختی لب به سخن گشود و فرمود ای بنده خدا مگر می شود مرگ را معالجه کرد؟

گفتم: (انا لله و انا الیه راجعون) همه ما از سوی خدا آمده ایم و به سوی

او باز خواهیم گشت.

پس از آن حضرت متوجه من گردید و فرمود به خدا سوگند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با ما عهد بست که دوازده نفر مسئولیت ولایت و امامت امت را به دوش خواهند گرفت که همگی از فرزندان امام علی و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام می باشند و هر یک به وسیله زهر مسموم و یا به وسیله شمشیر کشته خواهند شد.

عرضه داشتم «یابن رسول الله» چنانچه ممکن باشد مرا موعظه و نصیحتی بفرمایید که برایم سودمند باشد.

امام فرمودند: «مهیا باش برای سفری که در پیش داری و زاد و توشه مورد نیازت را فراهم ساز. آگاه باش تو دنیا را می طلبی ولی غافلی از اینکه مرگ هر لحظه به دنبال توست. توجه داشته باش تو بیش از سهمیه و قوت خود از دنیا بهره ای نمی بری و هرچه زحمت بکشی برای دیگران ذخیره خواهی کرد؛ آگاه باش آنچه از دنیا به دست می آوری اگر حلال باشد باید محاسبه شود و اگر حرام باشد عقاب و عذاب دارد و چنانچه از راه مشکوک و شبهه ناک باشد مؤاخذه می گردی.

پس سعی کن دنیا را همچون مرداری بدانی که فقط به مقدار نیاز و ضرورت از آن بهره گیری؛ و برای امور دنیویت طوری برنامه ریزی کن که گویی یک زندگی جاوید و همیشگی داری و برای آخرت خویش به گونه ای باش مثل آنکه همین فردا خواهی مرد و از دنیا خواهی رفت؛ و بدان که عزت و سعادت هر فردی در گرو پیروی از دستورات خدا و معصیت نکردن است.

{صفحه ۱۳۰}

پس از آن نفس حضرت قطع شد و همه حاضران گریستند.»(۱)

توبه قبل از مرگ

یکی از نعمت های بزرگی که خداوند متعال به بندگانش ارزانی داشته، توبه و بازگشت است. خداوند این توفیق و فرصت را به انسان داده که اگر خطا و گناهی مرتکب شد، بتواند جبران کند از کرده های خویش پشیمان شده و با آب توبه آلودگی های وجودش را بزداید. لذا توبه کننده باید از اعمال وجود، نسبت به گذشته تاریک خود ابراز شرمساری و ندامت نماید و از پیشگاه الهی عذر بخواهد و برای آینده نیز خویشتن را به اطاعت حضرت حق ملزم و متعهد سازد.

اگر این حالت روحانی در بستر مرگ به انسان دست دهد، و چند روز یا چند ساعت یا چند دقیقه و حتی چند لحظه پیش از آن که از مرز دار تکلیف بگذرد و فرشته مرگ را ببیند به توبه ای این چنین موفق گردد از گناهان گذشته پاک می شود و با قلبی سالم و نورانی به پیشگاه الهی شرفیاب می گردد.

رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم درخصوص ضرورت توبه قبل از مرگ فرموده اند: «توبوا الی ربکم من قبل ان تموتوا» «قبل از این که شما را بمیرانند به سوی خدا توبه نمایید»(۲)

و در حدیث دیگری آماده است که:

«خداوند متعال به رسولش فرمود کسی که یک سال پیش از مرگش توبه

*****

۱- داستانهای شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۲۱۸

۲- شهاب الاخبار ص ۳۲۱

{صفحه ۱۳۱}

کند، توبه او را پذیرفته می شود. حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم فرمودند: یک سال زیاد است؛ پس خداوند متعال فرمود: اگر یک ماه پیش از آن که بمیرد توبه نماید، توبه اش پذیرفته می شود. باز حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: یک ماه زیاد است. خداوند متعال فرمود: هرکس یک هفته پیش از مرگ توبه کند، توبه اش مقبول درگاه خداوند است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم باز هم عرض کردند: یک هفته زیاد است؛ خداوند متعال فرمود: هرکس یک روزه به مرگش مانده توبه کند، توبه اش در پیشگاه الهی مورد قبول واقع می شود. حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: یک روز هم زیاد است؛ پس خداوند متعال فرمود: هرکس پیش از آن که ملک الموت را مشاهده کند و به عیان او ببیند توبه کند، توبه اش را می پذیرم.»(۱)

اما توبه نیز شرایط و نشانه هایی دارد؛ به حکایت زیر توجه کنید: روزی شخصی در حضور حضرت علی علیه السلام بدون توجه لازم گفت: «استغفرالله»؛ امام فرمودند: «مادرت بر تو بگرید» سپس فرمودند: «میدانی معنای استغفار چیست؟ استغفار درجه والا مقامان است و دارای شش معناست(۲): اول، پشیمانی از آنچه گذشت. دوم، تصمیم بر عدم بازگشت. سوم، پرداختن حقوق مردم، چنانکه خدا را پاک دیدار کنی که چیزی به عهده تو نباشد. چهارم، تمام واجبات ضایع ساخته را به جا آوری. پنجم، گوشتی که از حرام بر اندامت روییده با اندوه فراوان آب کنی چنان که پوست به استخوان چسبیده و گوشت تازه بروید. ششم، رنج طاعت را به تن بچشانی، چنان که

*****

۱- مشکوهٔ الانوار، ص ۱۱۰، و اصول کافی، ج۲، ص ۴۴۰.

۲- برای تحقق آن باید این کارها را انجام داد.

شیرینی گناه را به او چشانده بودی؛ پس آنگاه بگویی «استغفرالله».(۱)

بنا بر روایات انسان باید کفنش را در زمان حیات خویش تهیه کند و هر از چند گاهی به آن نگاه کند که امام صادق علیه السلام می فرماید: هرکس که کفن خویش را تهیه و آماده کند و در خانه اش داشته باشد از غافلان محسوب نمی گردد».

همچنین فرموده اند: «هرکس کفن خویش را تهیه و آماده کند هر وقت که به آن نگاه می کند برایش اجر و مزد و ثواب نوشته می شود.»

توصیه هایی درباره کفن

مستحب است انسان در زمان حیات خوی از پاکترین و طاهرترین اموال خویش که هم حلال باشد و هم خمس و زکات آن پرداخت شده باشد کفن خویش را تهیه کند؛ آن هم از بهترین و گران قیمت ترین پارچه ها زیرا که مرده ها در روز قیامت به کفن خویش افتخار می کنند.

دیگر اینکه آن کفن را با آب فرات بشوید و بدهد با تربت سیدالشهدا علیه السلام روی آن سوره یاسین و دعای جوشن کبیر و ... را بنویسند. همچنین روی هر قطعه کفن بنویسد:

«فلان(۲) یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ مُحمداً رسول الله صلی

*****

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷- ترجمه استاد دشتی صفحه ۵۲۳

۲- به جای فلان نام خودش را بنویسد.

الله علیه و آله و اَنّ علیاً امیرالمومنینَ والائمهٔ مِن وُلده».

و یک یک امامان را ذکر کند سپس بنویسد «ائمته الهدی الابرار» و پس آن بنویسد «و ان البعث و الثواب و العقاب الحق».

و در صورت امکان این کفن را در نجف و کربلا تهیه نماید و به ضریح حضرات معصومین علیهم السلام بمالد و تبرک نماید.

و اگر برایش ممکن نیست پارچه سفید بخرد و بدهد این نوشته ها را برایش بنویسند یا از کفنهای آماده در کربلا و نجف که روی آنها سوره یاسین و دعای جوشن کبیر و اسامی ائمه و ... با تربت حضرت سیدالشهدا نوشته شده بخرد و در حرم اهل بیت علیهم السلام و ضرایح مطهر ایشان تبرک کند.

و مستحب است کفن علاوه بر لنگ و پیراهن و سرتاسری دارای خرقه جهت بستن سینه و پارچه ای به طول حدود دو متر و عرض حدود نیم متر برای بستن رانهای میت از باسن تا روی زانو در زن و مرد و عمامه در مردان جهت بستن دور سر میت و تحت الحنکهای آن تا روی سینه و مقنعه برای خانمها باشد.

بهتر است کفن و قطعات آن سفید و از پنبه باشد و همچنین سرتاسری دو تا و یا حتی سه تا باشد مخصوصا برای خانمها بهتر است و مستحب است یکی از سرتاسریها بُرد یَمنی احمر (قرمز) باشد و با یک عدد بُرد یمنی پس از گذاشتن میت در قبر به رویش بکشند

مستحب است انسان کف خویش را تهیه و آماده کن و هر از چند گاهی آنها را باز کند و نگاه نماید و به یاد مرگ و قبر و قیامت بیفتد

{صفحه۱۳۴}

و کسی خیال نکند که انسان با تهیه کفن خواهد مرد چه بسا خیلی ها کفن تهیه کردند و سالیان زیادی عمر کردند و خیلی ها کفن تهیه نکردند و در چشم به هم زدنی مردند.(۱)

تهیه مقدمات مرگ توسط آیت الله مرعشی نجفی

آیت الله مرعشی نجفی از زمان حیاتشان چیزهایی را برای زمان مرگشان در نظر گرفته بودند که به پسرشان اینگونه سفارش کردند: سفارش می کنم او را به اینکه کیسه ای که در آن خاک مراقد ائمه طاهرین علیهم السلام و اولاد آنان و قبور اصحاب و بزرگان جمع آوری نموده ام برای تیمّن و تبرّک با من دفن نماید، و مقداری از آن را هم محاذی صورتم بریزند.

سفارش می کنم او را به اینکه لباس سیاهی که در ماه های محرم و صفر می پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبت های آل رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم با من دفن شود.

و سفارش می کنم او را به سجاده ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده ام با من دفن شود.

و سفارش می کنم به تسبیحی از تربت امام حسین علیه السلام که با آن در سحرها به عدد آن استغفار کرده ام با من دفن شود.

و سفارش می کنم به دستمالی که اشکهای زیادی در رثای جدّم حسین مظلوم و اهل بیت مکرم او علیهم السلام ریخته و صورت خود را با آن

*****

۱- داستانهای شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۲۲۳

{صفحه۱۳۵}

پاک می کردم بر روی سینه در کفنم بگذارند.

و سفارش می کنم او را که دو عقیق را پس از انجام مراسم غسل در زیر زبانم بگذارند.

و سفارش می کنم او را که قرآن کوچکی را که به او سپرده ام به هنگام دفن در دست راست من بگذارد.

و سفارش می کنم او را که قوطی حلبی محتوی آب زمزم را سوراخ کرده به هنگام دفن در قبر بپاشند...(۱)

نوشتن وصیت نامه

از جمله کارهایی که انسان باید پیش از مرگ انجام دهد نوشتن وصیت نامه می باشد.(۲) امام خمینی رحمه الله در رساله عملیه خود می فرماید: «وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیّم و سرپرست معین کند و کسی را که به او وصیت می کنند «وصی» می گویند.»

همچنین ذکر این نکته در اینجا خوب است که اگر انسان کار خیری را در خودش در زمان حیاتش انجام دهد بسیار برایش بهتر است از زمانی که پس از مرگش بازماندگانش طبق وصیت انجام دهند؛ چنانچه می گویند در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فردی وصیت کرد که پس

*****

۱- بخشی از وصیت نامه فقیه اهل بیت آیت الله مرعشی نجفی- داستانهای شگفت انگیزی از مرگ ص ۱۸۳

۲- درباره وصیت نکاتی در فصل دوم ذکر گردید که برای تکمیل در اینجا نیز چند نکته اضافه می گردد.

{صفحه۱۳۶}

از مرگش مقدار زیادی خرما صدقه بدهند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: اگر دو دانه خرما در زمان حیات، در دهان یتیمی می گذاشت بهتر بود از این همه خرما که پس از مرگ از طرفش دادند.

با توجه به اهمیت این موضوع در زیر به چند بند از «احکام وصیت» از رساله توضیح المسائل امام خمینی رحمه الله اشاره می شود(۱):

– اگر (بازماندگان) نوشته ای به امضا یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهمند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته باید مطابق آن عمل کنند.

– وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند؛ و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی تواند بدهد یا موقع بدهی او نرسیده باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می پردازند وصیت کردن لازم نیست.

– کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فورا بدهد و اگر نمی تواند چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید باید وصیت کند؛ همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

– کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر نماز و روزه قضا

*****

۱- هرکس باید به رساله توضیح المسائل مرجع تقلید خودش مراجعه کند.

{صفحه۱۳۷}

دارد باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون اینکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد باز هم واجب است وصیت نماید. و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که گفته شد بر پسر بزرگش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

– کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقشان از بین می رود باید به آنها اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معلوم نماید؛ ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود یا خودشان ضایع می شوند باید برای آنها قیّم امینی معین نماید.

– اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند بعد بگوید به او ندهند، وصیت باطل می شود و اگر وصیت خود را تغییر دهد مثلاً قیّمی برای بچه های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل کنند.

– اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلاً خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهد، بفروشد یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید وصیت باطل می شود.

– اگر مصرفی را که میت معین کرده از ثلث (یک سوم) مال او

{صفحه۱۳۸}

بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری بکنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه دادند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست؛ و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند هم صحیح است.

– اگر مصرفی را که میت معین کرده از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

{صفحه ۱۳۹}

فصل هفتم: داستان های شگفت انگیزی درباره مرگ

قبض روح حضرت آدم علیه السلام

حضرت آدم علیه السلام ۹۳۰ سال عمر کرد و تا زنده بود چهل هزار اولاد از فرزند و نوه و نبیره پیدا کرد، و نسل او همگی از حضرت شیث علیه السلام بوده اند. در هنگام مرگ همه اولاد خود را جمع کرد، و وصیت نمود: ای فرزندانم بهترین اولاد من هِبَةُ الله شیث است که من مأمورم او را وصی خود گردانم، لذا آنچه از اسماء به من تعلیم شده به او می آموزم تا به شریعت من حکم کند...

آدم علیه السلام به شیث وصیت کرد که چون از دنیا رفتم، مرا غسل بده و کفن کن و نماز بگذار و مرا در قبر قرار ده، و خود نیز نسبت به فرزندانت چنین وصیّت نما، تا هرکه فاضلتر باشد بر تو نماز گزارد،

{صفحه ۱۴۰}

و همچنان وصیّت کن تا پیامبر آخر الزمان.

و در تاریخ آمده است که چون آدم علیه السلام به حال احتضار افتاد، ملک الموت آمد. آدم گفت: خدایا شهادت می دهم به وحدانیت تو و گواهی می دهم که من بنده تو و خلیفه تو در روی زمین هستم که به احسان خود ابتدا نمودی، و ملائکه را به سجده من امر کردی، و به من جمیع اسماء را تعلیم کردی، و مرا در بهشت خود جای دادی، و آنگاه برای اقامت روی زمین فرستادی.

در این هنگام جبرئیل کفن آدم را با حنوط از بهشت آورد، و با هفتاد هزار فرشته حاضر شدند تا بر جنازه آدم نماز گزارند.(۱)

قبض روح حضرت ابراهیم علیه السلام

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند: چون خداوند اراده فرمود پیامبرش حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را قبض روح کند، ملک الموت را به سوی او فرستاد. ملک الموت چون به ابراهیم علیه السلام رسید، عرض کرد: «السلام علیک یا ابراهیم»

ابراهیم گفت: «وَ عَلیکَ السلام یا مَلک الموت، اَداعٍ، اَم ناعٍ؟»

«بر تو سلام باد ای فرشته مرگ؛ آیا آمده ای مرا به سوی پروردگارم بخوانی که به اختیار اجابت کنم، یا آن که خبر مرگ مرا آورده ای و باید به اجبار شربت مرگ را بنوشم؟»

*****

۱- تاریخ انبیاء، عماد زاده، ص ۱۲۴

{صفحه ۱۴۱}

عزرائیل گفت: ای ابراهیم آمده ام تو را به اختیار به سوی خدایت ببرم، پس دعوت خدایت را اجابت کن و تسلیم مرگ باش که خدایت تو را به سوی خود خوانده است.

ابراهیم گفت: آیا دیده ای دوست و یار مهربانی، یار مهربان خود را بمیراند؟

چگونه خداوند حاضر می شود خلیلش را که ابراهیم است بکشد؟

عزرائیل به سوی بارگاه الهی بازگشت و در مقابل او قرار گرفت و در بین دو دست جلال و جمال در مقام اطاعت و تسلیم درنگ

کرد، و سپس عرضه داشت: ای پروردگار من، شنیدی آنچه را که یار مهربان و خلیلت ابراهیم گفت؟

خداند جل جلاله به ملک الموت خطاب کرد: ای عزرائیل به سوی ابراهیم رهسپار شو و به او بگو: آیا هیچ دیده ای که یار مهربانی از ملاقات و دیدار یار و محبوبش گریزان باشد و از برخورد با او ناخرسند گردد؟ بلکه حبیب دوست دارد محبوب خود را ملاقات کند.(۱)

قبض روح حضرت موسی علیه السلام

از عمر حضرت موسی علیه السلام ۲۴۰ سال می گذشت، روزی عزرائیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای هم سخن خدا

موسی جواب او را داد و پرسید: تو کیستی؟

*****

۱- معادشناسی، علامه حسینی تهرانی، ج۱، ص۶۵

- من فرشته مرگم.

- برای چه به این جا آمده ای؟

- آمده ام تا روحت را قبض کنم.

- روحم را از کجای بدنم خارج می سازی؟

- از دهانت.

- از دهانم؟ با این که من با همین دهان با خدا سخن گفته ام؟

- از پاهایت.

- از پاهایم؟، با این که با همین پاها به کوه طور (برای مناجات) رفته ام؟

- از چشمانت.

- از چشمانم؟، با این که همواره چشم هایم را به سوی امید پروردگار می دوختم؟

- از گوش هایت.

- از گوش هایم؟ با اینکه سخن خداوند متعال را با گوش هایم شنیده ام؟ خداوند به عزرائیل وحی کرد: روح موسی را قبض نکن تا هر وقت که خودش بخواهد.

عزرائیل از آنجا رفت و موسی سال ها گذشت زندگی کرد، تا این که روزی «یوشع بن نون» را طلبید و وصیت های خود را به او نمود. سپس یک روز که تنها در کوه طور عبور می کرد، مردی را دید که مشغول کندن قبر است، نزد او رفت و گفت: آیا می خواهی تو را کمک

کنم؟ او گفت: آری؛ موسی او را کمک کرد. وقتی کار کندن قبر تمام شد، موسی وارد قبر گردید و در میان آن خوابید تا ببیند اندازه لحد قبر، درست است یا نه، در همان لحظه خداوند پرده را از جلوی چشم او برداشت. موسی مقام خود را در بهشت دید. عرض کرد: خدایا روحم را بسوی خود ببر. همان دَم عزرائیل روح او را قبض کرد و همان قبر را مرقد موسی علیه السلام قرار داده و

آن را پوشاند. آن مرد قبر کن عزرائیل علیه السلام بود که به آن صورت درآمده بود.
در این وقت منادی حق در آسمان با صدای بلندی گفت: «ماتَ موسی کلیمَ الله، فَاَیَّ نَفسٍ لاتَموت»؛ «موسی که کلیم الله بود (با خداوند سخن می گفت)، مُرد پس چه کسی است که نمی میرد؟»
البته، مطابق برخی روایات، قبر حضرت موسی علیه السلام در کوه طور واقع در نجف، و یا در سرزمین سینا است.(۱)

قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام

حضرت سلیمان علیه السلام حدود ۵۱۰ سال عمر کرد. او وقتی از مرگ خود خبردار شد، فرزند بزرگ خود رجعام را طلبید و وصیّت خود را به او کرد، و بر حفظ و حراست دین و دولتش ترغیب نمود.
آنگاه سلیمان بر قصر دارالاماره خود که از قصرهای بی نظیر دنیا بود، بالا رفت و در کنار تخت سلیمانی ایستاد، و تکیه بر عصای

*****

۱- بحارالانوار، ج۱۳، ص۳۶۵.

{صفحه۱۴۴}

خویش زد، اندکی به اطراف نگریست که عزرائیل در همان حال او را قبض روح نمود.
از طرفی چون دستور داده بود کسی نزد او نرود تا مدتی استراحت کند، هیچ کس در قصر او نرفت. سلیمان روزها بر عصای خود تکیه زده بود در حالی که جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. مردم که او را بدین وضع می دیدند که نه غذا می خورد و نه حتی از جایش تکان می خورد از سطوت و هیبت او می ترسیدند، و به خدمات و کارهای خود مشغول بودند.
تا آنکه خداوند خواست حال او را بر مردم معلوم گرداند، لذا موریانه ای را از زیر زمین مأمور گردانید تا عصای او را خورد و شکست و جسد بی جان سلیمان علیه السلام روی زمین افتاد.(۱)

قبض روح حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

امیرمؤمنان علیه السلام درباره احتضار و قبض روح رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید مردی اجازه خواست تا خدمت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برسد، من بیرون رفتم و به او گفتم چه می خواهی؟ گفت: می خواهم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را ملاقات کنم. گفتم: نمی توانی، حاجتت چیست؟ آن مرد گفت: چاره ای نیست جز این که بر او وارد شوم.
امیرمؤمنان علیه السلام نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و برای او اجازه خواست،

*****

۱- تاریخ انبیاء، عمازاده، ص ۶۳۰.

{صفحه۱۴۵}

آن حضرت اجازه داد، آن مرد وارد شد و بر بالای سر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نشست و سپس عرضه کرد: سلام بر تو ای رسول خدا. حضرت پاسخ دادند: سلام بر تو؛ حاجتت چیست؟ گفت: من فرستاده خدا به سوی تو هستم، فرمود: تو کدام یک از آن هایی؟ عرض کرد: من ملک الموت هستم که پروردگارت مرا به سوی تو فرستاده و به تو سلام می رساند. او تو را میان لقای خود و بازگشت به دنیا محیّر کرده است. حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: مرا مهلت بده تا جبرئیل علیه السلام فرود آید، بر من سلام کند و من بر او سلام و با او مشورت نمایم.
فرشته مرگ از نزد پیامبر بیرون رفت، جبرئیل در هوا او را ملاقات کرد و به او گفت: ای فرشته مرگ آیا روح محمد را قبض

کردی؟ گفت: نه، ای جبرئیل او از من خواست که وی را قبض روح نکنم تا آنگاه تو بر او فرود آیی و بر او سلام کنی، و او تو را سلام و با تو مشورت کند. جبرئیل گفت: ای فرشته مرگ آیا نمی بینی برای روح محمد درهای آسمان گشوده شده است و آیا نمی بینی حوریان محمد خود را آرایش داده اند؟

سپس جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و عرض کرد: سلام بر تو ای احمد، سلام بر تو ای محمّد، سلام بر تو ای ابوالقاسم.

حضرت فرمودند: و سلام بر تو ای حبیب من جبرئیل، فرشته مرگ اجازه خواست تا بر من وارد شود، به او اجازه دادم؛ پس از آن خواست تا قبض روحکم کند، از او خواستم تا آمدن تو به من مهلت

{صفحه۱۴۶}

دهد. جبرئیل عرض کرد: ای محمد پروردگارت مشتاق تو است و فرشته مرگ پیش از تو از هیچ کس اجازه قبض روح نخواسته و پس از تو نیز از کسی اجازه نخواهد خواست.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ای جبرئیل فرشته مرگ مرا از سوی پروردگار مخیّر کرده که دیدار او را اختیار کنم یا به دنیا باز گردم. ای حبیب من نظر تو چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمّد لقای پروردگارت بهتر است (وَ لَلآخِرةُ خَیرٌ لَکَ مِنَ الاولی، و لَسوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَترضی)(۱)

پیامبر فرمودند: آری لقای پروردگار برایم بهتر است. ای حبیب من جبرئیل همین جا باش تا فرشته مرگ بیاید.

ساعتی بعد فرشته مرگ وارد شد و عرض کرد: سلام بر تو ای محمد؛ حضرت فرمودند: و سلام بر تو ای فرشته مرگ چه می خواهی بکنی؟ گفت: می خواهم تو را قبض روح کنم، حضرت فرمودند: آنچه را بدان مأموری اجرا کن. جبرئیل گفت: ای محمد این آخرین روز فرود آمدن من به دنیا است؛(۲) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ای حبیب من جبرئیل نزدیک من بیا، جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان رفت و در سمت راست او قرار گرفت و میکائیل علیه السلام در سمت چپ او بود و در همین حال فرشته مرگ روح قدس او را قبض می کرد. جبرئیل گفت: ای

*****

۱- سوره ضحی، آیات ۴ و ۵.

۲- احتمالاً منظور فرود آمدن به جهت آوردن وحی می باشد.

{صفحه۱۴۷}

فرشته مرگ شتاب کن تا به سوی پروردگار عروج کنم و باز گردم. فرشته مرگ گفت: روح او به جایی منتقل شده که قادر به باز گردانیدن آن نیستم. در این موقع جبرئیل گفت: ای محمّد این آخرین فرود من به دنیا است چه در آن حاجتی جز تو نداشتم و هم اکنون به آسمان بالا می روم و دیگر تا ابد به زمین فرود نخواهم آمد.

سپس پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السلام فرمودند: ای برادرم نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است. علی علیه السلام به آن حضرت نزدیک شد به حدی که در زیر روانداز او قرار گرفت؛ سپس پیامبر دهانش را بر گوش علی گذاشت و مدتی دراز با او آهسته سخن گفت، تا آنگاه که روح پاکش از قفس تن رهایی یافت.(۱)

قبض روح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از ضربه ای که ابن ملجم (لعنت الله علیه) به فرق مبارک امیرالمؤمنان علیه السلام زد، ایشان دو روز در بستر مرگ قرار داشتند. روز آخر وصیت های خود را به فرزندان خویش نمود. و مدت کوتاهی بیهوش شدند. چون به هوش آمدند، فرمودند: اینک رسول خدا، حمزه و برادرم جعفر علیهم السلام به نزد من آمدند و گفتند: بشتاب؛ ما مشتاق و منتظر تواییم. پس دیده های مبارک خود را

گردانید و با چشم مادی خود نظر کرد و فرمود: همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه

*****

۱- محجه البیضا، ج۸، ص۲۷۹- در کتب دیگر نیز داستان وفات (یا شهادت) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با اندکی تفاوت آمده است.

حق و راست هدایت کند و از شرّ دشمنان حفظ نماید، خدا خلیفه من است بر شما، و خدا بس است برای خلافت و نصرت. آنگاه فرمود: سلام بر شما ای فرشتگان خدا سپس فرمودند: «لِمثلِ هذا، فَلیَعمَلِ العامِلونَ، اِنَّ الله مَعَ الذینَ اتَّقوا وَالذینَ هُم مُحسِنون»

«از برای این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان، به درستی که خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است.»

پس پیشانی مبارکشان در عرق نشست و چشم های مبارکشان را بر هم گذاشت و دست و پای را به جانب قبله کشیده و فرمودند: «اَشهَدُ اَن لا ـ اِلهَ الاّ الله وَحده لا شَریکَ لَه و اَشهدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسولُه» این را گفته و با بال شهادت به ملاقات حضرت حق شتافتند.(۱)

قبض روح حضرت زهرا علیها السلام

راویان سنی و شیعه از «سلمی» همسر ابورافع نقل کرده اند که گفت: من در ساعات آخر عمر فاطمه علیها السلام از او پرستاری می کردم، یک روز حال او خوب شد و بیماریش آرام گردید، امیر مؤمنان علی علیه السلام برای بعضی کارها از خانه بیرون رفت فاطمه علیها السلام به من فرمودند: مقداری آب بیاور تا غسل کنم و بدنم را شستشو دهم، آب آوردم و کمک کردم، فاطمه علیها السلام برخاستند و غسل نیکویی انجام دادند. لباسش را عوض کرده، سپس به من فرمودند: بستر مرا در وسط خانه پهن کن،

*****

۱- منتهی الآمال، ج۱، ص۱۳۲

سپس رو به قبله بر آن بستر خوابیده و به من فرمودند: من امروز از دنیا می روم، من خودم را شسته ام، هیچ کس روی مرا باز نکند، سپس دستش را روی سرشان گذاشته و از دنیا رحلت فرمودند.

اسماء بنت عمیس می گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام به احتضار افتادند، به من فرمودند: هنگامی که جبرئیل علیه السلام در ساعت رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نزد حضرت آمد مقداری کافور از بهشت آورد؛ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آن را سه قسمت کرد، یک قسمت آن را برای خود برداشت و یک قسمت آن را برای علی علیه السلام و یک قسمت آن را برای من گذاشت.

آنگاه به من فرمود: ای اسماء آن کافور باقی مانده را که در فلان جا است بیاور و کنار سرم بگذار، این را گفتند و جامه شان را به سر کشیده و فرمودند: اندکی صبر کن و در انتظار من باش، سپس مرا صدا بزن، اگر جواب تو را ندادم بدان که به پدرم ملحق شده ام. اسماء اندکی صبر کرد، سپس فاطمه علیها السلام را صدا زد، جوابی نشنید، صدا زد:

«یا بِنتَ مُحَمَّدٍ المُصطَفی، یا بِنتَ اَکرَمَ مَن حَمَلَتهُ النِّساء، یا بِنتَ خَیرَ مَن وطأ الحصی، یا بِنتَ مَن کانَ مِن رَبه قابَ قَوسینِ اَو اَدنی»

«ای دختر محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم ای دختر بهترین انسان ها ای دختر برترین کسی که بر روی زمین راه رفت، ای دختر کسی که در شب معراج به جایگاه خاص قدرت الهی رسید.»

باز جوابی نشنید، اسماء روپوش را کنار زد، ناگاه دریافت که فاطمه

علیها السلام به لقاء الله پیوسته است، خود را به روی فاطمه علیها السلام انداخت و او را بوسید و عرض کرد: ای فاطمه وقتی که به حضور پدرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیدی سلام مرا به او برسان.(۱)

برافروخته شدن سیمای سیّدالشّهدا علیه السلام در روز عاشورا

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» شیخ صدوق رحمه الله روایت می کند از مفسّر از أحمد بن الحسن الحسینی از حسن بن علیّ النّاصری از پدرش از حضرت أبی جعفر جواد علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام که:

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: چون در روز عاشورا کار بر حسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام بسیار سخت، بعضی از افرادی که با آن حضرت بودند، چون بر آن حضرت نظر کردند، دیدند که آن حضرت در حالات به خلاف آن هاست؛ چون حال آن ها چنین بود که هرچه امر شدّت می یافت رنگ ها از چهره ها متغیّر می شد و بندها به لرزش در می آمد و دل ها به طپش می افتاد.

ولیکن حال و خصوصیت سیّدالشّهداء علیه السلام و بعضی از اطرافیان آن حضرت که با او بودند چنین بود که رنگ های صورت هایشان می درخشید و اعضایشان آرام می گرفت و نفس ها در سینه ها آرامش بیشتری می یافت.

*****

۱- بیت الاحزان، تالیف محدث قمی، ترجمه اشتهاردی، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

{صفحه۱۵۱}

در این حال بعضی به یکدیگر می گفتند: ببینید! گویی این مرد ابداً باکی از مرگ ندارد.

حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام به آن ها فرمودند: ای فرزندان، عزیزان و بزرگواران! قدری آرام بگیرید، صبر و تحمّل پیشه کنید! چون مرگ نیست مگر پلی که عبور می دهد شما را از گرفتاری ها و شدائد به سوی بهشت های وسیع و نعمت های جاودانی.

کدامیک از شما مکروه و ناپسند دارید که از زندانی به قصر مجلّلی انتقال یابید؟

آری، مرگ برای دشمنان شما نیست مگر مانند کسی که از قصری به سوی زندان و شکنجه انتقال یابد. همانا پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که: حقّا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و مرگ پلی است که این ها را به سوی بهشت و آن ها را به سوی جهنّم انتقال می دهد، نه من دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است.»

قبض روح بلال

بلال صحابی و مؤذن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بین شصت تا هفتاد سال عمر کرد. روزی دچار ضعف شدیدی شد و در منزل به استراحت پرداخت، رفته رفته ضعف و سستی او شدت یافت و بیماری بر او مستولی شد. سینه اش به سختی بالا و پایین می رفت. همسرش به پرستاری او مشغول بود و از این پیش آمد بی نهایت نگران و ناراحت بود.

{صفحه۱۵۲}

بلال چشمش را گشود و پرسید: چه می کنی؟ فراق و جدایی نزدیک شد. گویا کسانی را می دید، انسان هایی با فضیلت که او را دوست می دارند و او هم به آن ها ارادت می ورزد. این محمّد و یاران او هستند که او را دعوت می کنند که به آن ها بپیوندد.

تبسمی بر لبانش نقش بست، یک مرتبه آهی کشید، چشمانش را روی هم گزارد و سرش را روی سینه اش خواباند. همسرش صورت او را برگرداند، ناگهان آه جان سوزی کشید و گفت واحُزناه.(۱)

بلال نفس های آخرش را می کشید، مشتاق زیارت و درک لقای حق بود، لذا با شادی و سرور گفت: وافرحتاه.(۲)

چون بلال از ضعف شد همچون هلال*** رنگ مرگ افتاد بر روی بلال

جفت او دیدش بگفتار: وا حرب*** پس بلالش گفت: نی نی و اطرب

تا کنون اندر حرم بودم ز زیست*** تو چه می دانی مرگ چه عیش است، چیست

گفت جفت: امشب غریبی می روی*** از دیار خویش غایب می شوی

گفت: نی نی بلکه امشب جان من

*****

۱- چه حزن انگیز و مصیبت بار

۲- چه شادمان کننده و شعف بار

{صفحه۱۵۳}

می رسد خوش از غریبی در وطن

گفت: ای جان و دلم وا حسرتا*** گفت: نی نی جان من وا دولتا

گفت: آن رویت کجا بینیم ما*** گفت: اندر حلقه خاص خدا

حاج مؤمن و ملاقات او با یکی از مردان خدا

مردی بود از اهل شیراز به نام حاج مؤمن که بسیار مرد روشن دل، با ایمان و با تقوایی بود؛ که مطالب بسیار مفیدی هم نقل می رد و از بعضی ها هم پنهان می نمود. از جمله می گفت: یکی از ائمه جماعت شیراز روزی به من گفت: بیا با هم برویم به زیارت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام، و یک ماشین دربست اجاره کرد؛ چند نفر از تجّار هم همراه او بودند. حرکت نموده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام توقّف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا می شد و ادراک بسیاری از حقائق را می نمودم. یک روز عصر در صحن مطهّر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم که وعده هایی به من داد.

حرکت کردیم به طرف تهران و سپس به طرف مشهد مقدّس. از نیشابور که گذشتیم دیدیم که مردی به صورت عامی در کنار جادّه به طرف مشهد می رود و با او یک کوله پشتی بود. اهل ماشین گفتند این مرد را سوار کنیم ثواب دارد، ماشین هم جا داشت.

{صفحه۱۵۴}

ماشین توقّف کرده چند نفر پیاده شدند و از جمله آنان من بودم، و آن مرد را به درون ماشین دعوت کردیم. قبول نمی کرد، تا بالاخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود به شرط آنکه پهلوی من بنشیند و هرچه بگوید من مخالفت نکنم.

سوار شد و پهلوی من نشست، و در تمام راه برای من صحبت می کرد و از بسیاری از وقایع خبر می داد و حالات مرا یکایک تا آخر عمر گفت. و من از اندرزهای او بسیار لذّت می بردم و برخورد با چنین شخصی را از مواهب بزرگ پروردگار و ضیافت حضرت رضا علیه السلام دانستم. تا کم کم رسیدم به قدمگاه و به موضعی که شاگرد شوفرها از مسافرین «گنبدنما» می گرفتند.

همه پیاده شدیم. موقع غذا بود، منن خواستم بروم و با رفقای خود که از شیراز آمده ایم و تابحال سر یک سفره بودیم غذا بخورم. گفت: آنجا مرو! بیا با هم غذا بخوریم. من خجالت کشیدم که دست از رفقای شیرازی که تا به حال مرتّباً با آن ها غذا می خوردیم بردارم و ترک رفاقت نمایم، ولی چون قول داده بودم که از حرف های او سرپیچی نکنم به ناچار موافقت نموده، با آن مرد در گوشه ای رفتیم و نشستیم.

از خورجین خود دستمالی بیرون آورد، باز کرده گویا نان تازه در آن بود با کشمش سبز که در آن دستمال بود، شروع به خوردن

کردیم و سیر شدیم؛ بسیار لذّت بخش و گوارا بود.
در این حال گفت: حال اگر می خواهی به رفقای خود سری بزنی و
{صفحه۱۵۵}
تفقّدی بنمائی عیب ندارد. من برخاستم و به سراغ آن ها رفتم و دیدم در کاسه ای که مشترکاً از آن می خورند خون است و کثافات، و این ها لقمه برمی دارند و می خورند و دست و دهان آن ها نیز آلوده شده و خود اصلا نمی دانند چه می کنند؛ و با چه مزه ای غذا می خورند. هیچ نگفتم، چرا که مأمور به سکوت در همه احوال بودم.
به نزد آن مرد بازگشتم. گفت: بنشین، دیدی رفقایت چه می خورند؟ تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بود و نمی دانستی؛ غذای حرام و مشتبه چنین است. از غذاهای قهوه خانه ها مخور؛ غذای بازار کراهت دارد.
گفتم: إن شاء الله تعالی؛ پناه می برم به خدا.
گفت: حاج مؤمن! وقت مرگ من رسیده، من از این تپّه می روم بالا و آنجا می میرم. این دستمال بسته را بگیر، در آن پول است، صرف غسل و کفن و دفن من کن. و هرجا را که آقای سیّد هاشم صلاح بداند همانجا دفن کنید. آقای سیّد هاشم همان امام جماعت شیرازی بود که در معیّت او به مشهد آمده بودند.
گفتم: ای وای! تو می خواهی بمیری؟! گفت: ساکت باش! من می میرم و این را به کسی مگو.
سپس رو به مرقد مطهّر حضرت ایستاد و سلام عرض کرد و گریه بسیار کرد و گفت: تا اینجا به پابوس آمدم ولی سعادت بیش از این نبود که به کنار مرقد مطهّرت مشرّف شوم.
{صفحه۱۵۶}
ار تپّه بالا رفت و من حیرت زده و مدهوش بودم، گوئی زنجیر فکر و اختیار از کفم بیرون رفته بود.
به بالای تپّه رفتم، دیدم به پشت خوابیده و پا رو به قبله دراز کرده و با لبخند جان داده است؛ گوئی هزار سال است که مرده است.
از تپّه پائین آمدم و به سراغ حضرت آقا سیّد هاشم و بقیه رفقا رفتم و داستان را گفتم. خیلی تأسّف خوردند و مرا مؤاخذه کردند که چرا به ما نگفتی و ما را از این واقعه مطّلع ننمودی؟
گفتم: خودش دستور داده بود، و اگر می دانستم که بعد از مردنش نیز راضی نیست، حالا هم نمی گفتم.
راننده ماشین و شاگرد و حضرت آقا و سایر همراهان همه تأسّف خوردند، و همه با هم به بالای تپّه آمدیم و جنازه او را پائین آورده و در داخل ماشین قرار دادیم و به سمت مشهد رهسپار شدیم.
حضرت آقا می فرمود: حقّا این مرد یکی از اولیای خدا بود که خدا شرف صحبتش را نصیب تو کرد، و باید جنازه اش به احترام دفن شود. وارد مشهد مقدّس شدیم. حضرت آقا مستقیما به نزد یکی از علمای آنجا رفت و او را از این واقعه مطّلع کرد. او با جماعت بسیاری برای تجهیز و تکفین آمدند؛ او را غسل داده و کفن نموده و بر او نماز خواندند و در گوشه ای از صحن مطهّر دفن کردند، و من مخارج را از دستمال می دادم. چون از دفن فارغ شدیم، پول دستمال نیز تمام شد نه یک شاهی کم و نه زیاد، و مجموع پول آن دستمال دوازده تومان بود.
{صفحه۱۵۷}

حکیم هیدجی و مرگ اختیاری مرد عامی

می گویند مرحوم هیدجی مردی حکیم و عارف و منزّه از رویّه اهل غرور، و اهل مراقبه نفس بوده، ضمیری صاف و دلی روشن و فکری عالی داشته است. ولی منکر مرگ اختیاری بوده است و این درجه و کمال را برای مردم محال می پنداشته است، و در بحث

با شاگردان خود جدّاً انکار می نموده و ردّ می کرده است.
یک شب در حجره خود بعد از بجا آوردن فریضه عشاء رو به قبله مشغول تعقیب بوده است که ناگهان پیرمردی دهاتی وارد شده، سلام کرد و عصایش را در گوشه ای نهاد و گفت: جناب آخوند! تو چکار داری به این کارها؟ هیدجی گفت: چه کارها؟ پیرمرد گفت: مرگ اختیاری و انکار آن؛ این حرف ها به شما چه مربوط است؟
هیدجی گفت: این وظیفه ماست؛ بحث و نقد و تحلیل کار ماست. درس می دهیم، مطالعات داریم، روی این کارها زحمت کشیده ایم؛ سر خود نمی گوئیم!
پیرمرد گفت: مرگ اختیاری را قبول نداری؟! هیدجی گفت: نه.
پیرمرد در مقابل دیدگان او پای خود را به قبله کشیده و به پشت خوابید و گفت: «إنا لله و إنّا إلیه راجعون» و از دنیا رحلت کرد؛ گوئی هزار سال است که مرده است.
حکیم هیدجی مضطرب شد. خدایا این چه بلایی بود که امشب بر سر ما آمد؟ حکومت ما را چه می کند؟ می گویند مردی را در حجره
{صفحه۱۵۸}
بردید، غریب بود و او را کشتید و سمّ دادید یا خفه کردید.
در حالی که از خود بی خود بودم، دویدم و طلّاب را خبر کردم، آن ها به حجره آمدند و همه متحیّر و از این حادثه نگران شدند. بالاخره بنا شد خادم مدرسه تابوتی بیاورد و شبانه او را به فضای شبستان مدرسه ببرند تا فردا او را غسل داده و کفن و دفن کنند، که ناگاه پیرمرد از جا برخاست و نشست و گفت: «بسم الله الرّحمن الرّحیم»، و سپس رو به هیدجی کرده و لبخندی زد و گفت: حالا باور کردی؟ هیدجی گفت: آری باور کردم، به خدا باور کردم؛ امّا تو امشب پدر مرا درآوردی. جان مرا گرفتی!
پیرمرد گفت: آقا جان! تنها به درس خواندن نیست؛ عبادت نیمه شب هم لازم دارد، تعبّد هم می خواهد، چه می خواهد... فقط تنها بخوانید و بنویسید و بگوئید و بس، مطلب به این تمام می شود؟!
از همان شب حکیم هیدجی رویّه خود را تغییر می دهد، نیمی از ساعات خود را برای مطالعه کردن و نوشتن و تدریس کردن قرار می دهد و نیمی را برای تفکّر و ذکر و عبادت خدای جلّ و عزّ. شب ها از بستر خواب پهلو تهی می کند و خلاصه امر به جائی میرسد که باید برسد. دلش به نور خدا منوّر و سرش از غیر او منزّه، و در هر حال انس و الفت با خدای خود داشته است. و از دیوان شعر فارسی و ترکی او می توان حالات او را دریافت. حاشیه ای بر شرح منظومه سبزواری دارد که بسیار مفید است.
{صفحه۱۵۹}
در آختر دیوانش وصیّت نامه او را چاپ نموده اند. بسیار شیرین و جالب است. پس از حمد خدا و شهادت و تقسیم اثاثیه و کتاب های خود می گوید: «از رفقا تقاضا دارم و وقتی مردم عمامه مرا روی عماری نگذارند، های و هوی لازم نیست، و برای مجلس ختم من موی دماغ کسی نشوند زیرا که عمر من ختم شده است و عمل من خاتمه یافته است. دوستان من خوش باشند زیرا من از زندان طبیعت خلاص و به سوی مطلوب خود میروم و عمر جاودان می یابم. و اگر دوستان از مفارقت ناراحتند إن شاء الله خواهند آمد و همدیگر را در آنجا زیارت می کنیم. دوست داشتم پولی داشتم و به رفقا می دادم که در شب رحلت من مجلس سوری تهیّه کرده و سروری فراهم آورند، زیرا که آن شب، شب وصال من است.»
مرحوم رفیق شفیق آقای سیّد مهدی رحمه الله به من وعده میهمانی و ضیافت داده إن شاء الله به وعده خود وفا خواهد نمود.
تمام طلّاب مدرسه منیریّه می گفتند که: مرحوم هیدجی هنگام شب همه طلّاب را جمع کرد و نصیحت و اندرز می داد و به اخلاق دعوت می نمود، و بسیار شوخی و خنده می نمود، و ما در تعجّب بودیم که این مرد که شب ها پیوسته در عبادت بود چرا امشب

اینقدر مزاح می کند و با عبارات نصیحت آمیز ما را مشغول می دارد؛ و ابداً از حقیقت امر خبر نداشتیم.
هیدجی نماز صبح خود را در اوّل فجر صادق خواند و سپس در
{صفحه ۱۶۰}
حجره خود آرمید. پس از ساعتی حجره را باز کردند دیدند رو به قبله خوابیده و رحلت نموده است. رحمت خدا بر او باد.

فرا رسیدن اجل و شفاعت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام

یکی از بندگان شایسته خدا که از اهل علم سامرّا بوده و سپس در کاظمین و بعد در تهران سکونت داشت نقل می کند که: در ایّامی که در سامرّا بودم سخت به مرض حصبه مبتلا شدم و هرچه اطبا در آنجا مداوا نمودند، مفید واقع نشد.
مادرم با برادرانم مرا از سامرّا به کاظمین برای معالجه آوردند، و در کاظمین نزدیک به صحن مطهّر یک اطاق در مسافرخانه تهیّه و در آنجا به معالجه من پرداختند؛ مؤثّر واقع نشد و من بیهوش افتاده بودم.
از معالجه اطبّای کاظمین که مأیوس شدند یک روز به بغداد رفته و یک طبیب سنّی مذهب را برای من به کاظمین آوردند.
همین که نزدیک بستر من آمد و می خواست مشغول معاینه گردد من در اطاق احساس سنگینی کردم، و بی اختیار چشم خود را باز کردم دیدم خوکی بر سر من آمده است؛ بی اختیار آب دهان خود را به صورتش پرتاب کردم. گفت: چه می کنی، چه می کنی؟ من دکترم، من دکترم!
من صورت خود را به دیوار کردم و او مشغول معاینه شد و دستوراتی داد و نسخه ای نوشته و رفت.
{صفحه ۱۶۱}
نسخه را تهیّه کرده و به تمام دستورات او عمل کردند ابدا مؤثّر واقع نشد؛ و من لحظات آخر عمر خود را می گذراندم.
تا آنکه دیدم حضرت عزرائیل علیه السلام وارد شد با لباس سفید و بسیار زیبا و خوشرو و خوش منظره و خوش قیافه. پس از آن پنج تن (حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام) به ترتیب وارد شدند و همه نشستند و به من تسکین دادند، و من مشغول صحبت کردن با آن ها شدم و آن ها نیز با هم مشغول گفتگو بودند.
در این حال که من به صورت ظاهر بیهوش افتاده بودم، دیدم مادرم پریشان شده و از پلّه های مسافرخانه بالا رفت روی بام، و رو کرد به گنبد مطهّر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و عرض کرد:
یا موسی بن جعفر! من به خاطر شما بچّه ام را اینجا آوردم، شما راضی هستید بچّه ام را اینجا دفن کنند و من تنها برگردم؟ حاشا و کلاّ! حاشا و کلاّ! (البتّه این مناظر را این آقای مریض با چشم دل و ملکوتی خود می دیده است نه با چشم سر؛ آن ها بهم بسته و بدن افتاده و عازم ارتحال است) همینکه مادرم با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشغول تکلّم بود دیدم آن حضرت به اطاق ما تشریف آوردند و به حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم عرض کردند: خواهش می کنم تقاضای مادر این سیّد را بپذیرید!
{صفحه ۱۶۲}
حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رو کردند به عزرائیل و فرمودند: برو تا زمانی که خداوند مقرّر فرماید؛ خداوند بواسطه توسّل مادرش عمر او را تمدید کرده است. ما هم میرویم إن شاء الله برای موقع دیگر.
مادرم از پلّه ها پائین آمد و من نشستم، و آنقدر از دست مادر عصبانی بودم که حدّ نداشت. و به مادر می گفتم: چرا این کار را کردی؟ من داشتم با أمیرالمؤمنین علیه السلام می رفتم، با پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می رفتم، با حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام می رفتم؛ تو آمدی جلو ما را گرفتی و نگذاشتی که ما حرکت کنیم.

زنی که نمی خواست به دنیا برگردد

از یکی از مؤمنین نقل شده که: ما از نجف اشرف عیال اختیار کردیم و سپس در فصل تابستان برای زیارت و ملاقات خویشاوندان عازم ایران شدیم، و پس از زیارت حضرت ثامن الائمّه علیه السلام به وطن خود که شهری است در نزدیکی های مشهد رهسپار گردیدیم.

آب و هوای آنجا به عیال ما نساخت و مریض شد و روز بروز مرضش شدّت گرفت؛ و هرچه معالجه کردیم سودمند نیفتاد و مشرف به مرگ شد. و من در بالین او بودم، و بسیار پریشان شدم و با خود گفتم الان است که عیال من فوت کند؛ و من باید تنها به نجف برگردم و در پیش پدر و مادرش خجل و شرمنده گردم، و به من بگویند دختر نوعروس ما را بردی و در آنجا دفن کردی و خودت برگشتی.

{صفحه۱۶۳}

حال اضطراب و تشویش عجیبی در من پیدا شد. فوراً آمدم در اطاق مجاور ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و توسّل به حضرت امام زمان علیه السلام پیدا کردم و عرض کردم: یا ولیّ الله! زن مرا شفا دهید، ای کارخانه خدا! این امر از دست شما ساخته است؛ و با نهایت تضرّع و التجاء متوسّل شدم.

آمدم در اطاق عیالم، دیدم نشسته و مشغول گریه کردن است و زار زار می گرید. تا چشمش به من افتاد گفت: چرا مانع شدی؟ چرا مانع شدی؟ چرا نگذاشتی؟ من نفهمیدم چه می گوید، و تصوّر کردم که صحبت عادی می کند و حالش سخت است.

بعد که قدری آب به او دادیم و غذا به دهانش گذاردیم قضیّه خود را برای من نقل کرد و گفت: عزرائیل علیه السلام برای قبض روح من با لباسی سفید که بسیار زیبا و آراسته بود، آمده بود: به من لبخندی زده و گفت: حاضر به آمدن هستی؟ گفتم: آری.

بعداً أمیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و با من بسیار ملاطفت و مهربانی کردند و بمن گفتند: من می خواهم بروم نجف، می خواهی با هم برویم به نجف؟ گفتم: بلی دوست دارم با شما به نجف بروم.

من برخاستم لباس خود را پوشیدم و آماده شدم که با آن حضرت به نجف اشرف برویم، همین که خواستم از اطاق با آن حضرت خارج شوم دیدم که حضرت امام زمان علیه السلام آمدند و تو هم دامان امام زمان علیه السلام را گرفته ای.

{صفحه۱۶۴}

حضرت امام زمان علیه السلام به أمیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: این بنده به ما متوسّل شده، حاجتش را برآورید.

حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را پائین انداخته و به عزرائیل فرمودند: به تقاضای مرد مؤمن که متوسّل به فرزند ما شده است برو؛ باشد تا موقع معیّن. و أمیرالمؤمنین علیه السلام از من خداحافظی کردند و رفتند. چرا نگذاشتی من بروم؟

در روایات زیادی وارد شده است که حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین شخص محتضر در سکرات موت حاضر می شوند، و اگر مؤمن و دارای ولایت باشد او را با خود به بهشت می برند.

ای که گفتی فمن یمت یرنی*** جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من*** مُردمی تا ببینمی رویت

أمیرالمؤمنین علیه السلام با چشم ملکوتی و گوش ملکوتی و دل ملکوتی انسان تماس می گیرند و او را با خود به ملأ اعلی می برند.

به به از این ملاقات و زیارت برای مؤمن؛ حقّا چقدر شادی آفرین است.

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین*** اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل*** بیارای باد شبگیری، نسیمی زان عرق چینم

اگر بر جای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست

{صفحه۱۶۵}

حرامم باد اگر من جای بجای دوست بگزینم

صباح الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز*** که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم(۱)

محمود غزنوی در سکرات مرگ

گویند محمود غزنوی عاشق جواهر بود در مدت سه روزی که در بستر بیماری و سکرات مرگ گرفتار بود امر کرد جواهراتی که از خزائن هند و غیر آن جمع آوری کرده بیاورند. صندوق ها را برایش باز می کردند و هر دانه از آن ها را می نگریست سخت می گریست و آه حسرت می کشید عاقبت با دلی پر حسرت شربت تلخ مرگ را نوشید و شگفت آن که در همان حال هم حاضر نشد مقداری از آن ها را بین مستحقان تقسیم کند.

مردی که در حال سجده قبض روح شد

ملک الموت برای قبض روح بنده صالحی با او ملاقات نمود، آن مؤمن سلام کرد، وی پاسخ سلام او را داده و به او گفت: مرا با تو حاجتی است که باید آن را در گوش تو بگویم.

- بگو.

- من فرشته مرگ هستم.

*****

۱- دیوان حافظ نسخه پژمان، ص ۱۴۵، غزل ۳۲۳

{صفحه۱۶۶}

- مرحبا بر تو که مدت غیبت تو بر من طولانی شده است، (یعنی خیلی منتظرت بودم) به خدا سوگند، غایبی در روی زمین نیست که من لقای او را از دیدار تو بیشتر دوست بدارم.

- حاجتی داری بگو

- حاجتی ندارم که نزد من بزرگتر و محبوبتر از لقای پروردگار باشد.

- هر حالتی را که می خواهی در آن قبض روح شوی انتخاب کن

- بر این امر توانایی داری؟

- آری

- پس به من اجازه بده تا وضو گیرم و دو رکعت نماز گزارم، سپس در حالی که به سجده رفته ام جانم را بگیر ملک الموت چنین کرد و در حال سجود روح او را قبض نمود.(۱)

توبه یک جوان یهودی قبل از مرگ

امام باقر علیه السلام می فرمایند: پسری یهودی، خیلی خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شرفیاب می شد، حضرت کارهای سبک و بدون زحمت را به او ارجاع می داد، و چه بسا او را دنبال کارهای خویش می فرستاد، و گاهی توسط او نامه ای به ایل و تبارش می نوشت. چند روزی نیامد. حضرت احوال او را پرسید، شخصی گفت: فکر کنم به خاطر بیماری

*****

۱- محجه البیضاء، ج۸، ص۲۶۶

{صفحه۱۶۷}

مهلکی که به آن دچار شده امروز و فردا بیشتر مهلت زنده بودن نداشته باشد.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم با جمعی از یارانش به عیادتش رفت. از کرامات حبیب خدا این بود که با کسی حرف نمی زد مگر این که طرف جواب القاسم» حضرت فرمودند: به وحدانیّت خدا شهادت بده جوان چشم به پدر دوخت و از ترس پدر چیزی نگفت. حضرت دوباره شهادت به حق را تلقین او کردند، باز با نگاه به پدر سکوت کرد. بار سوم فرمودند: شهادت را بگو باز جوانک به پدرش خیره شد حضرت فرمود: میلل داری بگو میل نداری نگو.

جوان به وحدانیت خدا اقرار کرد و به رسالت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گواهی داد و سپس مرد. حضرت به پدرش فرمود: کاری به این جنازه نداشته باش؛ آنگاه به اصحاب فرمود: او را غسل داده و کفن کنید، سپس نزد من بیاورید تا بر او نماز بگذارم و چون از خانه خارج شدند مرتب می گفتند: خدا را شکر که به دست من یک انسان از آتش جهنم نجات پیدا کرد.(۱)

مردی که آسان اهل بهشت شد

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با جمعی از یارانش از مدینه خارج شدند. هوا

*****

۱- دیدار عاشقان، تج۷، ص۱۸۳.

{صفحه۱۶۸}

به شدت گرم بود.

حضرت فرمودند: در مقابل خود چه می بینید؟

- جز یک شبح چیزی به نظر ما نمی رسد.

- مردی است بیابانی، مقصدش مدینه است، در حدود شش روز آب و نان نیافته است.

شتر سوار نزدیک شد، حضرت به او فرمود:

- کجا می روی؟

- مدینه

- برای چه؟

- از شخصی که به رسالت مبعوث شده، زیاد شنیده ام؛ عاشق زیارت او هستم، می خواهم تا جمال دلارایش را نظاره کنم.

- آن کسی که به دنبالش هستی، منم؛ آیا حاضری از بت پرستی دست برداری؟

- آری.

حضرت شهادتین را به او تلقین کردند، و چون شهادتین را گفت از حال رفت، به طوری که نزدیک بود از شتر به زمین افتد. آن گاه فرمودند: آرام او را روی شتر به زمین بگذارید، چون وی را خواباندند، فرمود: آب تهیه کنید تا غسلش دهیم؛ زیرا از دنیا رفت. پس از مراسم غسل و کفن، همان جا قبری آماده کردند، چون وی را دفن نمودند،

{صفحه۱۶۹}

حضرت فرمود: چه آسان و بی رنج و زحمت به بهشت رفت.(۱)

اشک حشرت مرد ثروت اندوز، هنگام مرگ

مردی از قوم بنی اسرائیل مالی جمع کرده بود، هنگامی که در آستانه مرگ قرار گرفت به فرزندانش گفت: اموالم را از نظرم بگذرانید. آن ها اموال بسیاری اعم از اسب و شتر و برده و جز این ها را از معرض دید او گذراندند. هنگامی که به آن ها نظر کرد اشک حسرت ریخت. ملك الموت وقتی دید می گرید گفت: چه چیزی تو را به گریه در آورده است؟ سوگند به آن که این اموال را به تو داده از خانه ات بیرون نخواهم رفت جز آن که میان جان و تنت جدایی بیندازم.

گفت: پس مهلت بده تا این اموال را پخش کنم.

عزرائیل گفت: هیهات، مهلت از تو بریده شده است، چرا پیش از فرا رسیدن اجل این کار را نکردی؟ سپس جان او را گرفت.(۲)

ظالمی که هنگام قبض روح حسرت می خورد

یکی از ظالمان بنی اسرائیل در خانه خود نشسته و با برخی از آشنایانش خلوت کرده بود، در این میان نگاهش به شخصی افتاد که در خانه اش وارد شد. بی تاب و خشمگین از جا برخاست و به او گفت: تو کیستی و چه کسی تو را به خانه من راه داده است؟ گفت:

*****

۱- همان، ص ۱۸۵.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۳، ص۲۶۷

{صفحه ۱۷۰}

اما آن که مرا وارد خانه کرده مالك آن است، و من کسی هستم که حجاب مانع من نیست، از پادشاهان اجازه نمی گیرم و از سطوت و قدرت آن ها بیم و ترس ندارم، و هیچ ظالم و شیطان شریری نمی تواند مرا از کار باز دارد.

آن ظالم در حالی که لرزه بر اندامش افتاده بود خود را به جلو انداخت و با فروتنی و خاری، سر بلند کرد و گفت: تو فرشته مرگی؟

- آری

- آیا ممکن است مرا مهلت دهی تا با کسانم عهدی تازه کنم؟

- هیهات، وقت تو تمام شده و نفس هایت پایان یافته و ساعاتت به پایان رسیده و راه تأخیر نیست.

- مرا به کجا خواهی برد؟

- به سوی عملی که از پیش فرستاده ای، و به جایی که پیش از این آماده ساخته ای.

- من کار نیکی برای آینده نکرده ام، و جای خوبی برای خود نساخته ام.

- پس تو را به سوی آتش سوزانی می برم که پوست سرت را می کند. سپس جان او را گرفت و او در میان آشنایانش به زمین افتاد. برخی فریاد می کشیدند و برخی می گریستند.

مرگ فرعون

وقتی که فرعون و لشگریانش به دنبال حضرت موسی علیه السلام و

{صفحه ۱۷۱}

پیروانش حرکت می کردند که آن ها را گرفته و همه را از دم تیغ کین بگذرانند.

حضرت موسی علیه السلام به کنار رود نیل رسید، راه فرار هم نداشت، زیرا از اطراف، لشگریان او را احاطه کرده بودند و فقط به جلو راه داشت، آن هم رودخانه بود. حضرت موسی علیه السلام و پیروان او به آب زدند، آب شکافته شد، نیمی از آن این طرف و نیمی آن طرف بالا آمد و گِل های کف رودخانه خشک شد.

حضرت موسی علیه السلام و تمام پیروان او وارد نیل شدند که فرعون و لشگریانش رسیدند. دیدند که موسی علیه السلام و پیروانش در رودخانه و در حال عبورند؛ گفتند: عجیب نیست، ما هم می رویم و آن ها را دستگیر می کنیم. همین که وارد رودخانه شدند آب بسته شد.

فرعون چون زمانی غرق شدنش فرا رسید، گفت: ایمان آوردم به این که خدایی نیست جز همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم.

جبرئیل مقداری از لجن ته دریا برداشت و بر دهان او زد و گفت: «حالا ایمان می آوری، در حالی که گناهان را قبلاً به جا آوردی و در روی زمین از مفسدین بودی؟»(۱)

امروز ما جان تو را گرفته و با خود می بریم به آنجا که محل و مقر فعلیت و نتیجه اعمال از پیش فرستاده توست، و ببین بر سر تو چه

*****

۱- سوره یس، آیه ۹۱

خواهد آمد، ولی بدنت را از آب بیرون می اندازیم و در کنار ساحل قرار می دهیم که مردم بیابند و ببینند که بدن متعفن و گندیده تو چگونه به ذلت و پستی دچار شده است و نگویند که از میان دریا فرعون جزء رجال الغیب شده یا به آسمان رفته است.(۱)

مرد جاهلی که هنگام جان دادن بهشتی شد

معاویه بن وهب می گوید: یک سال با کاروانی به سوی مکه برای انجام حج حرکت کردیم، پیرمردی خدا پرست و اهل عبادت همراه ما بود، ولی شیعه نبود (چون اطلاعی از آن نداشت) و نماز خود را در مسیر راه می خواند، او در یکی از جاهایی که توقف کرده بودیم بیمار شد. من به برادر زاده اش که در آنجا بود گفتم: کاش مذهب شیعه را به عمویت در این لحظات آخر عمر پیشنهاد می کردی، شاید خدا او را نجات دهد.

همه همراهان گفتند: بگذارید آن پیرمرد به حال خود بمیرد؛ زیرا همین حال که دارد خوب است ولی برادر زاده اش تاب نیاورد؛ سرانجام به پیرمرد گفت: عمو جان مردم بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم جز عده کمی، مرتد و گمراه شدند، علی بن ابیطالب علیه السلام همچون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اطاعتش لازم بود، و بعد از رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم حق ولایت از آن او بود.

*****

۱- معاد شناسی، مرحوم علامه حسینی تهرانی، ج۲، ص۳۰

آن پیرمرد نفسی کشید و فریاد زد: «من هم بر همین عقیده هستم» و همان دم جان داد. پس از چند روز به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، یکی از همراهان به نام علی بن سری، ماجرای لحظات آخر عمر آن پیرمرد را به عرض آن حضرت رسانید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هو رَجلٌ مِن اَهلِ الجَنَّة» او از اهل بهشت است.

علی بن سری عرض کرد: آن شخص جز در آن ساعت آخر عمر، اطلاعی از مذهب تشیع نداشت. (پس چطور اهل بهشت است؟)

امام علیه السلام فرمودند: «از او چیز دیگری می خواهید؟ سوگند به خدا، او وارد بهشت شد.»(۱)

احتضار سید حمیری

حسین بن عون گوید: نزد سید بن محمد حمیری برای عیادت او در همان مرضی که با آن از دنیا رحلت نمود، رفتم؛ دیدم در حال جان دادن است و جمعیتی از همسایگانش که همه عثمانی مذهب بودند دور تا دور او جمع شده بودند.

سید حمیری بسیار زیبا و جمیل بود، پیشانی باز و گشاده و گردن

*****

۱- اصول کافی، ج۱، ص۴۴۰- شاید در ابتدای امر اینگونه به فکر انسان خطور کند که اینکه چطور میشود شخصی تمام عمر مسلمان زندگی می کند اما موقع جان دادن مسلمان نمی میرد و یا بالعکس کسی که عمری را با مذهب نا حق زیسته و در لحظه مرگ با مذهب حق تشیع مشرف می شود، مانند این حکایت. آیا این با عدل خداوند منافات ندارد؟

در جواب باید گفت که هر دوی این افراد به خاطر اعمال و کردار خودشان است که این قابلیت را پیدا کرده اند که بر مذهب حق یا ناحق از دنیا بروند و خداوند نه با کسی خویشاوندی دارد و نه به کسی ظلم میکند. برای مثال کسی که با نیت پاک و انسانی کارهای خوبی را انجام می دهد خداوند متعال زمینه را برای هدایتش مهیا می کند حال شخص می خواهد مذهب حق را بپذیرد یا نه.

زیبا و بلند داشت. در آن حال یک نقطه سیاه مانند مرکب سیاه بر صورتش پیدا شد، و کم کم رو به زیادی گذاشت و تمام صفحه صورت را سیاه کرد.

شیعیانی که در آنجا بودند بسیار محزون و ناراحت شدند، ولی عثمانی مذهبان خرسند و خوشحال گردیدند، و شروع کردند به شماتت و سرزنش شیعیان.

مدت بسیار کوتاهی گذشت که در همان جایی که در مرتبه اول نقطه سیاه ظاهر شده بود یک نقطه سفید نورانی و درخشان پدیدار گشت، و پیوسته رو به فزونی رفت و نمو کرد تا آن که تمام صورتش سفید شد و درخشید.

سید حمیری لبان خود را به تبسم ملیحانه گشود؛ و با حال سرور و شادی، لبخند زنان این شعر را سرود:

کذب الزاعمون ان علیا لن ینجی محبه من هنات*** قدروربی دخلت جنه عدن و عفالی الاله عن سیئات

فابشروا الیوم اولیاء علی و تولوا علی حتی الممات*** ثم من بعده تولوا بنیه واحدا بعد واحد بالصفات

«دروغ می گویند کسانی که گمان می کنند علی بن ابیطالب علیه السلام دوستان خود را از گرفتاری ها و سختی ها نجات نمی دهد.

آری، سوگند به خدا چنین است، من داخل بهشت عدن شدم و پروردگارم از همه گناهانم در گذشت.

پس دوستداران و محبّان علی علیه السلام را بشارت دهید که تا وقت مردن تحت ولایت او باشند.

و از علی علیه السلام گذشته فرزندان او را یک به یک با صفات خاصه آن ها که از لوازم امامت است، ولی خود بگیرند.»

پس از سرودن این اشعار بلافاصله گفت:

«اَشهدُ اَن لا اِلهَ اِلاّ اللهُ حقاً حقاً، اَشهدُ اَنّ محمداً رَسول الله حقاً حقاً، اَشهدُ اَنَّ عَلیاً اَمیرَالمومِنینَ حقاً حقاً، اَشهَدُ اَنّ لا اِلهَ اِلاّ الله».

و سپس چشمان خود را روی هم گذارد و روح به اندازه ای آسان از قالب او بیرون رفت که گویی فتیله روشنی خاموش شده یا

دانه ریگی افتاده است.(۱)

شیخ عبدالکریم حائری و شفاعت امام حسین علیه السلام

آیهٔ الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسّس حوزه علمیه قم، در موقع احتضار برای مرحوم آیهٔ الله حاج آقا مصطفی اراکی نقل کردند: «در آن هنگام که در کربلا بودم و به درس و بحث اشتغال داشتم، شبی که شب سه شنبه بود در عالم خواب دیدم، شخصی به من گفت: ای شیخ عبدالکریم کارهایت را انجام بده که سه روز دیگر خواهی مرد.

از خواب بیدار شدم و حیران به خود گفتم: البته خواب است،

*****

۱- کشف الغمه، علامه اربلی، ج ۱، ص ۴۱۴

{صفحه۱۷۶}

ممکن است تعبیر نداشته باشد.

روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم، تا این که آنچه در عالم خواب دیده بودم از خاطرم رفت، روز پنجشنبه که تعطیل بود، با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم، در آنجا قدری گردش و مباحثه علمی نمودیم تا ظهر شد، ناهار را همان جا صرف کردیم. پس از ناهار ساعتی خوابیدیم؛ در همین هنگام لرزه شدیدی مرا گرفت، رفقا در آنجا عبا و رو انداز داشتند و روی من انداختند، ولی من همچنان در میان آتش تب افتاده بود، حس کردم که حالم بسیار وخیم است.

به رفقا گفتم: زودتر مرا به خانه برسانید، آن ها وسیله ای فراهم کرده، زود مرا به شهر کربلا آورده و به خانه رساندند، در خانه بی حال و حس در بستر افتاده بودم. حالم خیلی دگرگون شد و در این میان به یاد خواب سه شب پیش افتادم، علائم مرگ را مشاهده کردم و با در نظر گرفتن خوابی که دیده بودم، احساس کردم که پایان عمرم نزدیک شده است.

در این هنگام، ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند، و به همدیگر نگاه می کردند و می گفتند: اجل این مرد رسیده، مشغول قبض روحش گردیم. در این هنگام با قلبی صاف و خالص به ساحت مقدس امام حسین علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: ای حسین عزیز، دستم خالی است؛ کاری نکرده ام و برای خود

{صفحه۱۷۷}

توشه ای فراهم ننموده ام، شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیها السلام از من شفاعت کنید، که خدا مرگ مرا تأخیر اندازد، تا خود را برای سفر آخرت آماده سازم.

بلافاصله دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می خواستند روحم را قبض کنند، آمد و به آن ها گفت: حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما متوسل شده، و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم تا عمرش را به تأخیر اندازد، خداوند نیز شفاعت ما را پذیرفت؛ بنابراین روح او را قبض نکنید.

در این وقت آن دو نفر به هم نگاهی کردند و به آن شخص گفتند: سمعاً و طاعتاً، آنگاه دیدم آن دو نفر و فرستاده امام علیه السلام به سوی آسمان پرواز کردند. بعد از این ماجرا، احساس سلامتی و عافیت کردم، صدای گریه و زاری بستگان را شنیدم که به سر و صورت می زدند، آهسته دستم را حرکت دادم و چشمم را گشودم، دیدم که چشمم را بسته اند و رویم روپوشی انداخته اند؛ خواستم پاهایم را بگشایم متوجه شدم که انگشت بزرگ پایم را بسته اند؛ دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم، شنیدم می گویند: آرام شوید، گریه نکنید که بدن حرکت دارد.

همه آرام شدند، رواندازی که رویم انداخته بودند، برداشتند، چشمم را باز کردند و بند پایم را باز کردند.

با دست به دهانم اشاره کردم که به من آب دهید، آب به دهانم

{صفحه۱۷۸}

ریختند، کم کم از جا برخاستم و نشستم، تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و بحمد الله به طور کلی خوب شدم، و این موهبت به برکت و لطف مولایم امام حسین علیه السلام بود؛ آری به خدا سوگند که اینگونه بود.

گفتگوی حضرت سلمان علیه السلام با مرده ای در قبر

اصبغ ابن نباته در یک روایت طولانی نقل می کند که خلاصه آن چنین است: زمانی که حضرت سلمان علیه السلام از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام والی مدائن بود، روزی مریض بود (که با همان مریضی هم از دنیا رفت) و به زیارت اهل قبور آمد و بر آن ها سلام کرد و بعد از سه بار مرده ای از داخل قبل جواب او را داد. سلمان به او گفت: ای مرده آیا از اهل بهشت هستی یا از اهل جهنّم؟

گفت: از آن هایی هستم که عنایت الهی شامل حالم شده و از اهل بهشت هستم.

سلمان از چگونگی مرگ از او سؤال کرد و از حالش در دنیا پرسید که چگونه زندگی کرده است. گفت: در دنیا در خیر و خوبی بوده ام و همیشه کارهای خیر انجام می دادم، واجباتم را به جا می آورم، قرآن می خواندم و در نیکی کردن به پدر و مادر حریص بوده و علاقه زیادی به آن داشتم؛ از گناهان دوری می جستم و از ستمکاران دوری می کردم و در شب و روز به خاطر ترس از سؤال در پی طلب روزی

{صفحه۱۷۹}

حلال بودم و در کمال خوشی و شادی زندگی می کردم تا اینکه مریض شدم و چند روزی در بستر بیماری افتادم و مرگم نزدیک شد، پس در آن هنگام شخصی بزرگ و با قیافه ای ترسناک ما بین زمین و آسمان در مقابلم ایستاد اشاره به چشم هایم کرد، آن ها کور شدند. اشاره به گوش هایم کرد. آن ها کر گردیدند و به زبانم اشاره نمود لال شدم که دیگر نه می شنیدم و نه می دیدم در آن هنگام اهل خانواده و خویشانم گریه می کردند و خبر من به برادران و همسایه ها می رسید در آن هنگام به آن شخص گفتم تو کیستی که مرا از مال و خانواده و فرزندانم جدا کرده ای؟

گفت: من ملك الموت هستم، آمده ام که تو را از دنیا به آخرت ببرم که مدت عمر تو به سر آمده است.(۱)

گفتگوی جمجمه با حضرت علی علیه السلام

ابو رواحه انصاری از مغربی روایت می کند با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که قصد جنگ با معاویه را داشت همراه بودم. در کنار فرات جمجمه ای را که برای سال های خیلی قبل بود را دید و آن را صدا زد و آن جمجمه جوابش را داد و آن را در میان دست هایش گرفت و جمجمه با کلامی فصیح حرف زد و سپس امر فرمود که برگرد و او نیز به مکان خود برگشت. چون از جنگ نهروان فارغ شدیم جمجمه

*****

۱- فضائل، ص۸۶

{صفحه ۱۸۰}

پوسیده ای را دیدیم که حضرت فرمود: آن را بیاورید پس با عصایش آن را حرکت داده و فرمود: به ما بگو که کیستی؟ آیا فقیر بوده ای: آیا ثروتمند ظالم و شقاوتمند بوده ای؟ آیا پادشاهی سعادتمند بوده ای؟ یا رعیتی بیش نبوده ای؟

آن جمجمه با زبانی فصیح گفت: ای امیرالمؤمنین سلام و درود بر تو باد من پرویز بن هرمز پادشاه پادشاهان بودم که ظلم و ستم

می کردم و تمام شرق و غرب را مالک شدم هزار شهر را در دنیا گرفتم و هزار پادشاه را به قتل رساندم.

ای امیرالمؤمنین من آن کسی هستم که پنجاه شهر را بنا کردم و بکارت پانصد دختر را پاره نمودم و هزار بنده ترکی و هزار بنده ارمنی و هزار بنده رومی و بنده سیاه را خریدم و با هفتاد هزار دختر پادشاهان ازدواج کردم. هیچ ملکی در روی زمین باقی نماند مگر آنکه آن را تحت تصرف خویش در آوردم و بر اهل آن ها ظلم و ستم کردم، وقتی ملک الموت به نزد من آمد به من گفت: ای ظالم ای ستمکار با حق مخالفت کردی؟ تمام اعضایم به لرزه در آمد. چون ملک الموت روحم را گرفت اهل زمین از ظلم من آرامش یافتند، ولی من در آتش جهنم تا ابد معذب هستم.

خداوند هفتاد هزار هزار نگهبان به من گمارده که در دست هر یک آن ها گرزهایی از آتش جهنم است که اگر بر کوه های زمین آن را بزنند خاکستر شده و منهدم می گردند. و هر وقت یکی از آن ها

{صفحه ۱۸۱}

با آن گرز به من ضربه ای می زند آتش در وجودم شعله ور می گردد و می سوزم و خاکستر می شوم، پس خداوند متعال دوباره مرا زنده می گرداند به خاطر ظلم و ستم هایم بر بندگانش، تا ابد عذاب می نماید. همچنین خداوند متعال به هر موی بدنم ماری بر من گمارده که مرا می گزد و عقرب هایی بر من مأمور کرده که نیشم می زنند و تمام آن ها را مانند افراد زنده در دنیا احساس می کنم. این مارها و عقرب ها به من می گویند: این همه عذاب جزای ظلم هایی است که بر بندگان داشته ای. سپس آن جمجمه ساکت شد و همه لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام از شنیدن سخنان آن جمجمه گریه کرده و بر سر و صورت زدند.(۱)

دلسوزی ملک الموت

آورده اند که روزی حضرت محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم نشسته بود و عزرائیل علیه السلام به زیارت ایشان آمد. حضرت از وی پرسید که ای برادر چندین هزار سال است که تو مشغول این شغلی و چندین هزار خلق را از جان جدا کردی و چندین هزار فرزند را یتیم کردی، آیا تا به حال دلت برای کسی سوخته؟

عزرائیل علیه السلام گفت: یا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در این مدّت دلم برای دو نفر سوخته است: روزی کشتی ای در دریا از تلاطم امواج دریا و شدّت امواج آب شکست و اهل کشتی غرق شدند. زن حامله ای بر روی

*****

۱- فضائل، ص۸۶

{صفحه ۱۸۲}

تخته پاره ای مانده بود، گاهی از پایین آمدن موج دریا دلش می ریخت و گاهی از طوفان سهمگین، در این میان فرزندی که در رحم مادرش پنهان بود روی به عالم ظهور نهاد. وقتی چشم مادر به جمال پسر افتاد که آب دریا طراوت از رخ زیبای او می گرفت. خواست که از شراب خانه پستان شربتی بیاورد و پیش مهمان تازه رسیده ببرد به من فرمان رسید که جان آن زن را بگیر و کودک را در میان موج دریا تنها بگذار. چون جان آن زن را قبض کردم، دلم برای آن کودک سوخت؛ بیچاره در صدمات امواج دریای بی کران درمانده بود.

دیگر بر شدّاد عاد رحمم آمد که سال ها به دنبال آن بود که باغی بسازد و بهشتی پردازد و جمله اموال عالم در آن صرف کند که داستان پردازان بگویند: باغش خوشه از مروارید و مشک؛ و سنگ ریزه از جواهر نفیس و درخت از مرجان و شاخ از زمرد و آب از عرق و خاک از خون ناف آهوران چینی. بخارش بخور بیز، بادش عبیر آمیز.

چون آن بستان با آن توصیف تمام شد، خواست که در آن بستان رود و از نظاره به آن بهشت لذّت برد، چون به در بستان رسید و

قصـد آن کرد که از اسب پـایین آیـد، پای راست از رکاب بیرون کرد و هنوز پای چپ در رکاب بود که فرمان رسـید که جان این ملعون را بگیر و آن بی دین را از پشت اسب بر زمین آر.

چون جان او قبض کرم، دلم برایش سوخت که بیچاره عمری امید داشت و درست وقتی که آرزویش بر آورده شد، چشمش بر آن

{صفحه۱۸۳}

نیفتاد. در همین گفتگو بود که جبرئیل امین علیه السـلام نازل شـد و گفت: یا محمّـد صلّی الله علیه و آله و سلّم خـدایت سـلام می رسانـد، می فرماید که به عزّت و جلال من که شدّاد عاد همان طفل بود که در آن دریای بی کران بی مادر بپروراندمش و از امواج دریای بی کران نگاهش داشـتم و به ملک و پادشاهی رسانیـدم تا در مقابل من ایسـتاد و نعمت مرا کفران کرد و عَلَم خویشـتن بینی برافراشت. پس او را به آتش عذاب گرفتار کردم تا عاقلان بفهمند که ما کافران را مهلت می دهیم، اما رها نمی کنیم.(۱)

حضرت داوود علیه السلام و جوان ژولیده

امام باقر علیه السـلام می فرمایند: روزی حضـرت داوود علیه السـلام نشسـته بود و جوانی ژولیده نیز که بسیار به نزد آن حضرت می آمـد حضور داشت و مـدت طولانی در آنجا نشسـت، در این هنگام عزرائیل علیه السـلام آمده و بر داوود سـلام کرد و به آن جوان نگاه تندی کرد. داوود علیه السلام گفت: نگاه تندی به این جوان کردی؟

عزرائیل: بله مأمور شده ام که بعد از هفت روز جان او را در همین مکان بگیرم.

دل داوود علیه السلام به حال آن جوان سوخت و فرمود: ای جوان آیا ازدواج کرده ای؟

جوان: تا به حال ازدواج نکرده ام

*****

۱– شرح و تفسیر مثنوی محمّد تقی جعری، ج۱۴، ص۶۰۲.

{صفحه۱۸۴}

داوود: به نزد فلان شـخص بنی اسـرائیل که آدم باشخصیّتی است برو و به او بگو که داوود می گوید دخترت را به عقد من در بیاور و همین امشب نیز به نزد آن دختر برو و نفقه اش را هم بر عهـده بگیر و تـا هفت روز نزد زنت بـاش و در روز هفتم در همین جا نزد من حاضر باش.

آن جوان رفت و پیام داوود را به آن شـخص رسانـد. او نیز دخترش را به عقـد آن جوان درآورد. بعد از ازدواج، جوان به نزد زنش رفـت و بعـد از هفـت روز به نزد داوود آمـد، داوود علیه السـلام به او فرمـود: ای جـوان در این چنـد روز چطـور بـودی؟ گفت: در خورشی و شادی ای که هیچ وقت تا به حال در چنین شادی نبودم.

داوود فرمود: بنشـین. او هم نشـست و داوود نیز منتظر اینکه چه وقت او قبض روح می شود؛ چون عزرائیـل علیه السـلام نیامـد به آن جوان فرمود: به خانه نزد زنت برو. جوان رفت و روز هشـتم آمـد و در نزد داوود نشـست و خبری از ملک الموت نشد؛ بعد از مدتی حضرت داوود علیه السلام به عزرائیل فرمود: آیا به من نگفتی که جان این جوان را بعد از هفت روز می گیرم؟

ملک الموت: بله

داوود: سه هفته گذشت و خبری نشد.

ملک الموت: ای داوود خداوند متعال به خاطر رحم تو بر آن جوان، بر او رحم کرد و سی سال بر عمر آن جوان اضافه نمود.(۱)

*****

۱– بحارالانوار، ج۱۴، ص۳۸.

{صفحه۱۸۵}

ملکی با قیافه اندوهگین

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند: در معراج به ملکی برخورد کردم که نشسته بود و همه دنیا در مقابل دو زانوانش قرار داشت و در دستش لوحی از نور بود و آن را می خواند و بر راست و چپ خود اعتنایی نمی کرد؛ قیافه شخص اندوهگین را داشت. گفتم: «ای جبرئیل این کیست؟»

گفت: «او ملک الموت است که دائما در حال قبض روح است.»

گفتم: «ای جبرئیل مرا نزدیک او ببر تا با او گفتگویی بکنم.»

مرا نزدش برد؛ بر او سلام کردم. جبرئیل به او گفت: «این محمّد نبی، رحمتی است که خداوند او را به سوی بندگانش فرستاده است.» عزرائیل به من آفرین گفت و سلام داد و گفت: «بشارت بر تو ای محمّد همانا تمام خیرات را می بینم که در امّت جمع شده است.»

گفتم: «حمد و سپاس خداوند منّانی که عطا کننده نعمت بر بندگانش است و آن از فضل پروردگارم و رحمتش بر من است.»

جبرئیل گفت: «او از همه ملائکه عملش شدیدتر است.»

گفتم: «آیا هرکسی که مرده و یا بعد از این می میرد او قبض روحش می کند؟» گفت: «بله»

به عزرائیل گفتم: «آیا آن ها که در حال مرگ می افتند را می بینی و بر بالای سرشان حاضر می شوی؟»

گفت: «بله همه دنیا در نزدم نسبت به آنچه که خداوند تحت تسلّط

{صفحه۱۸۶}

من گردانیده مانند سکّه ای در دست کسی است که آن را هر طور که می خواهد می گرداند. هیچ خانه ای نیست مگر آنکه من در روز پنج بار وارد آن می شوم و به اهل آن خانه که برای میّتی گریه می کنند می گویم: «بر او گریه نکنید دوباره به سویتان برمی گردم تا اینکه حتّی یکی از شماها باقی نمی ماند.»

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به جبرئیل گفت: «ای جبرئیل مرگ سخت است؟»

جبرئیل گفت: «همانا بعد از مرگ، از خود مرگ سخت تر است.»

سرانجام عزرائیل هم خواهد مُرد

راوی می گوید: زمانی که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بود به خدمت آن حضرت برای عرض تسلیت رسیدم؛ خود حضرت برای او طلب مغفرت نموده و فرمودند: «خدای متعال به پیغمبر خود خبر داد که او می میرد و فرمود: (اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُم مَیِّتون) و فرمود: (کُلُ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوت)

بعد حضرت فرمودند: بدانید که همه اهل زمین می میرند تا اینکه کسی روی زمین باقی نماند.

بعد از آن اهل آسمانها می میرند، تا اینکه کسی در آسمانها باقی نمی ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام؛ آنگاه ملک الموت می آید و در مقابل پروردگار قرار می گیرد.

از او می پرسند چه کسی باقی مانده؟ عرض می کند: خدایا! کسی

{صفحه۱۸۷}

باقی نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل، پس به او گفته می شود که به جبرئیل و میکائیل بگو بمیرند،

آنگاه ملائکه حامل عرش می گویند پروردگارا اینها امین تو و رسول تو هستند.

پس خدای متعال می فرماید: من چنین حکم کرده ام که هر جانداری که روح دارد بمیرد.

آنگاه عزراییل جان آنها را می گیرد. سپس ملک الموت می آید و در مقابل پروردگار می ایستد، خداوند از او سؤال می کند: چه کسی باقی مانده است؟ در جواب می گوید: کسی باقی نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش پس خطاب می کند که به حاملان عرش بگو بمیرند و آنگاه می میرند.

آنگاه با حالت غم و غصه می آید در مقابل پروردگار قرار می گیرد ولی چشمش را بالا نمی آورد، خداوند به او می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ می گوید: کسی به جز ملک الموت باقی نمانده است.

پس به او گفته می شود «بمیر». و سرانجام عزرائیل هم به دستور خداوند قبض روح می شود.

آنگاه خدای متعال زمین و آسمانها را به دست می گیرد و می گوید کجایند کسانی که برای من شریک قائل بودند.(۱)

*****

۱- جامع احادیث شیعه، ج۳، ص۶۶۵. به نقل از داستانهای شگفت انگیزی از مرگ ج۳ ص۵۹

{صفحه۱۸۸}

منابع

منبع اصلی برای تألیف این کتاب مجموعه معادشناسی استاد علامه تهرانی رضی الله عنه است؛

منابع مستقیم:

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- مفاتیح الجنان
- از ازل تا قیامت
- معاد، از دیدگاه امام خمینی قدس سرّه
- برزخ
- قبض روح
- سیاحت در عالم ارواح
- عزرائیل، مأمور معذور

منابع با واسطه:

- صحیفه سجادیه
- وسائل الشیعه
- معانی الاخبار
- معراج السعاده
- شرح نهج البلاغه محمد عبده
- مشکات الانوار
- بحارالانوار

– اصول کافی

{صفحه۱۸۹}

– ارشاد القلوب

– فروع کافی

– عیون اخبار الرضا علیه السلام

– اقبال الاعمال

– کشکول شیخ بهایی

– علم الیقین

– من لا یحضره الفقیه

– علم اخلاق اسلامی

– امالی شیخ طوسی

– مصباح کفعمی

– الخصال

– دیوان حافظ

– مثنوی معنوی

– تاریخ انبیاء علیهم السلام عماد زاده

– منتهی الآمال

– مهجه البیضاء

– دیار عاشقان

– شرح و تفسیر مثنوی، محمد تقی جعفری

{صفحه۱۹۰}

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹